انشاءِهای صادق صداقت

هادی خرسندی



چاپ دوّم - سپتامبر ۲۰۰۰ - لندن

انشاء های صادق صداقت

هادی خرسندی

انشاهای صادق صداقت در ۲۰ سال گذشته یکی از دو ستون پرطرفدار نشریه «اصغرآقا» بوده است. (ستون دیگر، در اختیار «عسگرآقا» است با لهجه شیرین ترکی و هوش ناب)

«اصغرآقا» که نخستین یا دیرسالترین نشریه «اپوزیسیون»برونمرزی است در بیست سال گذشته، بطور منظم هفتگی یا نامنظم دو هفتگی و ماهانه و گاهانه! وحتی سالانه! درآ مده و به علت همین نامنظمی های البته ناخواسته! گاهی یک موضوع انشاء - که در مدارس هم تکرار میشد- دوبار،بلکه هم سه بار، در زمانهای مختلف تکرار شده است که در این کتاب در پی هم با شمارهٔ ۱ و ۲و ۳ آمده است و خوانندگان ما میتوانند پَرِشهای فکری صادق صداقت را در بُرِش های زمانی، راجع به یک موضوع انشاء، دریابند.

انشاءها دراین کتاب، به ترتیب زمانی و تاریخ انتشار نیامده و بی گمان خوانندگان هوشمند ما، از آنچه در هر انشاء آمده، مقطع زمانی مربوط به آن را درمی یابند.

واضح و مبرهن است (این مُبَرهَن که ما در دوران مدرسه مینوشتیم و معنی اش را نمیدانستیم، ظاهراً همان واضح معنی میدهد! امروز خوشبختانه در انشاءهایمان کلمات تازه تری مینویسیم که معنی اش را نمیدانیم مثل اپوزیسیون، آلترناتیو، جامعه مدنی و ....) بله، واضح و مبرهن است که آنچه در این کتاب آمده، تنها بخشی از انشاءهای «صادق صداقت» در بیست ساله انتشار «اصغرآقا» است. باقی، میماند برای جلدهای دوم و سوم ....



صادق صداقت در چهارده سالگی

فهرست انشاءها

به همه آموزگاران

بویژه پاکسازی شده‌ها

بهار را شرح دهید

واضح و مُبَرهَن است که ما دانش آموزان عزیز باید هر سال بهار را شرح دهیم زیرا بهار فصلی است شرح دادنی و دانشمندان بزرگ هرسال بهار را شرح داده اند و ما پارسال که کلاس اول بودیم، بهار را شرح دادیم، سال قبلش هم که مدرسه نمی آمدیم، همینطور توی خانه بهار را برای خودمان شرح میدادیم و امسال که آموزگار گرامی ما پاکسازی شد و بجای او یک آموزگار دیگر برای ما آورده اند، ما موضوع انشای بهار را شرح دهید را مثل هرسال نوشته ایم. اکنون شرح بهار بقلم اینجانب صادق صداقت دانش آموز کلاس چهارم جیم.

بهار فصلی است زیبا و قشنگ و دل انگیز و پر طراوت که رویهمرفته فصلی طاغوتی می باشد زیرا گل، طاغوتی میباشد و شکوفه نیز طاغوتی میباشد، و در این فصل دامن طبیعت پر از گل میشود و چادر طبیعت گلدار میشود و چماق طبیعت جوانه میزند و انسان از بوی گلها مست می شود و در کمیته به او شلاق می زنند.

بهار انواع و اقسام نیز دارد. یکی از انواع بهار، «بهار آزادی» میباشد که در این فصل روزنامه ها را تعطیل میکنند و مجلات را می بندند و روزنامه نویسها را

خفه می کنند. در این فصل در کنار جویبارها چماق میروید وبلبل های ریش دار بر شاخه ها مینشینند و در این فصل درختها جوان میشوند و شاداب میشوند و کردها را با طناب به درخت می بندند و تیرباران میکنند.

ما پارسال بهار با خانواده و پدر و مادر و خواهر و برادر به علی آباد رفتیم و به منزل عمه مان رفتیم ولی عمه مان خانه نبود و او را به کمیته برده بودند و به آن عمه گفته بودند با ساواک ارتباط داری ولی عمهٔ ما النگوها و گردنبند طلایش را به رئیس کمیته داده بود و ثابت شده بود با ساواک ارتباط ندارد و به خانه برگشت و ما را ماچ کرد و به من عیدی داد و دعا کرد و گفت صادق جان انشاءالله وقتی بزرگ بشوی لات بشوی وچاقو کش بشوی و رئیس کمیتهٔ اینجا بشوی و طلاهای مرا به من پس بدهی.

رویهمرفته بهار فصلی دوست داشتنی میباشد زیرا انسان در این فصل عاشق دختر همسایه میشود و هر روز از پنجره او را نگاه میکند که توی بالکن نشسته است و کتاب می خواند، ولی بنیاد مستضعفان میآید آنها را بیرون میکند و خانهٔ آنها را مصادره میکند و ما دیگر دختر همسایه را نمی بینیم و هر روز رئیس بنیاد را میبینیم که در بالکن توضیح المسائل میخواند. بنابراین نتیجه میگیریم:

بخت داماد چونکه برگردد
شب اول عروس نر گردد

این بود انشای بهار را شرح دهید که اینجانب صادق صداقت نوشتیم و شعری هم در بارهٔ بهار گفته ایم که شرح میدهیم:

بهار آمد به صحرا و در و دشت   ولیکن حال ما را دید و برگشت

دوباره بهار را شرح دهید

اینجانب صادق صداقت باید دوباره امسال، بهار را شرح دهیم. واضح و مُبَرهَن است که چون هر سال از روی انشای قبلی پاکنـــــویس نموده ایم، آن چرکنویس ما دیگر پاره شده و خوانده نمیشود. بنابراین امسال بهار را یکجور دیگری شرح میدهیم.

بهار فصلی است که طبیعت جوان میشود و باید او را به جبهه بفرستیم. در فصل بهار، طبیعت اسلامی میشود و همه جا سبز میشود، غیر از ماتحت پدر ما که شلاق خورده و در فصل بهار کبود میباشد. در این فصل شکوفه ها بر درختان ظاهر میشوند و پاسداران برای تمرین، آنها را تیرباران میکنند.

در فصل بهار، بلبل ها بر شاخسار درختان چهچهه میزنند، اما امسال، بلبل های محلهٔ ما بر شاخهٔ درختان، روضه میخوانند و ذکر مصیبت میکنند و کلاغ ها قار قار مینمایند و شکوفه ها سیاه میپوشند. و در باغچهٔ ما یک بوتهٔ گل سرخ میباشد که امسال از ترسش گل در نیاورده است.

ما پارسال در فصل بهار، باتفاق خانوادهٔ خود به کردستان رفتیم و در آنجا،

مردم را تیرباران و بمباران مینمودند و خانوادهٔ ما را نیز دستگیر نمودند و به کمیته بردند و قبل از تیریاران، از ما امتحان کُردی نمودند، و ما کردی بلد نبودیم و آزاد شدیم. بنا براین نتیجه میگیریم ندانستن بهتر از دانستن است.

بهار، فصل عشق میباشد و در محل ما یک آخوند هست که میگوید بهار فصل صیغه و جفتگیری میباشد و آن آخوند در فصل بهار به خودش گلاب میزند و به خیابان میرود ویک زن چادری را بلند میکند و برمیگردد ولی لاتهای محل، آن زن را از چنگ او در می آورند. همانطور که شاعر فرموده:

دشمن دانا بلنذت میکند   بر زمینت میزند نادان دوست!

دیگر از فوائد بهار،سرقت آثار باستانی میباشد که در فصل های دیگر نیز این کار را میشود کرد و ما پارسال عید که به موزهٔ ایران باستان رفته بودیم، در آنجا آثار باستانی را دیدیم که پاسدار ها و آخوند ها، سرش را گرفته بودند و خارج مینمودند و ما جلو رفتیم و سلام کردیم و سؤال نمودیم و پرسیدیم کجا میبرید؟ و آنها گفتند برای تعمیر میبریم، ولی امسال که دوباره به آن موزه رفتیم، آن آثار باستانی هنوز تعمیرش تمام نشده بود و در موزه نبود و ما تعجب نمودیم که تعمیر آثار باستانی یکسال کشیده است و به برادرمان گفتیم و برادرمان گفت ناراحت نباش چونکه میخواهند آثار باستانی جدید برایمان درست کنند!

اینجانب صادق صداقت پارسال در انشای بهار را شرح دهید، شعر خوبی نوشته بودیم که امسال یادمان رفته ولی آموزگار گرامی خیلی از آن شعر خوشش آمد و ما را تشویق نمود ولی پاکسازی گردید و دیگر به مدرسه نیامد.

ولی امسال عید که با پدرمان از خیابان مصدق سابق رد میشدیم آن آموزگار گرامی را دیدیم که کنار خیابان استکان نعلبکی میفروخت وما جلو رفتیم و سلام کردیم و آن آموزگار گرامی از ما پرسید اجازه هست برویم دست به آب؟ و ما اول تعجب نمودیم. دوم خنده مان گرفت . سوم دوباره تعجب نمودیم ولی به آن آموزگار گرامی اجازه دادیم و آن آموزگار گرامی خوشحال شد و به ما گفت پس مواظب این استکان نعلبکی ها باش تا من برگردم. بنابراین نتیجه میگیریم که آن آموزگار گرامی دست بآب داشت و ما در آن خیابان، چند نفر دیگر را نیز میشناختیم و در اداره با عموی ما همکار بودند. ما پسرخالهٔ مادرمان را هم دیدیم که پیش از انقلاب به او آقای مهندس میگفتند و بعد از انقلاب باو لبوئی میگویند زیرا لبو میفروخت و ما به همهٔ آنها سلام نمودیم و انساندوستی نمودیم و از همهٔ آنها سؤال نمودیم میخواهند بروند دست بآب یا نه؟ و همهٔ آنها گفتند بعله و ما مواظب بساط آنها بودیم که کسی نبرد و پسرخالهٔ مادرمان نیز به دست بآب رفت و ما مواظب لبوهای او بودیم ولی وقتی آن مرد برگشت، ما خودمان نصف لبو ها را خورده بودیم زیرا شاعر فرموده:

نابرده رنج گنج میسر نمیشود مزد آن گرفت جان پسرخاله که کار کرد

این بود انشای اینجانب صادق صداقت که با دل درد نوشته شد. بنابراین نتیجه میگیریم لبوی زیادی بما نمیسازد.

باز هم بهار را شرح دهید

بسم الله الرحمن الرحیم. اینجانب صادق صداقت ، بهار را شرح نمیدهیم! اینجانب راستش مُردیم از بس هرسال هرسال بهار را برای آموزگار گرامی و دانش آموزان عزیز، شرح دادیم. ولی در زنگ تفریح اینجانب از انشای پارسال و پیرارسال و سال قبل از آن، فتوکپی تهیه نموده و بین آموزگار گرامی و دانش آموزان عزیز توزیع مینمائیم، بنابراین نتیجه میگیریم که ماشین فتوکپی نیز میتواند بهار را بهتر از اینجانب صادق صداقت شرح بدهد.

دیگر از فواید ماشین فتوکپی، تکثیر اعلامیه میباشد. اینجانب در زمان قبل از انقلاب، ماشین فتوکپی مدرسه را دزدیده و به زیرزمین خانه مان برده و با بچه ها اعلامیه های امام خمینی را فتوکپی نموده و در خیابانها پخش مینمودیم و بعد از انقلاب، آن مأشین فتوکپی را به آقای ناظم داده و از دزدی معذرت خواسته بودیم ولی آقای ناظم، مکتبی بوده و مارا تشویق نموده و نمرهٔ انضباط اینجانب را بیست داده و به اینجانب گفت دزدی در راه امام و جمهوری اسلامی مثل جاسوسی، لازم و واجب و وظیفهٔ شرعی میباشد. اینجانب صادق صداقت نیز تشویق شده و با بچه های محل، دستهٔ گانگستری تشکیل داده و برای چسباندن عکس امام، از دیوار خانه های مردم بالا رفته و

به اتاق های آنها رفته و عکس امام را چسبانده و موقع بیرون آمدن طلا و جواهرات آنها را باهم تقسیم مینمودیم.

یکی دیگر از فوائد دزدی، زندان میباشد، زیرا شخصی که دزدی نموده باشد به زندان میرود و به چهار سال زندان محکوم میگردد و دو سال در زندان میماند و انقلاب میشود و زندانی سیاسی آزاد باید میگردد! و آن دزد نیز همراه زندانیان سیاسی، آزاد گردیده و زندانیان سیاسی دانه دانه اعدام و آن دزد نیز وکیل مجلس میشود و همیشه در سخنرانی های خود از زندان رفتن های خود صحبت مینماید و در محلهٔ ما یک نفری میباشد که در زمان پیش ازانقلاب، مامور شکنجه بوده و برای شکنجهٔ زندانیان، مرتب به زندان میرفته و اکنون نیز آن مرد روی قرآن میزند و قسم میخورد که «من نصف عمرم را در زندان بوده ام و در بند سیاسی بوده ام» و راست نیز میگوید. بنابراین نتیجه میگیریم زندان رفتن،انواع و اقسام مختلف دارد.

یکی از مضار ماشین فتوکپی، خراب شدن آن میباشد، زیرا درمحلهٔ ما یک مغازهٔ فتوکپی میباشد که مرتب خراب میباشد و ما هر وقت اعلامیه ای به دستمان میافتد و میخواهیم تکثیر نمائیم به آن مغازه میبریم و صاحب مغازه اول اعلامیه ما را میخواند و بعد بما میگوید که ماشین درست میباشد یا خراب میباشد و ما نیز دقت نموده ایم و هر وقت آن اعلامیه بنفع امام خمینی باشد آن ماشین فتوکپی خراب میباشد و هر وقت به ضرر امام علیه السلام باشد، ماشین فتوکپی درست میباشد زیرا این ماشین از سه سال پیش تا حالا براه راست هدایت گردیده و دیگر درست بشو هم نمی باشد.

این بود انشای بهار را شرح دهید، که اینجانب صادق صداقت در بارهٔ ماشین فتوکپی شرح دادیم. آمین یا رب العالمین.

امید را شرح دهید

بسم الله الرحمن الرحیم. البته واضح و مبرهن است که امید برای زندگی لازم میباشد و انسان اگر امید نداشته باشد میمیرد و امید برای موجودات زنده نیز لازم میباشد.

ما یک پدر داریم که در زندان میباشد و امیدوار میباشد که او را هفتهٔ آینده اعدام میکنند و یک مادر نیز داریم که در خانه میباشد و امیدوار میباشد که پدرمان را تیرباران نمیکنند. و یک خواهر در آن اتاق داریم که او نیز امیدوار میباشد که نامزدش از زندان بیاید و ازدواج نمایند. زیرا آن نامزد ده سال است زندان میباشد و فقط دو سال پیش که انقلاب شده بود، نامزد خواهرمان یک ماه مرخصی گرفته بود و از زندان آمده که در بهار آزادی پیش ما باشد ولی دوباره مرخصی اش تمام شده و از طرف زندان آمده و او را دستگیر نموده و بردند. بنابراین نتیجه میگیریم مرخصی چیز خوبی میباشد.

در محلهٔ ما یک پیشنماز میباشد که آن پیشنماز نیز با امید زندگی میکند و میگوید تا ماه آینده پرزیدنت ریگان را ساقط مینماید و حکومت آمریکا نیز، جمهوری اسلامی میشود و زنان آمریکائی را سنگسار مینماید و کاخ سفید را

مصادره میکنند و دیسنی لند را که مرکز فحشای کودکان میباشد به (حسینیهٔ دیسنی) تبدیل تا میکی موس ها در آنجا نماز خوانده و الله اکبر گفته و در همسایگی ما نیز یکنفر توده ای میباشد که او نیز با امید زندگی کرده و به ما حرفهائی میزند که ما نمیفهمیم، زیرا عربی و روسی را قاطی نموده و به اینجانب صادق‌اُف گفته و قول داده تا شب عید، پرزیدنت برژنف به خانهٔ آنها بیاید و آن پیشنماز نیز میگوید تا سه ماه دیگر خانم تاچر چادر سرش کرده و یک هفته در خانهٔ آنها مهمان بوده و اینجانب صادق صداقت امیدوار هستیم که هرچه زودتر از این محل اسباب کشی نموده و به یک محل امنی برویم که برژنف و تاچر و ریگان و افراد متفرقه به محلهٔ ما نیامده و ما خودمان با خیال راحت در آن محله زندگی نمائیم.

دیگر از فوائد امید، شکنجه میباشد زیرا ما یک برادر داریم که امیدوار بود رژیم عوض شود و اوضاع خوب شود و خارجی ها مملکت ما را غارت نکنند و آن برادر کوشش نمود و اعلامیه پخش نمود و انقلاب نمود و الان دو سال است که در زندان انقلاب میباشد و بدن او را شکنجه نموده اند و با آهن داغ، روی آن بدن، بسمه تعالی و الله اکبر نوشته اند. بنابر این نتیجه میگیریم اللهم صل علی محمد و آل محمد.

این بود انشای اینجانب صادق صداقت در بارهٔ امید و امیدواریم که همه این انشاء را آویزهٔ گوش خود سازند و در زندگی امید داشته باشند زیرا امید برای همه لازم میباشد و دو سال پیش که تازه انقلاب شده بود ، ما در جادهٔ شمال یک اتوبوس پر از مسافر دیدیم که از جاده منحرف گردید و بطرف دره سرازیر شد و همینطور که داشت پایین میرفت، ما دیدیم که پشت آن تابلوئی میباشد که نوشته است: برو به امید خدا. آمین.

علم بهتر است یا ثروت - ۱

البته بر ما دانش آموزان عزیز واضح و مبرهن است که نه علم بهتر است و نه ثروت. زیرا ما یک عمو داشتیم که خیلی عالم بود و همیشه کتاب میخواند و آن هفته از کمیته آمدند و کتابها ی او را گرفتند و خودش را به کمیته بردند و کتک زدند و از حال رفت ولی یک عموی دیگر داریم که خیلی ثروتمند میباشد و او را نیز پریروز به کمیته بردند و پول هایش را گرفتند و کتک نیز زدند و او نیز از حال رفت. بنابراین نتیجه میگیریم ریاست کمیته از علم و ثروت بهتر است.

در محل ما یک کمیته میباشد که ما هر وقت از آنجا رد میشویم به پاسدارها سلام میکنیم ولی پاسدارها به ما جواب سلام نمیدهند و پاسدار موجودی میباشد که تفنگ دارد و ویسکی نیز دارد و تفنگش را به خودش آویزان میکند ولی ویسکی را بخودش آویزان نمیکند. و ما یک دایی داریم که به آن پاسدار دو هزار و هشتصد تومان میدهد و آن پاسدار یک کیسه برنج به او میدهد و دایی ما کیسهٔ برنج را به خانه میآورد و باز میکند و برنج ها را کنار میزند و ویسکی را از وسط آن در می آورد. همانطور که ابوعلی سینا فرموده:

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی

ما باید پاسدارها را دوست داشته باشیم و بآنها احترام بگذاریم، زیرا آنها در کردستان برادران کرد ما را میکشند و در شهرها هرکس تخته نرد بازی کند شلاق میزنند زیرا تخته نرد مخالف اسلام بوده و حضرت رسول اکرم و ائمهٔ اطهار و چهارده معصوم هیچوقت تخته نرد بازی نکرده و ما یک روز که پدرمان داشت با عمویمان تخته نرد بازی میکرد، پاسدار ها وارد شده و دو تا تانک نیز دم در آماده بود و یک کامیون پاسدار نیز سر کوچه ایستاده بود و سه تا پاسدار بامسلسل وارد شده و به پدر و عموی ما گفتند دست ها بالا! و پدر ما دست هایش را بالا کرده و عموی ما هم طاس ها را انداخته و دست ها را بالا کرده و یکی از پاسدار ها داد زده طاس ها بالا! و عموی ما طاس ها را بالا برد. آنوقت آن پاسدارها دوتایشان با مسلسل مواظب بودند و یکی از آنها تخته نرد را برداشته، طاس ها را از عموی ما گرفته و آن دو پاسدار درگوشهٔ اتاق نشسته و با هم تخته نرد بازی نمودند و یک پاسدار دیگر نیز با مسلسل مراقب ما بوده وآن دوتا بازی کرده و دست آخر یکی از آنها جفت شیش آورده و بازی را برد و دو لول تریاک از بازنده گرفت و آنوقت پدر و عموی ما را خوابانده و خواستند یکی صد ضربه شلاق بزنند ولی دلشان رحم آمده و گفتند حاضریم هر ضربهٔ شلاق را پانصد تومان با شما حساب کنیم و عمویمان ۵۰ هزار تومان داد و شلاق نخورد ولی پدرمان پول نداشت و برای آنها شعر حافظ و سعدی خواند و تاریخ و جغرافی گفت و فیزیولوژی جانوری و فیزیک و شیمی را شرح داد زیرا دبیر میباشد. اما پاسدار ها گفتند فایده ندارد و او را صد ضربه شلاق زدند. بنابراین نتیجه میگیریم در اینجا ثروت از علم بهتر میباشد زیرا اگر آدم ثروت داشته باشد میتواند ماتحت خود را نجات بدهد ولی اگر آدم عالم باشد و شعر بلد باشد و شیمی و طبیعی و تاریخ و جغرافی را حفظ باشد بدرد ماتحتش نمیخورد و صد ضربه شلاق به او میزنند. پس ما دانش آموزان نتیجه میگیریم که داشتن ثروت باعث سلامت ماتحت میباشد.

ولی علم نیز فوائد زیادی دارد، زیرا اگر آدمی عالم باشد و از علما باشد و دانشمند باشد و فقیه باشد، هرچه بگوید مردم قبول میکنند و دروغ هم بگوید مردم باور میکنند و ظلم هم بکند مردم تحمل مینمایند و شاعران برای او شعر و قصه نویسان برای او قصه و موزیسین ها برای او موزیس! صادر میکنند.

این بود انشای اینجانب صادق صداقت که در کمیته نوشته شد زیرا ما را گرفته اند و آورده اند اینجا چون روزنامهٔ مجاهد میفروختیم ولی اگر قول بدهیم که غلط کردیم و دیگر نمیفروشیم ما را اعدام نکرده و فقط حبس ابد میکنند زیرا ماکاری نکردیم.

آمین یا رب العالمین.

علم بهتر است یا ثروت-۲

بسم الله الرحمن الرحیم. بار دیگر آموزگار گرامی این موضوع انشاء را به ما دادند و چند سال است که آموزگاران گرامی عادت دارند که یک هفته درمیان این موضوع انشا را به ما میدهند. بنابراین مجبوریم دوباره یک انشای جدید بنویسیم همانطور که شاعر فرموده:

نهال دوستی بنشان که کام دل ببار آرد
درخت دشمنی برکن نمیدانم نمیدانم!

دانشمندان بزرگ و اینجانب صادق صداقت عقیده داریم که علم و ثروت هر دو بد و مزخرف و طاغوتی میباشد و از همه مهمتر «الله اکبر» میباشد زیرا اگر علم و ثروت داشته باشیم و «الله اکبر» نداشته باشیم، هیچ کاری نمیتوانیم بکنیم ولی با الله اکبر همهٔ کارها درست میشود. ما یک برادر داشتیم که دنبال علم رفته بود و مهندس بود و هروقت تلویزیون ما خراب میشد، آن را درست میکرد، اما هفته گذشته پاسداران به خانهٔ ما آمدند و برادر ما را به زندان بردند و همانروز تلویزیون باز خراب شد و ما خودمان به پدر و مادرمان گفتیم آن را درست میکنیم و پیچ گوشتی برداشتیم و به پیچ تلویزیون زدیم و «الله اکبر»

گفتیم، باز درست نشد. رفتیم یک پیچ گوشتی بزرگتر آوردیم و به پیچ تلویزیون زدیم و دوباره الله اکبر گفتیم باز هم درست نشد. یک پیچ گوشتی داشتیم از آن هم بزرگتر، آنراهم آوردیم و به پیچ تلویزیون زدیم الله اکبر گفتیم درست نشد. عصبانی شدیم. یک چکش داشتیم از همه بزرگتر، آن را آوردیم محکم توی سر تلویزیون کوبیدیم و الله اکبر گفتیم. تلویزیون به مدد الله اکبر از وسط دو نصف شد و الان ما در خانه دو تا تلویزیون داریم که هیچکدامش روشن نمیشود، ولی نتیجه میگیریم که گفتن الله اکبر باعث برکت و فراوانی میباشد.

دیگر از فوائد «الله اکبر» ، رفتن به پشت بام است ، زیرا از وقتی که کفتربازی را ترک کرده بودیم، دیگر پدر و مادرمان اجازه نمیدادند به پشت بام برویم و خانهٔ همسایه را نمیدیدیم و دختر همسایه ما را نمیدید ولی حالا هروقت دلمان میگیرد به پشت بام میرویم و فریاد الله اکبر سرمیدهیم و دختر همسایه میفهمد و به حیاط میاید. بنابراین نتیجه میگیریم:

خدا گر ز الله ببندد دری　　ز اکبر گشاید در دیگری

هفتهٔ گذشته نیز که برای تماشای هواپیماهای عراقی به پشت بام رفته بودیم، وقتی یکی از هواپیماها نزدیک شد، ما و برادرمان «الله اکبر» گفتیم و الله اکبری که من گفته بودم به هواپیما خورد و سقوط کرد.

یکی دیگر از فوائد الله اکبر در نماز جمعه میباشد. زیرا جمعهٔ گذشته که ما به نماز جمعه رفته بودیم و کفش های خود را در آورده و نماز میخواندیم، وسط های نماز دیدیم یکنفر از پشت سر ما الله اکبر میگوید و دولا شده و یواشکی دارد کفش های ما را برمیدارد و مرتب الله اکبر میگوید. ما هم فوری خودمان

را انداختیم روی کفش هایمان و آن مرد گفت «الله اکبر» و ما گفتیم «اشهدان لااله الاالله» و آن مرد چند بار گفت الله اکبر و ما چند بار گفتیم «اشهدان لا اله الاالله» تا کفش های مارا ول کرده و رفت بنابراین نتیجه میگیریم کلوخ انداز را پاداش، سنگ است.

در زمان های قدیم که هنوز الله اکبر اختراع نشده بود، مردم در فقر و بدبختی به سر میبردند و روی پشت بام که میرفتند نمیدانستند چه چیز باید بگویند، به همین دلیل، روی پشت بام نمیرفتند. ولی بعداً بوعلی سینا حکیم بزرگ ایرانی، مریض های خود را با الله اکبر معالجه میکرده و زکریای رازی در آزمایشگاه خود، آنقدر الله اکبر گفته تا الکل را کشف کرده و فرار نموده ولی پاسداران انقلاب او را در بیابان گیر آورده و به جرم کشف الکل در همانجا شلاق زده اند. همانطور که شاعر فرموده:

تو نیکی میکن و در دجله انداز   که ایزد بند شلوارت کند باز

ما دانش آموزان عزیز باید همیشه الله اکبر را آویزه گوش خود کنیم تا در بزرگی بتوانیم مشکلات اقتصادی و سیاسی و سیاست خارجی و مسائل جهانی را با گفتن الله اکبر حل نمائیم تا نزد پدر و مادر و آموزگار گرامی عزیز باشیم همانطور که شاعر فرموده:

سالها، دل طلب جام جم از ما میکرد
بعد آن جام پر از شهد و مربا میکرد

علم بهتر است یا ثروت-۳

بسم الله الرحمن الرحیم. واضح و مبرهن است که علم از ثروت بهتر می باشد زیرا اینجانب صادق صداقت، تاکنون چند بار راجع به آن انشاء نوشته ایم ولی اگر علم از ثروت بهتر نبود، اینجانب اینهمه انشاء نمی نوشتیم. همانطور که آن شاه نیز که از همهٔ دنیا ثروتمندتر بود و به ثروت خود علاقه داشت، سرنگون گردید زیرا علم نداشت ولی امام علیه السلام، چون علم ولایت فقیه و توضیح المسائل و طرز رفتن به مستراح را میدانست، از علم خود استفاده نمود و آن شاه سرنگون گردید.

دیگر از فوائد علم، این میباشد که دزدها نمیتوانند آن را از ما بدزدند زیرا ما یک عمو داریم که ثروتمند می باشد و همیشه چند پاسدار شب ها از دیوار خانهٔ آنها بالا می آیند و از قالی ها و اثاث آن عمو میدزدند ولی یک عموی دیگر داریم که ثروتمند نمی باشد ولی عالم می باشد و دبیر دبیرستان های پایتخت می باشد و پاسداران کمیته هیچوقت نتوانستند علم او را از آن عمو بدزدند و فرمول های فیزیک و شیمی او را مصادره نمایند. به همین دلیل آن عمو، هفتهٔ گذشته اعدام گردید. بنابراین نتیجه میگیریم که اعتصاب نباید نمود.

یکی دیگر از مضار ثروت، یاسر عرفات می باشد که رفیق می باشد و به نجف می آید و از انسان پول می گیرد و به لبنان می رود و به خوزستان می آید و با آدم رفیق می باشد ولی وقتی دیگر آدم پول نداشته باشد، آن یاسر عرفات دیگر رفیق نمی باشد و دشمن می باشد و توطئه می باشد و از جای دیگر پول می گیرد زیرا شاعر فرموده:

گر پول دهی دوست شیرین حرکاتی
گر پول ندهی دشمن یاسر عرفاتی

اینجانب صادق صداقت همیشه از ثروت بدمان می آمده و از علم خوشمان می آمده و چند روز پیش که از طرف حزب توده با اینجانب تماس حاصل نمودند و به اینجانب وعدهٔ پول و ثروت دادند و از اینجانب تقاضا نمودند که با این حزب توده همکاری نمائیم، اینجانب خیانت ننمودیم و همکاری نکردیم و از طرف کمیته اینجانب را نزدیک بود شلاق بزنند ولی ما گفتیم چه بزنند یا نزنند فرقی در تصمیمان نمی کند همانطور که سعدی فرموده:

صادقا، مرد نکونام نمیرد هرگز
مرده آنست که شلاق بزنند یا نزنند

دیگر از فوائد علم، ساختن ضبط صوت می باشد و اگر ضبط صوت را با علم بیشتر بسازند، می توانند داخل آن بمب بگذارند و آن بمب برای انفجار در نماز جمعه ملت مفید میباشد.

دیگر از مضار ثروت، فرستادن پول از بازار تهران به نجف می باشد و ما با پدرمان هروقت به بازار کفاش ها می رفتیم و آن پدر میخواست برای

اینجانب صادق صداقت کفش بخرد خیلی با آن مرد که در مغازه بود چانه میزد و پدرمان کفش را می خرید و می گفت ده تومان سرمان کلاه گذاشته است. از آن روز تاکنون اینجانب صادق صداقت هر وقت از پدرمان سئوال میکنیم که آن بازاری ها، آنهمه پول را از کجا می آوردند و برای امام علیه السلام به نجف می فرستادند، پدرمان می گوید از همان ده تومنی که برای کفش تو، کلاه سرماں گذاشتند و اینجانب صادق صداقت به معجزهٔ امام علیه السلام اعتقاد پیدا نمودیم که با همان ده تومنی که برای کفش اینجانب کلاه گذاشته بودند، موفق گردید آنهمه پول به آقای یاسر عرفات و دکتر چمران و سرهنگ قذافی پرداخت نماید، ولی کفش ما از همان روز اول پایمان را می زد.

این بود انشای اینجانب صادق صداقت دربارهٔ علم بهتر است یا ثروت که برای هزارمین بار نوشته شد. آمین ، یارب العالمین.

چگونه پاسدار خوبی باشیم؟

بسم الله الرحمن الرحیم. چگونه پاسدار خوبی باشیم. اینجانب صادق صداقت برای اینکه پاسدار خوبی باشیم باید اول اسلحه خود را پاک نمائیم. اگر موقع پاک کردن اسلحه خود، تیری از آن اسلحه شلیک شده و اینجانب را کشته باشد، معلوم میشود اینجانب صادق صداقت پاسدار متوسطی میباشیم.

یکی از شرایط پاسدار خوب، خواندن فرمان هشت ماده ای امام علیه السلام و گوش نکردن به آن میباشد. زیرا پسر همسایه ما پاسدار بوده و اینجانب پریروز فرمان هشت ماده ای امام را باو نشان داده و برای آن پاسدار خواندیم. زیرا بیسواد نیز میباشد. اینجانب تمام مواد آن فرمان هشت ماده ای را خوانده و در پایان آن پاسدار گفت برو بابا درشو بذار! اینجانب صادق صداقت نیز عصبانی گردیده و به آن پاسدار گفتیم چرا به اینجانب میگوئی درشو بذار؟ آن پاسدار از عصبانیت اینجانب صادق صداقت جا خورده گفت با تو نبودم و با امام علیه السلام بودم! اینجانب صادق صداقت تعجب کرده و از جرأت و جسارت آن پاسدار حیران گردیده بودیم و آن پاسدار گفت: یارو نشسته اونجا دلش خوشه! شیطونه میگه پاشم برم جمارون با همین کلاشنیکف بزنم تو مغزش!

اینجانب صادق صداقت بلافاصله ترسیده و از آن پاسدار فاصله نیز گرفتیم و آن پاسدار نیز کلاشنیکف خود را برداشته و از آنجا رفت. اینجانب همان شب که تلویزیون، فیلم امام خمینی را نشان میداد با دقت نگاه نمودیم که ببینیم آیا آن پاسدار نفوذی تفنگ خود را به امام علیه السلام زده یا خیر.

اینجانب صادق صداقت یکنفر توده ای را میشناسیم که آن توده ای نیز دست بفرمانش خوب بوده و ویراژ نیز خوب میدهد. آن توده ای قبل از انقلاب شکوهمند بعنوان راننده در ساواک منحله استخدام بوده و امروز نیز در خدمت ریاست جمهور، راننده آمبولانس میباشد. دیگر از شرایط پاسدار بودن، آشنایی به مرزهای قاچاق و انواع ویسکی و آثار عتیقه و تابلوهای نقاشی میباشد که هر هفته یک تابلوی نقاشی از زیر خاک بیرون آورده و بطور قاچاق به دلال ها فروخته و شب تا صبح نیز در منزل نقاشی مینماید.

رویهمرفته اینجانب صادق صداقت به شغل شریف پاسداری علاقمند بوده و برای تمرین، تا بحال دوتا از برادرها، یکی از خواهرها و چند تا از بچه های محله را گوشه حیاطمان تیرباران نموده ایم. همچنین یک روز برای تمرین، یکنفر لواط کار را شناسائی کرده و آن لواط کار فرار نموده و اینجانب صادق صداقت آن لواط کار را تعقیب نموده و آن لواط کار به یک خرابه رفته و اینجانب نیز رفته و در آنجا آن لواط کار اول تفنگ اینجانب را گرفته و بعد این بود انشای ناتمام اینجانب صادق صداقت که برای عبرت آموزگار گرامی و دانش آموزان عزیز شرح داده شد!

دیدار خود را از باغ وحش شرح دهید

بسم الله الرحمن الرحیم. اینجانب صادق صداقت به اتفاق دانش آموزان عزیز و آموزگار گرامی و نمایندهٔ وزارت ارشاد اسلامی، هفتهٔ گذشته به باغ وحش رفته و حیوانات باغ وحش را تماشا نمودیم.

هنگام ورود به باغ وحش، اینجانب یکی از برادران حزب الله را مشاهده نمودیم که آن برادر تنهائی در قفس بوده و آن قفس نیز پنجرهٔ کوچک داشته و آن برادر حزب الله از پنجرهٔ کوچک به اینجانب صادق صداقت گفت باهاس بلیط بخری بچه جون. اینجانب صادق صداقت به آموزگار خود اطلاع دادیم که این برادر حزب الله که در قفس میباشد، حرف نیز میزند!

در قفس اول اینجانب دو تن از برادران روحانی حزب الله را مشاهده نمودیم و با آنها صحبت نیز کردیم و آنها گفتند به آنجا رفته اند که به خوکها غذا بدهند، ولیکن خوکها فرار نموده و به لانهٔ خود رفته و بیرون نمی آمدند. زیرا ترسیده بودند سوسیس آنها خورده شود. در قفس شیرها اینجانب چند روباه وکلاغ مشاهده نمودیم. در قفس فیل ها نیز روی بدن آنها شعارهای درود بر خمینی و سپاه پاسداران نوشته شده بود!

در بیشتر قفس ها، تمثال امام خمینی در قاب آهنی و شیشهٔ کلفت نصب گردیده بود ولی میمونها،خودشان تمثال داروین را بدیوار زده بودند.

ضمنا در دیدار عبادی ـ سیاسی از باغ وحش، عده ای از طلاب حوزهٔ علمیه قم را نیز مشاهده کردیم که به باغ وحش آمده و حیوانات باغ وحش آنها را تماشا مینمودند! و در قفس میمونها اینجانب یک میمون را مشاهده نمودیم که به یکی از طلاب پسته نیز میداد و آن طلاب پسته میخورد.

سپس برادر نمایندهٔ وزارت ارشاد اسلامی، اینجانبان را با اعضای انجمن اسلامی باغ وحش آشنا نمود که یکی از قفس ها را تصاحب نموده و چادر زده و اینجانب سؤال نمودیم حیواناتی که در باغ وحش، با همدیگر زنا مینمایند، در آنجا نیز شلاق میزنند یا خیر؟ ولی یکی از برادران انجمن اسلامی به اینجانب صادق صداقت پاسخ داد که جماع حیوانات با یکدیگر ایراد شرعی ندارد ولی جماع برادران پاسدار مستقر در انجمن اسلامی باغ وحش با حیوانات باید مطابق توضیح المسائل امام خمینی باشد.

اینجانبان صادق صداقت و بقیه دانش آموزان، سپس به راهنمائی برادر نماینده وزارت ارشاد از کتابخانهٔ انجمن اسلامی مستقر در باغ وحش بازدید کردیم که کتابخانه بزرگی نیز بود و درقفسه های آن پنج هزار و هفتصد جلد کتاب توضیح المسائل امام خمینی وجود داشت ولی کتاب دیگری نیز در آنجا نبود!

در قفس آهو ها نیز یک آهو بیشتر نبود و برادران پاسدار نیز توضیح دادند که آهو های قبلی چون از شکارگاه سلطنتی آورده شده بودند، طاغوتی بوده و مصادره گردیده و حد شرعی باربکیو در مورد آنها اجرا شده است!

واضح و مبرهن است که باربکیو یک نوع تعزیر ملایم میباشد که آهو را به سیخ کشیده و روی ذغال کباب کرده و برادران پاسدار و آهوهای نفوذی از آن کباب خورده و الله اکبر میگویند.

رویهمرفته این بود انشای اینجانب صادق صداقت در شرح بازدید از مراسم دشمن شکن و عبادی ـ سیاسی باغ وحش اسلامی تهران، که اینجانبان پس از بازدید، الله اکبر گویان از آنجا خارج شده و وارد باغ وحش خودمان شدیم. آمین یا رب العالمین.

محاربه با خدا را شرح دهید

واضح و مبرهن است که محاربه با خدا، کار بسیار بدی میباشد و خدا در قرآن گفته که هر کس با من محاریه کرد باید او را بدون محاکمه اعدام نمائید و ما یک رانندهٔ تاکسی را میشناسیم که آخوندی را در خیابان دیده بود و او را سوار نکرده بود و آن آخوند شمارهٔ او را برداشته بود و به خدا داده بود و خدا آن شماره را به پاسداران داده بود و پاسداران آن راننده را دستگیر کردند و اعدام گردید زیرا با خدا جنگیده بود و محاربه کرده بود و آخوند را سوار نکرده بود. دیگر از راه های محاربه با خدا، ندادن رشوه میباشد. زیرا اگر به رئیس یک کارخانه ای بگویند هشت میلیون تومان به آقای بهشتی بده و آن رئیس کارخانه بگوید پنج میلیون بیشتر نمیدهم، بنابراین با خدا محاربه کرده است و با حضرت باریتعالی چانه زده است و خدا از چانه زدن خوشش نمیآید.

پدر ما یک دکتری را میشناسد که جراح بوده و به کردستان رفته و درآنجا مجروحین را معالجه می کرده و در حین عمل جراحی، ناگهان از اتاق عمل بیرون میآمده و ده دقیقه با خدا محاربه میکرده و دوباره به اتاق عمل برمیگشته. بنابراین پاسداران انقلاب او را دیده بودند و وسط جراحی، دست و پایش را بستند و اعدامش کردند تا دل خدا خنک شود. ما دانش آموزان

عزیز باید خدا را خیلی دوست داشته باشیم و عکس او را قاب کنیم و بالاسرمان بزنیم و نطق هایش را از رادیو گوش بدهیم و هیچوقت از او انتقاد نکنیم و محاربه ننمائیم.

ما باید بدانیم که آخوندها و هرکس که ریش و عمامه دارد نمایندهٔ خدا میباشد. بنا براین پول هایی که اینها از میهن عزیز خارج میکنند، در بانکهای خارجی بحساب خدا میریزند و خانه هایی که اینها مصادره مینمایند برای سکونت خدا میباشد و عتیقه جات و فرشهایی که از کاخ های شمال تهران بدست میآید همه در اختیار خدا قرار میگیرد زیرا نامبرده کلکسیون دارد و به اینجور چیزها علاقمند میباشد.

اینجانب صادق صداقت خدا را خیلی دوست داریم و در خیابان دست آخوند ها را ماچ میکنیم و در مسجد به منبر آنها دست میمالیم و به صورتمان میکشیم زیرا خدا همه جا حضور دارد حتی در مسجد. و آخوندها میگویند خدا خیلی آنها را دوست دارد و همیشه برای آنها معجزه میکند و ما یک شاه را میشناسیم که او هم میگفت خدا خیلی دوستش دارد و همیشه در تیراندازی ها، جانش را نجات میدهد ولی در انقلابها دخالت نمیکند.

چیز دیگری که از محاربه باخدا بدتر میباشد محاربه با امام و نایب امام است و محاربه با نایب امام از محاربه با امام نیز بدتر میباشد و انواع و اقسام نیز دارد. و هرکس روزنامه چپی بفروشد، محاربه با نایب امام کرده است و هرکس که روزنامه مجاهد بفروشد، محاربه با قائم مقام امام کرده است و همه باید تیرباران شوند زیرا شاعر فرموده:

هر آنکس که محارب با خدا شد — سرش باید همی از تن جدا شد
خدا بخشنده است و مهربان است — ولی آخوند میگوید چاخان است

فواید گریه و عزاداری
و مضار خنده و شادی - ۱

البته بر ما دانش آمرزان عزیز واضح و مبرهن است که همیشه باید گریه کنیم و عزادار باشیم تا در آینده مرده شور بشویم و ما اگر خنده بکنیم و بازی کنیم و شادی کنیم انقلاب شکست میخورد و نهضت ترک میخورد و امپریالیسم هم می آید. اینجانب صادق صداقت پریروز که پسرخالهٔ ما، برایمان جوک تعریف کرد، ما نخندیدیم و اخم انقلابی کردیم و پسر خالهٔ خود را به کمیته معرفی نمودیم. بنابراین نتیجه میگیریم که جاسوس حبیب خداست.

ما باید صبح که از خواب بلند میشویم اول دست و روی خود را بشوئیم و سپس تقویم را نگاه کنیم. ببینیم وفات چه کسی میباشد. اگر وفات هیچکس نبود، باید خودمان یک وفات جور نمائیم و گریه کنیم و به قبرستان برویم و از آنجا نوارگریه زاری و روضه خوانی بخریم و به منزل بیاییم و گوش کنیم و سینه بزنیم، همانطور که شاعر فرموده:

سینه زن سینه بزن ثواب داره　　مسجد این هفته چلوکباب داره

دیگر از مضار خنده، خراب شدن دندان میباشد. زیرا اگر به دندان ما هوا برسد، آن دندان خراب میشود و ضرر دیگر آن این میباشد که دهن آدم گشاد میشود اما اگر ما همیشه عزادار باشیم و گریه نمائیم، اشک ما بیرون میآید و صورتمان شسته میشود و تمیز میشویم همانطور که شاعر فرموده النظافت من الایمان.

ولی ما یک عمو داشتیم که انقلابی نبود و اخم نمیکرد و گریه نمیکرد و خوشحال بود و به آیندهٔ خودش امیدوار بود ولی حاکم شرع او را از آیندهٔ خودش ناامید کرد و تیرباران گردید. یکی دیگر ازفوائد گریه و زاری، اقتصاد توحیدی میباشد. زیرا اگر ما خنده نمائیم از نظر اقتصادی ضرر میکنیم و پول مملکت و بیت المال مسلمین را میدهیم مسواک و خمیردندان میخریم ولی برای گریه و زاری و اخم کردن خرجی نمیکنیم زیرا چشمها و ابروهای خود را مسواک نمیزنیم. و ما یک برادر داریم که پارسال در مسابقات آموزشگاهی در رشتهٔ نوحه خوانی و ضجه و مویه، شاگرد اول شده و او را به تلویزیون برده اند و استخدام کرده اند و هر شب بعد از اخبار او را در حال گریه کردن و عزا گرفتن نشان میدهند. همانطور که بوعلی سینا گفته کسی که گریه میکند به بهشت میرود وکسی که خنده کند به جهنم میرود و بهشت هفت طبقه دارد و باغهای پر از میوه و جوب های پر از عسل و مربا دارد و مردم زیر درختان میوه کنار آن جوب های خوشمزه مینشینند و های های گریه میکنند. پس ما باید در زندگی آدمهای بدی باشیم و آدم پدر سوخته ای باشیم بلکه شانس بیاوریم و به جهنم برویم و یک خرده بخندیم. زیرا دلمان گرفته و داریم دق میکنیم.

این بود انشای اینجانب صادق صداقت که در حال گریه و زاری در حرم مطهر امامزاده معصوم توی تابوت نوشته شد.

فواید گریه و عزاداری
و مضار خنده و شادی-۲

البته بر ما دانش آموزان عزیز واضح است که عزاداری فواید زیادی دارد ولی موسیقی و شادی و شادمانی برای سلامت ما زیان آور است و ما یکنفر را میشناسیم که به صدای ویالون علاقه داشته و همیشه از نزدیک به آن گوش میداده و یکبار نیز که از نزدیک گوش میداده آرشه آن ویالون به گوش او فرو رفته و از گوش دیگر نامبرده، بیرون آمده. اینجانب صادق صداقت یکنفر دیگر را میشناسیم که در خانه نشسته بوده و بشکن میزده و بعد به خیابان آمده و در ملاء عام بشکن زده و او را گرفته و به کمیته برده و از بشکن او انگشت نگاری کرده و در آنجا پنجاه ضربه شلاق اسلامی به او زده اند و آن شخص مجروح شده و تا سه هفته نمی توانست در خانه روی صندلی بنشیند. بنابراین ایستاده بشکن میزد.

یکی دیگر از فواید عزاداری، پوشیدن لباس سیاه میباشد، زیرا آن لباس

هیچوقت چرک نمیشود و رنگ آن بر نمیگردد و بهداشتی می باشد ولی لباس سفید و روشن، بهداشتی نبوده و زود چرک گردیده و نظافت از آن لباس، رخت برمی بندد. فایدهٔ دیگر عزاداری چلو خورشت قیمه می باشد و اینجانب در روز عزاداری مسلم ابن عقیل که رزمندگان اسلام در جنگ با قوای کفر، شکست میخوردند، به مسجد محله مان رفته و قیمه پلو خورده و برای سلامت مسلم ابن عقیل دعا نمودیم.

مادر اینجانب صادق صداقت نیز به عزاداری علاقمند بوده و هر هفته روضه خوان به منزل ما آمده و یک صندلی برای او کرایه نموده و آن روضه خوان روی آن صندلی نشسته و مادر اینجانب و مادر همکلاسی های اینجانب و چند نفر دیگر از زن های محله در آن اتاق جمع شده و گریه می نمایند، ولی در زمان رژیم طاغوت، پدر اینجانب از آمدن روضه خوان جلوگیری نموده و هر هفته یکنفر ویالونیست به منزل ما آمده و روی همان صندلی نشسته و رنگ باباکرم زده و مادر اینجانب و مادر همکلاسیهای اینجانب و چند نفر دیگر از زن های محله در آن اتاق جمع شده و باباکرم میرقصیدند. ولی بعد از انقلاب، ویالونیست دستگیر و باباکرم اعدام گردید.

اینجانب صادق صداقت از آغاز انقلاب، فردی انقلابی بوده و روز ها غصه خورده و شب ها گریه نموده و با این عمل، طاغوت را سرنگون کرده و شاه را فراری نموده و امام را آورده و خوشحال گردیده و غصه وگریه اینجانب تمام شده و اینجانب دیگر ناراحتی نداشتیم و از این جهت ناراحت بودیم! و آن امام ناراحتی اینجانب را فهمیده و برادر اینجانب را گرفته و اعدام نموده و غصه و گریه به خانواده ما برگشته و نگرانی برطرف گردیده است. همانطور که شاعر فرموده:

چه خوش باشد که بعد انتظاری به امیدی رسد امیدواری

یکی از مضار موسیقی و شادی و طرب، از بین رفتن سلامت انسان میباشد. زیرا اینجانب در نماز جماعت از امام جمعه مسجد شنیدیم که موسیقی انسان را کور مینماید و یکنفر را مثال زده که نام او رودکی بوده و با موسیقی کور گردیده و یکنفر دیگر که نام او بتهوون بوده، از موسیقی کر گردیده و یکنفر دیگر که موزارت بوده، مسمومیت غذایی پیدا کرده، لاکن نمرده. اینجانب نیز یکنفر را می شناسیم که پرویز یاحقی بوده و ویالون نیز میزده و یکرو نیز نزدیک بوده برود زیر ماشین. بنابراین نتیجه میگیریم که موسیقی و استفاده از وسایل موسیقی باعث کوری و کری و لالی و مسمومیت غذایی و رفتن زیر ماشین میباشد و در محل ما یک نفر بوده که قبل از انقلاب در ارکستر بانو شهپر تمبک می زده ولی بعد از انقلاب شکوهمند، در دسته سینه زنی طبل میزند و ما او را در موقع سینه زنی دیده و احوال خانم شهپر را از او پرسیدیم ولی آن مرد در جواب ما الله اکبر میگفت.

در محله ما یک توده ای نیز می باشد که او نیز قبل از انقلاب، آکوردئون میزد و آهنگ های قفقازی نیز بلد بود ولی بعد از انقلاب، جانماز خود را آب کشیده و ریش گذاشته و همه بچه هایی را که در ارکستر آنها کار می نمودند به کمیته معرفی کرده و چند نفر را نیز تا بحال شخصاً سنگسار نموده است.

رویهمرفته اینجانب صادق صداقت با شادی و شادمانی و بشکن زدن مخالف بوده و همیشه کوشیده ایم سربازی فداکار و غصه خور برای اسلام و امام علیه السلام بوده باشیم و از پدر و مادر خود میخواهیم اگر اینجانب از غصه، دق نمودیم برای اینجانب گریه زاری نکنند و این تنهافرصتی است که وظیفه دارند شادمانی کنند. به برادرمان نیز وصیت مینماییم بجای سوت زدن و فکر کردن به ساز دهنی، از روی این انشاء، صد بار بنویسد تا گریه اش درآید.

این بود انشای اینجانب صادق صداقت که در پایان بصورت وصیت نامه تنظیم و در حال ریختن اشک برای دانش آموزان عزیز قرائت گردید. اکنون از آموزگار گرامی تقاضا داریم اجازه دهند اینجانب صادق صداقت از کلاس بیرون رفته و به رحمت الهی بپیوندیم. آمین.

داستان مرغ تخم طلا

بسم الله الرحمن الرحیم. داستان. واضح و مبرهن است که یکی بود یکی نبود و ما دانش آموزان عزیز باید بدانیم که غیراز خدا هیچکی نبود. بنابراین داستان مرغ تخم طلا را شرح میدهیم. بنام خدا. در زمانهای قدیم خارکنی زندگی میکرد که شغل او خارکنی بود. ن مرد خار را از بیابان به شهر میآورد و از تولید به مصرف میفروخت و یک روز نیز که مشغول کندن آن خارها بود، یک مرغ را در زیر آن خارها پیدا کرد و آن را به خانه آورد و آن شب شام خوبی درست نمودند و خوردند و خوابیدند ولی آن مرغ را نکشته بودند و آن مرغ در صندوقخانه بود و صبح که آنها از خواب بیدار گردیدند و به آشپزخانه رفتند، زن خارکن و خارکن دیدند آن مرغ برای آنها تخم طلا گذاشته و خوشحال گردیدند و آنها اسم بچهٔ خود را محمدعلی گذاشتند.

این محمدعلی وقتی بدنیا آمد بچه بود. ولی کم کم بزرگ گردید و یک روز که پدر و مادر آن محمدعلی در منزل نبودند، ساعت چهار آن مرغ را بریان نمود و آن را با نان بربری خورد و در اتاق خوابید. وقتی آن پدر و مادر به خانه آمدند دیدند مرغ در اتاق خوابیده و پسرشان نیز نیست. اول تعجب نمودند. بعد دیدند اینجانب صادق صداقت اشتباه نموده ایم و برعکس نوشته ایم زیرا

پسرشان در اتاق خوابیده بود و مرغ نبود. بنابراین باز هم تعجب نمودند و آن پسر را بیدار نمودند و از موضوع آن مرغ پرسیدند و پسر به آنها گفت مرغ تخم طلا را خفه نموده و خورده است.

خارکن پیر عصبانی گردید و آن پسر را از خانه بیرون نمود و آن پسر لات گردید و آواره گردید و مدرسه نیز نرفت و بیسواد بار آمد و همیشه به بیابانهای تهران پارس میرفت و بته های خار را نگاه میکرد که یک مرغ تخم طلای دیگر پیدا کند و کباب نماید.

این محمدعلی برای پیدا کردن مرغ تخم طلا به همه جا میرفت ولی آن را پیدا نمی نمود و چند بار نیز مرغهای مردم را که خیال میکرد مرغ تخم طلا هستند میدزدید و میخورد و به مرغدانی های مردم دستبرد میزد و چون زیاد مرغ میدزدید او را دستگیر نمودند و زندانی نمودند و شلاق زدند ولی آن محمدعلی دست از سعی و کوشش برنداشت و برای پیدا کردن مرغ تخم طلا همه کار نمود تا سرانجام شاهد مقصود را در آغوش کشید و چیزی را که همه عمر، دنبالش بود پیدا نمود. تنها فرقی که داشت این بود که شاهد مقصود او، مرغ نبود، بلکه آدمیزاد بود ولی تخم طلا میکرد. محمدعلی از آن تاریخ بدنبال این مرد تخم طلا راه افتاد و هر جا آن مرد تخم میگذاشت، محمدعلی تخم های او را با احتیاط و احترام و دستمال ابریشمی برمیداشت و با آن زندگی میکرد و سرانجام بخاطر همین تخم های طلا به آرزوی خود رسید و از حضیض ذلت به اوج عزت سقوط نمود.

این بود انشای اینجانب صادق صداقت در موضوع یک داستان بنویسید که برای آموزگار گرامی و دانش آموزان عزیز شرح داده شد ولی اسم محمدعلی را عوضی نوشتیم زیرا آبرو دارد ولی راه ترقی را بلد میباشد. آمین.

کتاب ماموریت برای وطنم را خلاصه کنید

یکی از کتابهای خوبی که هر دانش آموزی باید خلاصه کند مأموریت برای وطنم میباشد که شاهنشاه آریامهر آنرا مفصل نوشته اند و خلاصه آن مفیدتر میباشد. بنابراین خلاصه آن کتاب از زبان مبارک شاهنشاه آریامهر بقلم اینجانب صادق صداقت.

مأموریت برای وطنم. اینجانب ما محمد رضا شاه پهلوی بنا بر مشیت الهی در روز تاریخی ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ حدود ساعت دو و نیم بعد ازظهر بوقت لندن پادشاه ایران شدیم و از ذوقمان همان موقع سه نفر را تیرباران کردیم. شخصی که قبل از ما پادشاه بود مرد بیعرضه ای بود و ادعای پدری ما را داشت. او مملکت را با یک حالت ابتدایی و عقب مانده اداره میکرد و تجهیزات لازم را بوجود نیاورده بود و یک روز جلو چشم خود ما که والاحضرت بودیم یک نانوا را در تنور روشن نانوائی انداخت بدون اینکه فعالیت سیاسی کرده باشد!

پدرم در ابتدا سرباز ساده ای بود. بعد گروهبان ساده ای شد و بعد یواش

یواش پادشاه ساده ای شد ولی خودش میل به پادشاهی نداشت و انگلیسیها بزور او را پادشاه نمودند و اینجانب هم خودمان زیاد پادشاهی را دوست نداشتیم و حتی یکبار هم ول کردیم و فرار کردیم زیرا فرار در خانواده ما موروثی میباشد ولی رئیس جمهور آمریکا و شعبان بی مخ از ما خواهش نمودند برگردیم و ما برای شرکت در مراسم قیام ملی۲۸ مرداد به ایران برگشتیم و دوباره پادشاه شدیم و شروع به سد ساختن نمودیم.

یکی دیگر از فوائد اینجانب برای ایران ساختن سد های عظیم میباشد و بهترین سدی که در ایران ساخته شده سد محمدرضاشاه بوده که متاسفانه با طغیان امامرود درهم شکست.

این بود انشای اینجانب محمد رضا پهلوی، نه ببخشید، صادق صداقت در باره مأموریت محمد رضاشاه برای وطنش! آمین یا رب العالمین.

انتخابات را شرح دهید

ما دانش آموزان عزیز میدانیم که انتخابات برای زندگی لازم میباشد. زیرا همانطور که ماهی نمیتواند بدون آب زندگی کند انسان هم نمیتواند بدون انتخابات الکی خوش باشد. در انتخابات صندوق های رأی خیلی برای انسان مفید میباشد بشرط اینکه انسان، نجار باشد و صندوق ها را به او سفارش بدهند.

ما یک عمو داریم که نجار میباشد و اره و رنده و چکش و میخ در دکان خود دارد و برای انتخابات صندوق میسازد و قبل از انقلاب نیز برای انتخابات صندوق میساخت و در فاصله انتخابات نیز برای شعبده بازان صندوق میسازد که از توی آن خرگوش و کفتر و وکیل مجلس درمیآید.

ما در روز انتخابات صبح زود از خواب بیدار شدیم و با پدر و مادر و خواهر و برادر خود به خارج از شهر رفتیم و در آنجا بازی کردیم و غذا خوردیم و شب برگشتیم و رأی ندادیم زیرا پدرمان میگوید ما باید خودمان سرنوشت خودمان را تعیین نمائیم و به گردش برویم، ولی اگر رأی بدهیم، یک عدهٔ دیگر برای سرنوشت ما تصمیم میگیرند!

دیگر از فواید انتخابات، تقلب میباشد. زیرا اگر در انتخابات تقلب وجود نداشته باشد، آن انتخابات باطل میباشد ولی اگر تقلب کرده باشند، آن انتخابات قبول میباشد و خدا و پیغمبر و امام از آن راضی میباشند.

این بود انشای اینجانب صادق صداقت که برای آن آموزگار و دانش آموزان عزیز شرح دادیم و واضح تر از این هم نمیتوانستیم شرح بدهیم.

فوائد کشاورزی را شرح دهید

بسم الله الرحمن الرحیم. البته ما دانش آموزان عزیز میدانیم که کشاورزی برای موجودات زنده و پدر و مادر آنها، لازم میباشد زیرا در کشاورزی گندم و سیب و درخت کاشته میشود و برای تمیز کردن هوا نیز مفید میباشد و میوهٔ آن را نیز میخورند. همانطور که شاعر فرموده:

درخت میوه را باید بکاری وگرنه میوه در منزل نداری

یکی از درخت های میوه، درخت سیب میباشد و در مناطق مختلف کشاورزی میشود و ما یک درخت سیب میشناسیم که معروف میباشد و در یکی از دهات پاریس میباشد و هرکس زیر آن مینشیند دچار فراموشی میشود و حرفهای خود را فراموش مینماید و در سیاست دخالت میکند و داماد او نیز در سیاست دخالت میکند و حتی نوه او نیز دخالت مینماید و هر کس زیر آن درخت بنشیند امام میشود.

اینجانب صادق صداقت در خانواده کشاورزی بدنیا آمده ایم و پدرمان کشاورز بود و قبل از انقلاب در مقابل کاخ وزارت کشاورزی، بلیط بخت آزمایی

میفروخت. اما بعد از انقلاب به کشاورزی توجه گردید و آن پدر دیگر بلیط نمیفروخت و ویسکی قاچاق میفروشد و در نماز جمعه نیز شرکت مینماید و هنگام خواندن نماز، درگوش بغلدستی اش میگوید: الله اکبر. قل اعوذ برب الناس. جانی واکر پونصد تومن. و آن بغلدستی حرف او را میفهمد که عربی نمیباشد و میگوید اهدنا الصراط المستقیم. صراط الذین الکنیاک البطری چند؟ و پدر ما میگوید: لا اله ال الله ولا کنیاک و فقط الویسکی. بعد هردوشان صلوات میفرستند و بعد از تمام شدن نماز با هم میروند. بنابراین نتیجه میگیریم نماز جمعه باید وحدت آفرین باشد.

یکی دیگر از فوائد کشاورزی کشت لاله میباشد و کاشتن آن از بقیه گلها راحت تر میباشد و بهترین راهش این میباشد که شهید بشویم و از خون ما، لاله دربیاید و ما هفت برادر داشتیم که سه نفرشان در رژیم سابق لاله گردیدند و سه نفرشان در رژیم جدید شهید گردیدند ولی از قبر هیچکدامشان لاله در نیامده زیرا شهید شدن زیر شکنجه قبول نمیباشد و لاله در نمیاید. ولی یک برادرمان را از طرف کمیته آمدند و با کتک کاری او را داوطلب نمودند و به جبهه بردند و انشاءالله این یکی، ارکیده در می آورد.

در زمانهای قدیم که کشاورزی ما رونق نداشت، ما گندم و برنج و سبزیجات و میوه جات را از کشور های خارج می آوردیم ولی خوشبختانه بعد از انقلاب دیگر از خارج نمی آوریم زیرا محاصره اقتصادی میباشیم.

رویهمرفته کشاورزی کار خوبی میباشد و ما باید کشاورزی نموده و به خارج صادر نمائیم و مادر ما نیز کشاورز میباشد و همه ساله نزدیک عید، در بشقاب های لعابی کشاورزی میکند و گندم و عدس میکارد و در ایام عید سبز میشود و در سیزده بدر آن را به خارج از منزل ، صادر مینمائیم.

دیگر از انواع کشاورزی کاشتن تخم نفاق میباشد و ما یک برادر داریم که توده ای میباشد و کشاورز خوبی میباشد و تخم نفاق میکارد و با داس درو میکند و هر وقت هم ما اعتراض میکنیم، با چکش توی سرمان میکوبد. همانطور که شاعر فرموده:

یک دست داس وچکش ویک دست عکس امام
رقصی چنین به کاخ کرملینم آرزوست

این بود انشای اینجانب صادق صداقت که برای طلاب محترم حوزه علمیه کلاس سوم جیم قرائت شد. آمین یارب الظالمین.

دموکراسی چیست؟

آموزگار گرامی هفته قبل موضوع خوبی برای انشاء به ما دادند و آن موضوع دموکراسی میباشد و این هفته که آن آموزگار گرامی در زندان میباشند ما دموکراسی را برای آموزگار جدید و دانش آموزان عزیز شرح میدهیم.

دموکراسی چیست؟ واضح و مبرهن است که ما نمیدانیم دموکراسی چیست؟ و ما یک عموی دانشمند داریم که خیلی باسواد میباشد و کتابخوان میباشد و شش تا قفسه کتاب خوانده است ولی عموی ما نیز نمیداند دموکراسی چیست. پس نتیجه میگیریم دموکراسی بر دو نوع است. یک نوعش آنست که ما نمیدانیم چیست. یک نوعش هم همانست که عمویمان نمیداند چیست.

یکی از فواید دموکراسی حزب میباشد و در جامعه ما حزب های زیادی میباشد و ما یک عمو داریم که میگوید از همه حزبها حزب حاکم بهتر میباشد و خودش همیشه عضو حزب حاکم میباشد ولی ما وقتی بزرگ شدیم میخواهیم عضو حزب باد شویم زیرا حق عضویتش را راحت تر میتوانیم پرداخت کنیم.

در حکومت دموکراسی رأی اکثریت همه چیز را تعیین مینماید و پارسال ثلث دوم که بیشتر کلاس ما شاگرد تنبل بودند، روز امتحانِ دیکته خواستند بخاری را منفجر نمایند ولی ما مخالف بودیم و آنها دموکراسی را عمل نمودند و قبلاً رأی گیری کردند و تنبل ها رأی اکثریت آوردند و موقع امتحان، بخاری منفجر شد و ما هم کنار بخاری بودیم و سوختیم و دودش نیز توی چشمممان فرو رفت ولی اقلیت بودیم. پس نتیجه میگیریم در حکومت دموکراسی کسانی که در اقلیت هستند باید از بخاری فاصله بگیرند.

همانطور که گفتیم در حکومت دموکراسی کسی نمیتواند به مردم زور بگوید زیرا رأی اکثریت حاکم میباشد و مردم رأی میدهند و یکنفر را انتخاب میکنند و آن یکنفر زور میگوید.

این بود انشای دموکراسی اینجانب صادق صداقت که برای اکثریت کلاس خوانده شد.

مهمترین رویداد ماه بهمن چیست؟

بسم الله الرحمن الرحیم. البته واضح و مبرهن است که ماه بهمن، ماه انقلاب میباشد و انقلاب سفید بدون خونریزی و انقلاب های سیاه با خونریزی و درد شدید، در این ماه انجام میگیرد.

کسانی که در ماه بهمن عجله داشته باشند، اوائل ماه انقلاب نموده و از طریق رادیو و تلویزیون و روزنامه ها به اطلاع اهالی محترم میرسانند. اینجانب صادق صداقت در زمان کودکی، در روز ششم بهمن، هنگام بازی با رادیو ترانزیستوری، آن رادیو ناگهان از دست اینجانب صادق صداقت بزمین افتاد و روشن گردید و گوینده نیز با خونسردی، خبر انقلاب را داده و خیال اینجانب را که طفلی بیش نبودم، راحت نمود و فهمیدیم بدون اطلاع ما انقلاب شده. ولیکن کسانی نیز که عجله نداشته باشند در اوائل ماه مبارک بهمن انقلاب ننموده و تا اواخر ماه مبارک بهمن صبر نموده و آنوقت انقلاب نموده و اینجانب صادق صداقت چهار سال پیش که هنوز به دبستان ابتدائی شهید مصطفی خمینی نمی آمدیم و در خانه طفلی بیسواد بودیم ناگهان در روز ۲۲ بهمن صدای انقلاب ملت را شنیده ولی باور نمی نمودیم و تا روزی که پدر عزیزمان را در سبزه میدان شلاق نزده بودند نیز هنوز معنی انقلاب اسلامی را

بخوبی درک نکرده بودیم.

اینجانب صادق صداقت از این انقلاب شکوهمند، مطالب زیادی آموخته و پند های فراوانی گرفته ایم. نخست در انقلاب ششم بهمن، یکی از فوائد آن انقلاب، ساواکی شدن توده ای ها بوده و یکی از مزایای انقلاب ۲۲ بهمن نیز توده ای شدن ساواکی ها میباشد. بنابراین نتیجه میگیریم که در هر انقلابی تاکتیک مخصوصی لازم میباشد ولی اینجانب صادق صداقت این نتیجه گیری را قبول نداشته و موافق میباشیم که در انقلاب ششم بهمن شاهنشاه آریامهر سابق ، یک تنه و دست تنها انقلاب نموده و نزدیکترین افراد و حتی نخست وزیر و وزیر دربار نیز تا پنج ساعت قبل از آن انقلاب خبر نداشته و غافلگیر نیز گردیدند ولی امام علیه السلام در انقلاب بعدی ششم بهمن ، از بیست سال پیش برنامه ریزی کامپیوتری داشته و همه وزراء و وکلای مجلس با خبر بوده و برای اغفال مأموران ساواک، در پوشش مرده شوئی، بساز بفروشی، دلاکی حمام و دلالی آماده بدست گرفتن قدرت نیز بودند.

دیگر از فوائد انقلاب شکوهمند، تصرف ارتفاعات الله اکبر در جبههٔ جنگ باطل علیه باطل میباشد. زیرا قبل از انقلاب شکوهمند، این ارتفاعات عزیز عاطل و باطل بوده و در وسط بیابان قرار داشته و معروف نبوده و نام آن نیز در روزنامه های صبح و ظهر و عصر و شب و آخر شب، چاپ نیز نمیشد، ولی بعد از انقلاب شکوهمند، رژیم صدامیان کافر و منافق آن ارتفاعات را تصرف نموده و رزمندگان اسلام با فریاد های درود بر خمینی آن را مجدداً تصرف نموده و پسرخاله اینجانب نیز که داوطلبانه به جبهه برده شده، در آنجا عکس نیز گرفته که به اینجانب صادق صداقت نیز نشان داد.

رویهمرفته این بود انشای اینجانب صادق صداقت که بزرگترین رویدادی که

تا کنون در ماه بهمن اتفاق افتاده، شرح دادیم ولی پدر اینجانب میگوید از این ببعد بزرگترین رویدادی که در ماه بهمن اتفاق افتاده باشد همین انشای اینجانب صادق صداقت میباشد. آمین یا رب العالمین.

فوائد سفر را شرح دهید - ۱

اینجانب صادق صداقت در بارهٔ فوائد سفر، انشا های زیادی نوشته ایم و یکی از فوائد سفر، حاضر نشدن در کلاس و ننوشتن انشاء میباشد. از فوائد دیگر مسافرت، سفر به ترکیه و از آنجا به نجف و از آنجا به کویت و از آنجا به پاریس و از پاریس به اینجا میباشد که گرد بودن زمین را ثابت مینماید و ما یکنفر را میشناسیم که از این مسیر مسافرت نموده و گرد بودن عقل ما را نیز ثابت نمود.

سفر فوائد دیگری نیز دارد و اینجانب صادق صداقت، یک برادر نیز داریم که آن برادر، پاسدار میباشد و یک ماه پیش به آلمان سفر نموده و در سفارت از او پذیرائی نموده اند و به او پنجه بوکس و میخ و چماق و چاقو نیز داده اند و او را سوار اتوبوس نموده و همراه با برادران دیگر در مقابل خوابگاه دانشجویان پیاده نموده و آن برادر به وظیفهٔ شرعی خود عمل نموده و دانشجویان ایرانی را که مخالف امام علیه السلام بوده اند با چاقو و چماق و پنجه بوکس و خنجر مجروح و موافق امام خمینی نموده. ولی هنگام فرار، آن برادر و هشتاد برادر دیگر توسط پلیس ضدانقلاب آلمان غربی دستگیر و به حبس‌الله افتاده اند.

یکی دیگر از فوائد مسافرت سفر به پاریس و حومهٔ پاریس میباشد و ما یک رئیس جمهور میشناسیم که آن رئیس جمهور به سفر علاقمند بوده و به تخم مرغ نیز علاقمند بوده و زیر صندوق تخم مرغ ها قایم شده و از آنجا به فرودگاه رفته و از آنجا به سفر رفته و در آنجا برای کشور خویش پینگ پنگ بازی نموده است.

یکی از فوائد بازی پینگ پنگ، کوچک شدن شکم و زیاد شدن مقاومت میباشد. برای رؤسای جمهور نیز ورزش مفیدی میباشد. همانطور که رؤسای جمهوری آمریکا نیز در موقع رفتن به چین کمونیست، در آن کشور پینگ پنگ بازی مینمودند.

اینجانب صادق صداقت نیز تصمیم داریم که در آینده بزرگ شده و ترقی نموده و رئیس جمهور گردیده و به پاریس رفته و در آنجا برای نجات کشور خویش یک قل دو قل بازی نمائیم.

یکی دیگر از انواع سفر، سفر آخرت میباشد که مزایای بیشماری دارد و اینجانب صادق صداقت و پدر و مادر و خواهر و برادر و همهٔ فامیل، امام علیه السلام را دوست داشته و هر شب قبل از خواب، زیر لحاف دعا مینمائیم که خداوند امام ما را به سفر آخرت مشرف گردانیده، باعث شادی روح بازماندگان آن مرحوم شوند. آمین یا رب العالمین

فوائد سفر را شرح دهید - ۲

واضح و مُبَرهن است که مسافرت فوائد زیادی دارد، زیرا انسان می تواند به شهرهای مختلف سفر کند و شلوار خود را دربیاورد و آثار شکنجه را به مردمان کشورهای مختلف نشان دهد و همانطور که در تاریخ خوانده ایم، در کشور ما نخست وزیری بوده که همه جای او را شکنجه کرده بودند و خیلی جاهایش زخم شده بوده و آن زخم ها را به مردم خارجی نشان داده و از رژیم قبلی شکایت نموده ولی در رژیم بعدی نخست وزیر شده با بمب منفجر گردید. دیگر از فوائد سفر، مسافرت با هواپیماهای ارفرانس می باشد و اگر ما در موقع سفر، هیچ احساسی در هواپیما نداشته باشیم، راحت می باشیم ولی باید قطب زاده کنار دست ما باشد. همانطور که شاعر فرموده:

آمد اما در نگاهش آن نوازش ها نبود
در سرش بر نامه ای جز قتلِ عام ما نبود

سفر به جبههٔ جنگ نیز، سفر خوبی می باشد و در محل ما یک آیت الله میباشد که هر هفته به جبهه میرود و از آنجا برنج و روغن و پتو می آورد و در منزل از آن استفاده می کنند. بنابراین نتیجه می گیریم جنگ اول به از صلح آخر.

ما یک روز با برادرمان به سفر رفته بودیم و به شاهعبدالعظیم رفته بودیم و در آنجا گدائی دیدیم که قرآن میخواند و پول میگرفت و اگر کم پول میدادیم قرآن نمیخواند و فحش میداد و اموات ما را به جهنم میفرستاد و ما هر سال او را آنجا میدیدیم و به او پول زیادی میدادیم و آن گدا اموات ما را از جهنم به بهشت می آورد.

ولی پارسال او را ندیدیم و امسال در تلویزیون دیدیم که نمایندهٔ مجلس شده بود و پشت میکرفن فریاد میزد و فحش میداد و اموات پرزیدنت کارتر را به جهنم میفرستاد. بنابراین نتیجه میگیریم پرزیدنت کارتر به شاهعبدالعظیم که میرفته کم پول میداده.

ما هر سال عید با خانوادهٔ خود به سفر میرفتیم و به خرمشهر و آبادان میرفتیم و در منزل فامیل و آشنایان میماندیم و آنها هر سال از دیدن ما ناراحت میشدند ولی پدرمان میگفت به روی خودمان نیاوریم و آنجا دو هفته میخوردیم و میخوابیدیم و آن فامیل و آشنایان از دست ما ناراحت می شدند و پشت سر ما حرف میزدند ولی ما سال دیگر دوباره می رفتیم زیرا هوای آنجا خوب بود. ولی هفتهٔ گذشته، آن فامیل و آشنایان همه به منزل ما آمدند و ما اول آنها را نشناختیم و آنها گفتند همانهائی هستند که ما هر سال عید به منزلشان میرفتیم و چون جنگ شده و خانه های آنان را بمباران کرده اند، سراغ ما آمده اند و پدرمان خیلی ناراحت شد و به صدام و حزب بعث و طایفهٔ تکریتی ها فحش داد و شعر خوبی دربارهٔ مضار جنگ و فوائد صلح سرود و به روزنامه ها فرستاد. بنابراین نتیجه می گیریم دشمن دانا به از نادان دوست!

این بود انشای اینجانب صادق صداقت دربارهٔ فوائد سفر، مرگ بر صدام حسین خائن. آمین یارب العالمین.

یک روز از زندگی موریانه را شرح دهید

بسم الله الرحمن الرحیم. آموزگار گرامی از ما خواسته اند تا زندگی موریانه را برای دانش آموزان عزیز شرح بدهیم. بنابراین موریانه. موریانه حشره ایست که در سقف اتاق ها و جاهایی که چوب باشد و مغازه های نجاری زندگی مینماید. این حشرهٔ موذی هر روز صبح زود از خواب بلند شده، وضو گرفته و نماز خوانده و دعا نموده و به سقف اتاق رفته و چوبهای سقف را خورده، آن سقف بعد از مدتی نیز پایین آمده.

یکی از فواید موریانه، خوردن چوب از داخل بوده و در خارج معلوم نبوده و مطبوعات خارجی آن را نفهمیده و کمیسیون حقوق بشر نیز آن را نفهمیده و یا اگر فهمیده، خود را به نفهمی نیز زده اند. یکی از فوائد نفهمیدن، راحتی خیال میباشد همانطور که شاعر در بارهٔ ما فرموده:

این صادق صداقت، شد سمبل نفهمی
روزی که فهم دادند او را نبوده سهمی

اینجانب صادق صداقت یک روز ساعت چهار، یک موریانه را در صندوق لباس هایمان دستگیر نموده و با آن موریانه مصاحبه نمودیم. آن موریانه مصاحبه خود را با بسمهٔ تعالی شروع نموده و نام امام خمینی را بزبان آورده و سه بار به هوا پریده و بال های خود را بهم زده که این عمل در زبان موریانه، سه بار صلوات حساب میشود.

آن موریانه در پاسخ سؤالات اینجانب وزوز نموده و اینجانب سوال نمودیم که آن موریانه با انقلاب اسلامی نیز همکاری دارد یا نه؟ آن موریانه چند بار دیگر بسمه تعالی گفته و چیزهای دیگری نیز اضافه گفت و جواب داد که از پانزده سال قبل از روز ۲۲ بهمن، با این انقلاب شکوهمند همکاری داشته و تا بحال سقف چند تا از موزه ها و دانشگاه ها را نیز خورده.

آن موریانه افزود که تا کنون چند بار در التزام رکاب شهید منتظری، در داخل آثار باستانی به مسافرت خارج نیز رفته و چند روز نیز در فرودگاه سوئیس علاف بوده است.

اینجانب به آن موریانه گفتیم یک روز از زندگی خود را شرح داده تا برای آموزگار گرامی انشاء بنویسیم. آن موریانه گفت: تو هم برای ما موریس مترلینگ شده ای! ولی ما زبان او را درک ننمودیم.

در محل ما یک امام جمعه میباشد که پدرمان به او حجت الاسلام موریانه میگوید و آن حجت الاسلام با یک توده ای که همسایهٔ ما نیز میباشد، بعد از ظهرها به زیر زمین رفته و عبادت مینماید و دعاهای آنها، دود شده و از پنجرهٔ زیر زمین بیرون آمده و به آسمان میرود ولی پدرمان میگوید با افغانستان و ببرک کارمل رابطه دارند.

یکی از فواید موریانه، خوردن آثار باستانی بوده و یکنوع موریانه دیده شده که بعد از خوردن آثار باستانی، بجای آن مستراح نیز میسازد. اینجانب پارسال که با پدرمان به دهات رفته بودیم در آنجا موریانه ندیدیم. پدرمان میگوید موریانه بیشتر در شهرها و در مناطق خوش آب و هوا زندگی نموده و جمعه ها توی چمن آمده و برای امت اسلام سخنرانی نموده و سقف مملکت را ذره ذره خورده و پایه های کشور را ذره ذره جویده و همه چیز را ویران مینمایند.

اینجانب صادق صداقت معنی حرفهای پدرمان را خوب نمیفهمیم، ولی میدانیم یک منظورهایی دارد، تا بحال چند گزارش او را به آموزگار گرامی و مدیر مدرسه و کمیته و پاسداران انقلاب اسلامی داده و او را برده اند، شلاق زده اند. اما هنوز پدر اینجانب آدم نگردیده و چند بار هم به او تذکر داده ایم و ناظم گرامی نیز قول داده بزودی آن پدر را تیر باران نموده خانواده ای را از نگرانی نجات دهند.

این بود انشای موریانه، اثر اینجانب صادق صداقت. آمین.

روز اول عید چه کردید؟

اینجانب صادق صداقت در روز عید نوروز باستانی، ساعت هفت بامداد بوقت رادیو بیدار شده و در رختخواب، سه بار صلوات فرستادیم. سپس از رختخواب بیرون آمده و بعلت خراب بودن روابط جمهوری اسلامی با دولت سوئد، از ورزش سوئدی صرفنظر نموده، قدری ورزش سوریه ای کرده و به راهرو رفتیم. در آنجا یک تکه پرچم آمریکا را که روی زمین پهن بوده، لگد کرده و پس از این مبارزه ضد امپریالیستی، دست و روی خود را با چوبک شسته و دندانهای خود را یکی پس از دیگری با انگشت مسواک زده و نزد پدر و مادر خود آمدیم. در آنجا به پدر و مادر خود، این عید سعید باستانی را تبریک و تسلیت گفته، یک عدد سنجد که سر سفرهٔ هفت سین بوده، خوردیم و آن سفره را شش سین نمودیم.

همچنین در آن سفره، یک ماهی نیز بود که داخل تنگ بوده و در اطراف تنگ قدم زده و آب نیز میخورد. اینجانب صادق صداقت به آن ماهی نیز سلام کرده و سپس کلام الله مجید برداشته و برای آن ماهی، قدری قرآن خواندیم و او را براه راست هدایت نمودیم. سپس یک انگشت از سمنو و یک مشت نیز از مادر گرامی خورده ، در آینهٔ هفت سین قیافهٔ خود را تماشا نمودیم.

دراین موقع اینجانب رادیو را باز نموده و پیام نوروزی آیت الله محمدی گیلانی را در بارهٔ حد شرعی لواط با بقال سر کوچه، گوش نمودیم. اینجانب صادق صداقت، سپس به بقالی سر کوچه رفته و آن بقال را چپ چپ نگاه نمودیم ولی رادیوی آن بقال خاموش بوده و از آخرین تحولات جهانی دربارهٔ طرز صحیح عمل لواط، بی اطلاع بود.

اینجانب، در بازگشت به خانه، عمهٔ عزیز خود و دختر و داماد و نوهٔ او را در کوچه دیده که برای عید دیدنی به خانه ما میآمدند. اینجانب عمهٔ خود را بغل نموده و ماچ نموده و تبریک و تسلیت گفته و باتفاق به کمیته رفتیم! در آنجا برادر پاسدار گزارش داده که اینجانب آن عمه را در خیابان ماچ نموده و ریاست محترم کمیته از اینجانب صادق صداقت خواسته ثابت بنمائیم آن زن، عمهٔ اینجانب میباشد. اینجانب ابتدا عید سعید باستانی را به ریاست محترم کمیته تبریک و تسلیت گفته و میخواستیم او را نیز ماچ بنمائیم ولی آن رئیس کمیته، با مشت، اینجانب صادق صداقت را عقب زده و گفته برو عمه ات را ماچ کن. بعد پروندهٔ اینجانب را تکمیل نموده، از اینجانب نیز امضاء گرفته که قصد انجام عمل لواط با رئیس کمیته را نیز داشته ایم.

اینجانب سپس به پدر گرامی خود تلفن نموده و پدر گرامی با بیست هزار تومان پول نقد و قبالهٔ خانه و طلاٌ و النگو های مادر گرامی به کمیته آمده و اینجانب و عمهٔ اینجانب صادق صداقت را با قید کفیل آزاد نموده و از کمیته بیرون آمدیم. لاکن آن عمه، در پیاده رو اینجانب صادق صداقت را بباد کتک گرفته و مشت زده و گفته بود آبروی آن عمه را در محل برده ایم زیرا او را ماچ نموده ایم. اینجانب به آن عمه گفتیم که دانشمندان بزرگ و شاعران گرامی و سعدی و حافظ نیز در عید سعید باستانی، عمه و خالهٔ خود را ماچ مینموده اند، ولی آن عمه بما گفت برویم عمه و خاله سعدی و حافظ را ماچ نموده و کاری

بکار او نداشته باشیم.

اینجانب صادق صداقت سپس به منزل آمده و در آغاز سال ۱۳۶۲ به رختخواب رفته و بار دیگر خوابیدیم، و در خواب به زیارت و عید دیدنی و دستبوسی امام خمینی رفته، آن امام از انشاءهای اینجانب صادق صداقت تعریف نموده و یک اسکناس صد تومانی نو و تا نخورده از لای کتاب توضیح المسائل در آورده و به اینجانب صادق صداقت عیدی داد. اینجانب سپس به دیدن مهندس بازرگان رفته آن مهندس نیز اینجانب را ناز و نوازش نموده و یک عدد اسکناس یک تومانی نو و تا نخورده از لای کتاب ملانصرالدین در آورده و به اینجانب داد ولی دکتر یزدی از اینجانب پس گرفت.

سپس اینجانب صادق صداقت به زندان اوین رفته واحوال آقای احسان طبری را جویا شده، با آیت الله کیانوری نیز عید دیدنی نموده و موقع آمدن، اینجانب صادق صداقت به آرزوی خود رسیده و آقای کیانوری یک جلد کلام الله مجید آورده و یک اسکناس نو و تا نخورده صد روبلی از لای آن در آورده و به اینجانب عیدی داد. اینجانب صادق صداقت سپس از خواب پریده، بار دیگر بمنظور مبارزات ضد امپریالیستی، پرچم آمریکا را در راهرو لگد کرده و به پرچم انگلیس که به دیوار کوبیده ایم سلام نموده و به عکس امام که در طاقچه گذاشته ایم، تعظیم کرده و اسکناس های نو و تا نخوردهٔ پنج تومانی را که پدرمان برای عیدی دادن، لای حافظ گذاشته بود، برداشته و همگی را لای کتاب ۲۳ سال قرار دادیم.آمین.

میکوش به هر ورق که خوانی
تا معنی آن تمام دانی

البته واضح و مُبَرهَن است که ما باید میکوشیم بهر ورق که خوانیم تا معنی آن تمام دانیم و ما خودمان هر ورقی را که میخوانیم میکوشیم تا معنی آن را بدانیم و اگر آن ورق سرباز باشد و یا بی بی و شاه باشد معنیش اینست که ما قمارباز و ضد انقلاب میباشیم!

مـــا هر روز که به مدرسه میآییم به دیوار خیابانها، ورق های اعلامیه چسبانده اند و ما با دقت همه را میخوانیم و سعی میکنیم معنی همه را بفهمیم و مدرسهٔ ما دیر میشود و آقای ناظم ما را تنبیه میکند و ما از معنی این اعلامیه ها میفهمیم که مملکت شلوغ می باشد و دانشگاه تعطیل میباشد و آخوندها بیدین، لیبرال ها آمریکایی، و توده ای ها روسی، و چریکها توده ای و مجاهدین چریک و مائوئیست ها وابسته میباشند و گیج میشویم و اعلامیه ها را دوباره میخوانیم و دوباره گیج میشویم. بنابراین نتیجه میگیریم که اگر سعی کنیم همه ورق هایی را که میخوانیم، معنیش را هم بدانیم، فاتحه مان خوانده میباشد.

ما یک برادر داریم و آن برادر دیروز یک ورقه به خانه آورده بود و آن ورقه درباره دزدی آخوند ها و آیت الله بهشتی و آیت الله رفسنجانی نوشته بود و ما آن را خواندیم و معنی آنرا خوب نفهمیدیم و کوشیدیم که بفهمیم ،ولی باز هم نفهمیدیم و آن را به مدرسه بردیم و لغت هایش را از آموزگار گرامی پرسیدیم و آموزگار گرامی لغت های آن را بما گفت ولی زنگ تفریح چند تا از بچه های کلاس سر ما ریختند و ما را کتک زدند و آن اعلامیه را پاره نمودند و ما آنروز، دیگر آموزگار گرامی را در مدرسه ندیدیم ولی پدرمان میگوید نباید نگران آن آموزگار گرامی باشیم، زیرا همین روزها جنازه اش را در بیابانهای اطراف شهر پیدا میکنند.

دیگر از فوائد میکوش به هر ورق که خوانی، خواندن کتابها و رساله ها و توضیح المسائل ها میباشد که ما دانش آموزان عزیز باید قبل از شعار دادن و تظاهرات و هورا کشیدن و رأی دادن خوب خوانده باشیم و معنی ولایت فقیه را درک کرده باشیم و برای رأی دادن به قانون اساسی نیز باید قبلاً آن را بخوانیم و معنی آنرا خوب بفهمیم زیرا شاعر فرموده:

گر تضرع کنی و گر فریاد　　دنبه را گرگه پس نخواهد داد!

من از بیگانگان هرگز ننالم
که با من هرچه کرد، آن آشنا کرد

بسم الله الرحمن الرحیم. البته واضح است که اینجانب صادق صداقت از بیگانگان هرگز ننالیم. زیرا که با اینجانب صادق صداقت، هرچه کرد، آن آشنا کرد. زیرا آن آشنا به پاریس فرار نموده و در آنجا کیف نموده و با دشمن نیز ملاقات نموده و با او پنج ساعت عربی حرف زده و برای اینجانب صادق صداقت در اینجا تصمیم نیز گرفته. ولی اینجانب صادق صداقت در اینجا بدبخت بوده و بیچاره بوده و هر روز نیز مثل دانشمندان بزرگ، برای خریدن نان و گوشت و مرغ و تخم آن، در صف ایستاده و معطل گردیده، و حتی پریروز نیز که آن مرد سبزی فروش به اینجانب تربچه نمیداد اینجانب صادق صداقت سه بار به آن مرد تذکر دادیم ولی آن مرد تربچه ای نیز گوش نکرده و به اینجانب صادق صداقت فحش خواهر و مادر نیز داد و اینجانب برای خواهر و مادر خود نگران گردیده، هرچه زودتر به منزل رفته ولی آنها سالم بودند و اینجانب ماجرای تربچه و ندادن آن و فحش دادن آن سبزی فروش را برای اهل خانه تعریف نموده ولی اهل خانه نیز بجای پشتیبانی از اینجانب صادق صداقت، هرکدام بنوبت بر سر اینجانب صادق صداقت زده و آیهٔ معروف

«خاک بر سرت» را قرائت نمودند و به اینجانب ایراد نیز گرفتند که چرا جواب آن سبزی فروش را نیز ندادیم.

اینجانب صادق صداقت با صبر و بردباری و استقامت، آن تو سری ها را نیز خورده و سپس برای پدر و مادر و خواهر و اهل منزل نیز توضیح دادیم که این ملت بپاخاسته و بخون خفته که همه روزه در صف های گوناگون نیز میایستد، جرأت اعتراض و انتقاد از بقال و چقال و سبزی فروش و میوه فروش و یخ فروش را ندارد و اینجانب صادق صداقت نیز با هیچ عطار و بقال و فروشندهٔ دوره گرد و عابر پیاده و حمال و رفتگر و سپور شهرداری دعوا و مرافعه نمی نمائیم زیرا همان شخص ممکن است دو روز دیگر بمقام ریاست جمهوری و یا نخست وزیری رسیده و پدر اینجانب صادق صداقت را نیز در بیاورد. بنابراین، اینجانب صادق صداقت به آن سبزی فروش نیز که فحش خواهر و مادر داد، با دیدهٔ احترام نگریسته و هر روز به رفتگر محله سلام نظامی میدهیم که اگر آن رفتگر به فرماندهی کل قوا رسید، اینجانب صادق صداقت را از خدمت نظام وظیفه معاف نماید. آمین.

اینجانب صادق صداقت از بیگانگان هیچوقت ننالیده و حتی در امتحانات ثلث سوم پارسال که به جبهه اعزام شده بودیم، وقتی گلولهٔ دشمن، شلوار اینجانب را سوراخ نمود، اینجانب خدا را شکر نمودیم که شلوارمان را درآورده بودیم، وگرنه خودمان نیز زخمی شده بودیم، ولی از بیگانگان ننالیده و از امام علیه السلام، نالیدیم زیرا این امام علیه السلام واقعاً امام مخصوصی است و اینجانب تا کنون امام به این علیه السلامی ندیده بودیم که جنگ را آغاز نموده و دشمن را بخاک میهن عزیز ما وارد کرده و جوانان را کشته و ملت را در عذاب انداخته و برادر مجاهد مسعود رجوی را مجبور نموده که چهار پنج ساعت از وقت گرانبهای خود را با معاون صدام حسین خائن مذاکره نماید.

زیرا آن مسعود نیز از بیگانگان نناليده، و با آنها خوش و بش نموده زیرا با مسعود نیز هرچه کرد آن آشنای علیه السلام کرد.

رویهمرفته اینجانب صادق صداقت از پریروز که مثل صادق هدایت تصمیم به خودکشی گرفته و توسط همسایه ها نجات پیدا کرده ایم در این فکر میباشیم که آخر و عاقبت این میهن عزیز ما چگونه خواهد بود و بنابراین چند بار دیگر نیز بر اثر شنیدن خبرها، اقدام به خودکشی نموده که بار دیگر توسط همسایه های عزیز نجات پیدا کرده و پس از پیدا کردن نجات به آن همسایه ها گفتیم نجات دادن صادق صداقت کار مهمی نمیباشد ولی اگر راست میگویید راهی برای نجات دادن میهن عزیز پیدا بنمایید. این حرف بچگانهٔ صادق صداقت، در آن همسایه ها، تأثیر فراوانی نموده و چند روز است که یکی یکی اقدام به خودکشی مینمایند، بطوریکه کمر اینجانب صادق صداقت درد گرفته از بس که این چند روزه، همسایه نجات داده ایم. این بود انشای اینجانب صادق صداقت که امروز بعد از ظهر در کمیتهٔ شمارهٔ هفت انقلاب اسلامی نوشته شد. زیرا اینجانب را بجرم اقدام به خودکشی دستجمعی بخاطر میهن عزیز، دستگیر نموده و میخواهند شکنجه نمایند تا اینجانب اعتراف نمائیم که با کدامیک از گروه های ضد انقلاب، رابطه داشته و هفته ای چند بار با صدام حسین، ملاقات و مذاکره نموده ایم. همانطور که شاعر فرموده:

صادقا، مرد نکو نام نمیرد هرگز.

خانهٔ خود را شرح دهید

بسم الله الرحمن الرحیـــــم . واضح و مبرهن است که خانهٔ ما چهار طبقه می باشد و هر طبقهٔ آن چهار اتاق دارد و ما در طبقهٔ چهارم، در اتاق شانزدهم می باشیم و در گوشهٔ اتاق آشپزخانه نیز داریم که سه فتیله میباشد.

در گوشهٔ دیگر اتاق، رختخواب ها می باشد که رویهم می باشد و تا نزدیک سقف می باشد ولی محکم نمی باشد و ما هر وقت نشسته ایم و مشـــــــق می نویسیم، آن رختخواب ها، روی سرمان می افتد و ما آن زیر داد میزنیم و مادرمان می آید و رختخواب ها را جمع میکند و ما بیرون میآئیم همانطور که شاعر فرموده خورشید همیشه زیر ابر نمیماند.

در اتاق ما یک تاقچه نیز می باشد که در آن تاقچه یک عکس می باشد و آن عکس، عکس امام می باشد و ما توی اتاق هر طرف می رویم، آن عکس به ما نگاه میکند و ما به آن سلام می کنیم ولی پیش از انقلاب نیز در این تاقچه عکس شاه بود ولی به ما نگاه نمیکرد و به دور دست ها نگاه میکرد ولی ما هرچه راست نگاه او را می گرفتیم و به دور دست ها نگاه میکردیم، چیزی نمی دیدیم.

اینجانب صادق صداقت نیز یک پسر خاله داریم که آن پسرخاله با امام علیه السلام مخالف می باشد و به همین دلیل نیز تیرباران گردیده. آن پسرخاله وقتی زنده بود به منزل ما می آمد و عکس بچه های مدرسه ای را نشان میداد و به ما میگفت که امــام این بچه ها را تیرباران نمــوده است، ولـــی ما باور نمی‌نمودیم و به آن پسر خاله می‌گفتند، این امام تیر اندازی بلد نمی‌باشد.

دیگر از فواند خانهٔ ما، چکه کردن سقف می باشد که در فصل زمستان اجرا می شود و ما کاسه ها و پیاله ها و ماست خوری ها و قابلمه ها و بادیه ها را دور و بر اتاق گذاشته و تکه های سقف در آن چکه نموده و آهنگ می زند و اگر هفت تا کاسه بگذاریم، آهنگ ها را از روی نت میزند و حرام می باشد و انسان در آن دنیا به جهنم و در این دنیا به کمیته می رود.

اینجانب صادق، صداقت خانه ای که داریم فواید دیگری نیز دارد که یکی از این فراید دختر همسایه می باشد که در اتاق پهلوی اتاق ما به اتفاق پدر و مادر و برادر و خواهر زندگی میکند و ما قبل از انقلاب همیشه آن دختـــر را می دیدیم، ولی بعد از انقلاب دیگر او را نمی بینیم، زیرا چادر سرش میکند.

همسایه دیگری که ما داریم دزد می باشد و تحت تعقیب کمیته و پاسداران اسلامی می باشد و آنها مرتب به خانهٔ این همسایه آمده و او را تحت تعقیب قرار داده و با او تخته نرد بازی نموده و هر کس برنده میشود، اموال دزدی را برمیدارد ولی برادر ما میگوید باید صاحب اموال را هم بگویند بیاید تخته نرد بازی کند، بلکه خودش جفت شیش بیاورد و برنده شود و اموالش را بردارد و قسط اسلامی رعایت شود.

فایدهٔ دیگر خانهٔ ما این می باشد که شرح دادنش راحت می باشد ولی ما یک

پسر عمو داریم که پدرش قبل از انقلاب چاقوکش بوده و اکنون رئیس کمیته می باشد و خانهٔ دکتر اقبـــال را نیز به آنها داده اند و آن پسر عمو، هر وقت می خواهد در انشای خود خانه شان را شرح بدهد، بدبخت می باشد، زیرا باید گاراژ و گلخانه و بالکن و تراس و اتاق تلویزیون و اتاق ناهارخوری و حمام و دستشوئی و مستراح اضافی را نیز شرح بدهد و پنج صفحه انشا بنویسد ولی ما یک اتاق داریم و یک صفحه انشاء می نویسیم و از شرح دادن زیاد، راحت می باشیم، همانطور که شاعر فرموده خدا خر را شناخت شاخش نداد.

دیگر از فوائد خانهٔ پسر عموی ما این می باشد که مستراح آنها مثل صندلی می باشد ولی سوراخ است و سیفون نیز دارد که دستهٔ آن را میکشند و صدای آبشار میدهد و پسر عموی ما میگوید مستراح آنها کامپیوتری می باشد و ما هر وقت به منزل آنها می رویم بجای اتاق پذیرائی، به مستراح آنها رفته و از خودمان پذیرائی میکنیم.

این بود انشای خانهٔ خود را شرح دهید که ما مستراح پسر عمویمان را نیز اضافه شرح دادیم. همانطور که شاعر فرموده: وصف العیش، نصف العیش. آمین یارب العالمین.

از انقلاب چه آموختیم؟

بسم الله الرحمن الرحیم. ما از انقلاب آموختیم که بعد از عشقبازی با حیوانات، باید سه مرتبه در آب فرو برویم و سرما بخوریم و هنگام وارد شدن به مستراح، اول پای چپ خود را در مستراح بگذاریم و اگر اول پای راست را بگذاریم گناه میباشد و بجای مستراح به جهنم میرویم. بنابراین نتیجه میگیریم کتاب توضیح المسائل برای زندگی بشر مفید میباشد. ما قبل از انقلاب در خیابانها پاسدار نداشتیم و امنیت نیز نداشتیم ولی بعد از انقلاب، پاسدار داریم و امنیت داریم و آن پاسدار، شلاق نیز دارد و پارسال که پدر ما را سر چهار راه خواباندند و شلاق زدند ما به اهمیت انقلاب پی بردیم و بعد از دو سال، هر وقت از پدرمان در بارهٔ انقلاب میپرسیم آن پدر ناله میکند و میگوید هنوز جای انقلابم درد میکُند. همانطور که شاعر فرموده:

ناخورده شلاق انقلاب میسر نمی شود
مزد آن گرفت جان برادر که در نماز جمعه شرکت کرد

ما از انقلاب آموختیم که رادیو چیز خوبی میباشد و اگر آن رادیو، مارک بی.بی.سی. باشد آموزنده تر میباشد و در انقلاب مردم، دخالت میکند و دل

میسوزاند. ولی این رادیو مصرفش زیاد میباشد و باطری آن زود تمام میشود و بعد از انقلاب ، صدایش کم میشود و یواش یواش خفه میشود و باطری های معمولی نیز به آن نمیخورد.

چیز دیگری که از انقلاب آموختیم، حساب شمارهٔ ۱۰۰ میباشد که مردم پولها و طلاها و النگو ها و دستبندها و انگشترها و گردنبندهای خود را به حساب ۱۰۰ میریزند و چند میلیون تومان پول جمع میشود و بین صدتا از آخوندها تقسیم میشود. و ما یک مادر بزرگ داریم که به قم رفته بود و النگوی خود را به دفتر امام داده بود اما انگشتر خود را نداده بود و آن انگشتر تحت تعقیب قانونی قرار گرفت و مادر بزرگ ما فراری میباشد و تغییر قیافه نیز داده و سبیل نیز گذاشته و گاهی از تلفن عمومی با ما تماس میگیرد.

ما دانش آموزان عزیز از انقلاب آموختیم که شپش موجود مهمی میباشد و به آن باید احترام گذاشت و محیط را برایش پاکسازی نمود و در حزب شپش باید اسم نویسی کنیم و مکتبی بشویم زیرا داشتن شپش مایهٔ رستگاری در دنیا و آخرت میشود و اگر در آن دنیا هنگام ورود به بهشت، نفری یکدانه شپش نشان ندهیم به جهنم خواهیم رفت. همانطور که شاعر فرموده:

گل همین پنج روز و شش باشد		وین گلستان پر از شپش باشد

دانشمندان بزرگ همواره از انقلاب چیزهای زیادی آموخته اند که مهمترین آنها، سکته میباشد.

این بود انشای اینجانب صادق صداقت دانش آموز کلاس چهارم ب.(قبل از انقلاب) و دانش آموز کلاس سوم جیم.(بعد از انقلاب) آمین.

دوست دارید در عراق چکاره شوید؟

بسم الله الرحمن الرحیم. اینجانب صادق صداقت بعد از فتح عراق و جمهوری اسلامی شدن آن کشور، به آن مملکت اسباب کشی نموده و در آنجا، زیر سایهٔ امام خمینی، عراقی میشویم.

چیزی که اینجانب بعد از ماندن در عراق و عراقی شدن در بغداد دوست داریم، اجرای دستورات امام علیه السلام میباشد که هفته ای یکبار به کاخ جماران، شعبهٔ بغداد، آمده و از آن ایوان برای اینجانبان سخنرانی مینمایند و اینجانب با تشویق امام امت، به نیروهای پاسدار انقلاب اسلامی عراق پیوسته و شبانه به خرمشهر حمله مینماییم و آن شهر را از دست برادران پاسدار انقلاب اسلامی ایران درآورده،و پرچم جمهوری اسلامی عراق را باهتزاز در می آوریم.

دیگر از فواید حمله به عراق و فتح بغداد، تشکیل اپوزبسیون عراق در پاریس و راه افتادن فرستندهٔ رادیویی در اطراف عراق میباشد و اینجانب نیز به فعالیت زیرزمینی پرداخته و شب ها رادیو را به زیرزمین برده و به آهنگها و ترانه های خوانندگان که از رادیوهای خارج از مرز پخش میشود، گوش

میدهیم. همانطور که شاعر فرموده:

مرد باید که گیرد اندر گوش　　صوت گلپا و ویگن و گوگوش

یکی دیگر از مضار رادیو های خارج از مرز، پخش کردن مطالب تاریخی و گفتار، و صحبت کردن در لابلای ترانه های خوانندگان میباشد که وقت شنوندگان عزیز را تلف نموده و دلکش و مرضیه علاف گردیده و اینجانب صادق صداقت را در آن زیرزمین عصبانی مینماید.

اینجانب در کتاب ها خوانده ایم که علامت کودتا این میباشد که یک سرهنگ در رادیو آمده و اسم خود را گفته و مارش نظامی زده و کودتا را اعلام نموده. ولی در جمهوری اسلامی، صدای دلکش و مرضیه و شاپوری و سیما بینا و ویگن علامت کودتا بوده و هروقت رادیو را باز نموده و صدای ویگن را شنیدیم که آهنگ چرانمیرقصی؟ را میخواند، میدانیم که آن کودتا بوقوع پیوسته و رژیم قبلی ساقط گردیده است و احتیاجی به مارش نظامی و صدای سرهنگ نیز نمیباشد. همانطور که شاعر فرموده: جلوهٔ روی تو گوید که تو در خانهٔ مایی.

اینجانب یک روز، بعد از شنیدن صدای خانم پوران شاپوری، بلافاصله با یک ضد کودتا، موج رادیو را چرخانده و صداها را از هم جدا کرده و از نبودن کودتا خاطر جمع گردیده و به مبارزهٔ خود ادامه دادیم.

در عراق نیز اینجانب بعد انقلاب، توده ای گردیده و دو سه سال با دمب خود گردو شکسته ولی متأسفانه بعد از سه سال، دمب ما را بریده و گردو ها را نیز از حلقوم اینجانب صادق صداقت بیرون میآورند. همانطور که شاعر فرموده:

جیک جیک مستونتون که بود فکر زمستونتون نبود؟

دیگر از فواید اینجانب در عراق، نوشتن انشاهای صادق صداقت بزبان عربی میباشد و دانشمندان بزرگ در عراق، همهٔ انشاهای خود را به زبان عربی مینوشته اند و امام خمینی نیز در نجف به زبان عربی تکلم مینموده، ولی چون عراقی ها زبان او را نمیفهمیدند، آن امام را اخراج و چون به کویت راه ندادند به پاریس رفته و انقلاب نموده، همانطور که شاعر میفرماید:

پریرو تاب مستوری ندارد کویت رد کرد، سر از پاریس درآرد

آمین ، یارب العالمین.

بخت باز آید از آن در که یکی چون تو در آید

بسم الله الرحمن الرحیم. واضح و مبرهن است که هر وقت در رژیم گذشته قرعه کشی بلیط های بخت آزمائی میشد، آقای مستجاب الدعوه عصر چهارشنبه این شعر زیبا را برای ما میخواند وقرعه کشی میشد و ما و پدرمان و مادرمان رویهمرفته بیست تومان می باختیم، ولی از وقتی انقلاب گردید و ما برای استقبال از امام و دیدن طیاره به فرودگاه رفته بودیم در آنجا نیز بلندگو این شعر را میخواند و ما یاد باخت های زمان مستجاب الدعوه افتادیم ولی بلیط نداشتیم و خیالمان راحت بود و میدانستیم که بخت باز آید از آن در که یکی چون امام علیه السلام درآید و روی زیبای امام دیدن، در دولت بگشاید. ولی چون آقای بازرگان قبل از ما روی زیبای امام را دیده بود، امام علیه السلام مجبور شد در دولت را برای آن مرد بگشاید.

اینجانب صادق صداقت همیشه منتظر بودیم که امام علیه السلام در دولت را برای ما نیز بگشاید و برادر ما خیلی از ما منتظرتر بود و یکروز پاسداران به منزل ما آمدند و برادر ما را بردند تا درِ زندان اوین را به رویش بگشایند. ولی آن برادر عصبانی گردید و به عکس امام که درطاقچه بود اهانت نمود و آن برادر را اعدام و یک عکس بزرگتری از امام در آن طاقچه گذاشتند. همانطور

که شاعر فرموده:

شب پره گر وصل آفتاب نخواهد عکس بزرگتر بروی طاقچه بیاید

اینجانب از ترسمان همیشه امام علیه السلام را دوست داشته ایم و در دفتر نقاشی خود قیافهٔ آیت الله منتظری را نیز نقاشی کرده و در امتحان نقاشی بیست گرفته ایم. در قبل از انقلاب مدلهای نقاشی را که ما می خریدیم در آن عکس ونوس و شکسپیر و فریدون بینوا و ریچارد شیردل و اردک سحرآمیز بود ولی بعد از انقلاب در مدل های نقاشی ما، عکس شهید مفتح و شهید بهشتی و شهید رجائی و شهید رینگو میباشد و دستور رنگ آمیزی آنها به عربی نوشته شده و همیشه معلم نقاشی به ما تکلیف شبانه میدهد که از روی آنها بکشیم ولی اینجانب صادق صداقت شب ها نمیکشیم و روزها میکشیم زیرا شب ها از کتاب نقاشی خود می ترسیم و ارواح به سراغ ما می آیند و هفتهٔ گذشته نیز روح شهید محمد منتظری از لای مدل نقاشی اینجانب درآمده و قالیچه و رادیو و طلاهای بی زبان ما را برداشت برد و از آن روز تا حالا ما جرأت نکرده ایم مدل نقاشی خود را باز نمائیم.

هفته گذشته که اینجانب عکس امام علیه السلام را نقاشی کرده بودیم و زیر آن نوشته بودیم «روی زیبای تو دیدن ، در دولت بگشاید»، معلم نقاشی ما عصبانی گردید و به ما اعتراض نمود که چرا نوشته ایم «روی زیبا؟» و به کمیته گزارش داد و ما را به کمیته بردند و به ما گفتند چرا به عکس امام نظر سوءِ نگاه کرده ایم و قصد تجاوز به عکس زیبای امام داشته ایم ولی اینجانب مقاومت نمودیم و زدیم زیر گریه و فرار نمودیم و اینجور مقاومت کردن را از رئیس جمهور منتخب مردم یاد گرفته بودیم و در کوچه نیز چند تا از بچه ها می خواستند ما را کتک بزنند و بار دیگر مقاومت کرده و فرار نمودیم. فردای آن

روز اینجانب با برادر و خواهر کوچکتر خود و بچه های همسایه که آنها نیز کوچک هستند به مغازه رفتیم تا برای آنان نخودچی کشمش بخریم ولی یکنفر از بچه های محله آمد که از ما نخودچی کشمش ها را بگیرد و اینجانب صادق صداقت بار دیگر مقاومت کرده و فرار نمودیم و آن شخص بچه ها را کتک زیادی زد و نخودچی کشمش های آنان را گرفت و از آنروز ببعد آن بچه ها به اینجانب لقب چریک داده اند و عکس مسعود رجوی را از دیوار کنده، عکس اینجانب را بجای آن چسبانده اند.

دیگر از فواید دیدن روی زیبای امام، خاموش کردن تلویزیون میباشد و پدرمان می گوید این فیلم های امام را مخصوصاً از تلویزیون نشان میدهند که مردم در مصرف برق صرفه جوئی نمایند. ما یک مادر بزرگ نیز داریم که هر وقت عکس امام را می بیند میگوید از چشم های آن امام، خون می بارد. و ما میگوئیم مادر بزرگ، اسلام به این خون ها احتیاج دارد و آن مادر بزرگ میگوید تو دیگه خفخون بگیر.

رویهمرفته روی زیبای امام دیدن، منافع زیادی دارد و ما قبل از انقلاب که به پشت بام رفته بودیم و روی زیبای امام را در کرهٔ ماه میدیدیم وقتی پائین آمدیم و خوابیدیم، صدای پا از پشت بام آمد و با پدر و برادر خود به پشت بام رفتیم و در آنجا یکنفر غریبه را دیدیم که دزد بود و فرش و رادیو دزدیده بود و در پشت بام ما میدوید و ما یقهٔ آن مرد را گرفتیم و گفتیم اینجا چکار میکنی؟ و آن دزد گفت آمده ام عکس امام را در ماه ببینم. و پدرمان گفت: حقا که عکس امام را شما دزدها باید ببینید.

این بود انشای اینجانب صادق صداقت دربارهٔ دیدن روی زیبای امام علیه السلام که زیباترین امام دنیا می باشد و در قبل از انقلاب که آقای برژنف و

شهید کاسگیین و گرومیکو نیز روی پشت بام کرملین رفته بودند، عکس این امام را در ماه دیده بودند و به آقای کیانوری نیز که هنوز در مستراح کاخ کرملین قایم شده بود، مژده داده بودند که بیرون بیاید.

آمین.

چگونه اپوزیسیون خوبی باشیم؟

بسم الله الرحمن الرحیم. ما دانش آموزان عزیز باید بدانیم چگونه اپوزیسیون خوبی باشیم. زیرا اگر در زندگی اپوزیسیون خوبی نباشیم، نمیدانیم چگونه به پاریس برویم.

بطوریکه دانشمندان بزرگ در جلد دوم کلیات سعدی، چاپ محمدعلی علمی نوشته اند، همانطور که کرم ابریشم، برای پروانه شدن، به یک پیله میرود و در آن پیله ساکت میماند و مبارزه نمی نماید و یواش یواش پروانه میگردد، برای کسانی نیز که کرم اپوزیسیون داشته باشند، پیله آنها پاریس میباشد و برای پروانه شدن باید در آن شهر، در پیلهٔ خود فرو بروند. ولی اینجانب در کتاب کرم ابریشم تالیف الکساندر دوما خوانده بودیم که بعضی از کرم ابریشم ها، در پیلهٔ خود می مانند و دیگر بیرون نمی آیند و همانجا تا آخر عمر میمیرند و پروانه نیز نمیشوند. بنابراین ما باید در زندگی، کرم ابریشم خوبی برای جامعهٔ خود بوده و از پیلهٔ خود بیرون آمده، و تخم گذاری نموده و تخم خود را به جامعه نشان داده تا خیال نکنند ما نیز مثل اپوزیسیون می باشیم.

دیگر از فوائد اپوزیسیون، انتشار بولتن و روزنامه و مجله و رادیو و تلویزیون

میباشد و در روزنامه ها نیز خواندیم که ماهوارهٔ مخابراتی نیز دارند و به زودی خلق زحمتکش کشور ما میتوانند تصویر رنگی رهبران اپوزیسیون را در خانه های خود روی تلویزیون دیده و آخرین متدهای کاراتهٔ سیاسی و جودوی مبارزاتی و کتک کاری عقیدتی را تماشا نمایند.

اینجانب صادق صداقت همیشه طرفدار اپوزیسیون بوده و سه چهار سال قبل که امام خمینی در پاریس دکان اپوزیسیونی باز نموده بودند، مشتری بوده و از آن اعلامیه ها گرفته و پخش مینمودیم. اینجانب بعد از انقلاب نیز که آن بختیار به خارج رفته و اپوزیسیون گردیده، طرفدار آن اپوزیسیون شده و فعالیت مینمودیم و روزی که امام خمینی علیه السلام در رادیو اعلام نمودند که آن بختیار، خوی بیابانی دارد، اینجانب هر روز به بیابان رفته و خوی خود را امتحان مینمودیم.

اینجانب صادق صداقت بعد از پیوستن به دکتر بختیار، متوجه گردیدیم که دریادار مدنی نیز به خارج رفته و اپوزیسیون گردیده اند، اینجانب نیز پیوستیم و نماز خواندیم و روزه گرفتیم و گاهی نیز برای همکاری با نیروی دریائی، در حوض منزل آب تنی مینمودیم. همچنین اینجانب وقتی شنیدیم دکتر امینی نیز جبهه نجات ایران تشکیل داده به آن جبهه نیز پیوستیم و گاهی به یک هتل درجه یک رفته و از خودمان پذیرائی نموده و برای نجات کشور دعا می نمودیم و یک تنه در سه اپوزیسیون مختلف، فعالیت نموده، هنگامیکه پرزیدنت بنی صدر و برادر رجوی به پاریس رفته و اپوزیسیون شورای ملی مقاومت را تشکیل داده، همراه با دکتر متین دفتری و حاج سیدجوادی به آن شورا نیز پیوستیم و در منزل با برادرمان پینک پنک بازی مینمودیم.

یکی دیگر از فواید اپوزیسیون، ارتشبد آریانا، فقیه عالیقدرِ اپوزیسیون میباشد که وقتی آن تیمسار اعلام کرد که خود را به پادگان های ایشان در سراسر کشور معرفی نمائیم، خود را به پادگان عشرت آباد و پادگان لویزان و پادگان جمشیدآباد، معرفی نموده، لاکن ما را راه نداده و تیمسار آریانا را نیز نمشناخـند و میخواستند ما را دستگیر نموده و اعدام نمایند.

ینجانب از آنجا فرار نموده به حزب اتحاد برای آزادی، پیوسته و با آقای بنی احمد همکاری نموده و با آقای شریعتمداری تماس گرفته و دربارهٔ سرنگونی رژیم با ایشان ترکی صحبت کرده، لاکن آن آیت الله شریعتمداری به اینجانب جواب داد: ترکی بیلمیرم. بنابراین به حزب پان ایرانیست پیوسته و از طرف آقای پزشکپور مأمور فتح عراق و ترکیه و یونان گردیده و چند اعلامیه در این مورد منتشر نمودیم.

اینجانب صادق صداقت بعد از این فعالیت ها، تب کرده و سه هفته در رختخواب بوده و دکتر آمده و معاینه نموده و تشخیص داده که اینجانب در کوران سیاست نشسته و سرما خورده و بالا پائین شده و به ما چند جور قرص داده که جدا جدا بخوریم و با هم نخوریم و به ما دستور داده گروه های سیاسی را جدا جدا عضو شده و یکجا عضو همه شان نباشیم، زیرا با هم سازگاری نداشته و اینجانب صادق صداقت را زمین میزنند. انا لله و انا الیه اوپوزیسیون!

بزرگترین آرزوی شما چیست؟ - ۱

البته موضوع انشائی که آموزگارمان به ما داده اند موضوع خوبی است و میتواند انسان را در زندگی خوشبخت یا بدبخت نماید و دانشمندان بزرگ هم این موضوع را قبول کرده اند. افلاطون و سقراط هم دربارهٔ آن، انشاء های زیادی نوشته اند. اینجانب صادق صداقت آرزوهای زیادی در زندگی داشته ایم ولی هنوز اندازه گیری نکرده ایم و بزرگترین آرزوی خود را نمیدانیم کدام میباشد، اما شاید شرح دادن بهار، همه ساله یکی از بزرگترین آرزوهای اینجانب صادق صداقت، دانش آموز کلاس چهارم جیم بوده است.

یکی دیگر از آرزوهای اینجانب صعود به قله اورست میباشد که تا بحال قدمان نرسیده.

آرزوی دیگری که ما داریم، خوشبختی و شادمانی آموزگار گرامی میباشد که برای پرورش ما زحمت میکشد و به ما نمره های خوب میدهد و ما را راهنمائی مینماید. زیرا این معلم است که وجود خود را چون شمعی فرا راه دانش بشریت قرار داده تا فرزندان باسوادی تحویل جامعه بدهد که ترقی نمایند و با سربلندی و افتخار در جبهه جنگ سربه‌نیست شوند.

یکی دیگر از آرزوهای اینجانب صادق صداقت، یاد گرفتن بحث سیاسی میباشد زیرا هنوز بلد نمیباشیم و هر روز که با بچه های دیگر بحث سیاسی میکنیم مجبوریم یک ساعت خود را پانسمان کرده، تنسوپلاست به همه جایمان بچسبانیم.

رویهمرفته بزرگترین آرزوی ما اینست که میهن عزیزمان نه عربستان بشود، نه ایرانستان بشود و نه ویرانستان بشود. زیرا ما نباید اسم کشور خود را عوض نمائیم و ایران، اسم خوبی میباشد و ما یک همسایه داریم که اسمش ایران خانم است و او نیز خانم خوبی میباشد و حامله نیز میباشد.

یکی دیگر از بزرگترین آرزوهای اینجانب، کتک کاری با پسر رئیس کمیته میباشد که بی ادب بوده و از دیوار خانهٔ ما بالا می آید و الله اکبر میگوید و سیب های درخت مارا میچیند و صلوات میفرستد و پائین میپرد و به کمیته میرود. و ما هم بزرگترین آرزویمان این میباشد که یک تفنگ ژ.۳ داشته باشیم و الله اکبر بگوئیم و یک گلوله بزنیم تخت سینه اش که صلوات فرستادن یادش برود. ولی پدرمان میگوید شما جوان ها وحشی شده اید و مرتب میخواهید همدیگر را بزنید و بکشید.

ما یکروز پدرمان را دیدیم که یکی از چماقدارها را به خانه آورد و به او پپسی داد و با او صحبت نمود و او را نصیحت نمود و آن چماقدار گریه نمود و پدرمان دوباره او را نصیحت نمود و آن چماقدار قول داد که از حزب جمهوری اسلامی استعفا دهد و الان یک ماه میباشد که استعفا داده و در زندان میباشد و پدرمان هر هفته به ملاقات او میرود و برای او شیرینی و میوه میبرد و بزرگترین آرزوی اینجانب، این میباشد که حزب جمهوری اسلامی ما را هم به زندان بیندازد.

یکی دیگر از بزرگترین آرزوهای اینجانب، پایان جنگ با عراق و آغاز جنگ با یکی دیگر از کشورهای همسایه میباشد زیرا جنگ با عراق، دیگر برای اینجانبان، جالب نیست و هیجان ندارد و ما اگر با ترکیه وارد جنگ شویم، بیشتر تنوع دارد و برای اینکه مزوران عراقی که ما در جنگ به جهنم فرستادیم، در جهنم راحت نباشد، ما باید عده ای از مزدوران ترکیه ای را هم به جهنم بفرستیم و تعدادی از جوانان خودمان هم از مرز ترکیه به بهشت بروند. پدرمان میگوید با این هزاران شهیدی که ما توی بهشت داریم، میتوانیم سه تا از کرسی های پارلمان بهشت را اشغال کنیم و سه تا بماینده به بهشت بفرستیم. ما به پدرمان میگوئیم یکی از آن سه تا نمایندهٔ جمهوری اسلامی در بهشت، باید روحانی باشد. پدرمان میگوید در بهشت آخوند گیر نمیآید.

یک آرزوی دیگری که ما داریم و بزرگترین آرزوی ما میباشد، سفر به پاریس و دهکدهٔ نوفل لوشاتو و نشستن زیر آن درخت سیب میباشد. زیرا عموی ما میگوید آن درخت سیب که قبل از انقلاب سیب در میآورد، بعد از انقلاب ، قارچ سمی درآورده است .

آمین یارب العالمین.

بزرگترین آرزوی خود را شرح دهید - ۲

بسم الله الرحمن الرحیم. اینجانب صادق صداقت، دانش آموز کلاس چهارم جیم، تابحال چند بار آرزوهای خود را در انشای خود شرح دادهام و انشاهای زیادی دربارهٔ این موضرع نیز نوشته ایم ولی چون اکنون سازمان اطلاعات سی و پنج میلیونی تأسیس گردیده و آموزگار گرامی هر هفته یک نسخه از انشای دانش آموزان را به سازمان میفرستد، آرزوهای ما نیز عوض گردیده و تغییر یافته است که آخرین تغییرات و تحولات آن را به اطلاع دانش آموزان عزیز و آموزگار گرامی میرسانیم.

اینجانب صادق صداقت از زمان طفولیت، آرزوی عظمت اسلام را داشته و چون هنوز نماز خواندن را بلد نبوده ایم روزی ۵ رکعت در شکم مادر ونگ ونگ نموده بعد از بدنیا آمدن نیز چون ماماهای زایشگاه حجاب اسلامی نداشته اند قصد برگشتن به شکم مادر خود را داشته ایم ولی آن ماماها، اینجانب را با انبر بیرون کشیدند.

اینجانب در زمان دو سالگی به حوزهٔ علمیهٔ قم رفته و در آنجا قران شرعیات و تعلیمات دینی و توضیحات المسائل فرا گرفته و در سه سالگی به پدر و مادر

خود اصرار نمودیم که ما را ختنه نمایند زیرا آن پدر و مادر می خواستند ما را ختنه ننمایند و ما ارمنی بار بیائیم و در زندگی، نزد همه سرافکنده بوده و در شلوار خود زندانی باشیم.

در جریان انقلاب ، اینجانب به پشت بام همسایه رفته و الله اکبر گفتیم، زیرا پشت بام خودمان راه پله اش خراب بوده و نردبان آنرا برداشته بودند و انقلاب نیز از راه پلهٔ همسایه به خانهٔ ما آمده و ما یک برادر داشتیم که آن برادر مخالف بود و به ما میگفت انقلابی که از راه پلهٔ همسایه بیاید، بدرد همان همسایه میخورد و ما هر چه به آن برادر نصیحت نمودیم، آن برادر به حرف ما گوش نکرد و جنازه اش را نیز به ما ندادند.

یکی دیگر از آرزوهای اینجانب زنده شدن حاج مصطفی خمینی فرزند ارشد امام علیه السلام میباشد که قبل از انقلاب به بیماری خانمان برانداز پرخوری مبتلا و شهید گردید و شاه نیز میخواست اورا بکشد. آن حاج مصطفی مردی امامزاده و اسلامدوست و روحانی بود و ما هر شب که میخوابیم، خواب حاج مصطفی را می بینیم که بخواب ما آمده و میگوید صادق صداقت از غذای دیشب چی مانده من بخورم؟

یک آرزوی دیگر اینجانب نابودی آمریکا میباشد و ما هرشب که میخوابیم، خواب می بینیم که آمریکا نابود گردیده و آن کریستف کلمب در کشتی خود سرگردان میباشد و هی با دوربین به آبهای دریا نگاه میکند و تعجب میکند و به معاونش میگوید: عجیب است! چند سال پیش که آمده بودم یک آمریکا اینجا بود به چه گندگی!

آرزوی دیگری که داریم اینست که زن انور سادات، زیر ماشین برود. زیرا تا

وقتی که آن انور سادات نمرده بود ما همیشه آرزو میکردیم خودش زیر ماشین برود. ولی از وقتی که آن شخص کشته شده، ما برای زن و بچه او دعا میکنیم که زیر ماشین بروند و قلب امام رئوف و مهربان ما را شاد نمایند.

ما یک برادر نیز داریم که آرزوی آن برادر نخست وزیری و ریاست جمهوری میباشد ولی الآن شاگرد ماست بند بوده و به معجزه اسلام نیز عقیده دارد زیرا در کنار مغازه ماست بندی آنها یک مغازه بزازی بوده و در مغازه بزازی یک شاگرد بزاز بوده که دزدی نموده و اخراج گردیده و آن شاگرد بزاز بیکار گردیده و به حزب الله پیوسته و بعد از چند ماه نیز نخست وزیر گردیده و حقوق او نیز بیشتر میباشد زیرا با رئیس جمهور نیز برادر میباشد ولی اسم فامیل آنها مثل هم نمیباشد و مادرمان میگوید پدرهای مختلف داشته اند.

ما یک روز به آن مغازه بزازی رفته بودیم و به آن بزاز گفتیم که در آن مغازه شاگرد گردیده و دزدی نمائیم و در آینده نخست وزیر بشویم ولی آن بزاز بما سؤ نظر داشته و ما را به پستوی مغازه خود ارشاد و میخواست اینجانب را برای نخست وزیری آماده نماید که اینجانب استعفا داده و بلافاصله فرار نمودیم.

دانشمندان بزرگ نیز در زندگی آرزوهای زیادی داشته اند ولی بیشتر آنها بدست پادشاهان بزرگ پاکسازی گردیده و امیرکبیر را نیز برای پاکسازی به گرمابه بردند.

آخرین آرزوی اینجانب در انشای امروز رفتن به زیارت ائمه اطهار و بوسیدن ضریح مطهر حضرت سیدالشهدا و مقبره امام رضا و مزار حضرت معصومه و آرامگاه امام خمینی میباشد ولی امیدواریم اجل به اینجانب صادق صداقت مهلت ندهد. آمین.

چگونه انقلاب شد؟

بسم الله الرحمن الرحیم. اینجانب صادق صداقت، دانش آموز کلاس سوم جیم، دو سال و نیم قبل در کلاس چهارم ب بودیم که انقلاب شد. ما در مدت بعد از انقلاب به تحصیلات خود ادامه دادیم و از کلاس چهارم ب به کلاس سوم جیم آمده و اگر امسال نیز با سعی و جدیت، رفوزه شویم به کلاس دوم الف خواهیم رفت.

اینجانب در قبل از انقلاب همیشه از نشدن انقلاب ناراحت بودیم و به پدر و مادر خود نیز میگفتیم و چند بار به روزنامه ها نیز تلفن زدیم و یکبار نیز به رادیوی بی.بی.سی، نامه نوشتیم که،چرا این انقلاب نمیشود؟ زیرا انقلاب برای موجودات زنده، لازم می باشد. از فوائد انقلاب، آزادی زندانیان سیاسی میباشد که زندان ها خالی می شود و آن را تعمیر می نمایند و نوسازی میکنند و گشادتر و جادارتر میگردد. دیگر از فوائد انقلاب، امام میباشد زیرا ما قبل از انقلاب، امام نداشتیم و بیچاره بودیم و کسی ما را نمیکشت. و در قبل از انقلاب همه چیز گران شده بود و قیمت زمین خیلی گران شده بود ولی بعد از انقلاب، امام آمد و زمین ها را ارزان نمود و الان زمین های جماران را متری پنج ریال میدهند کسی نمی خرد و نرخ خانه نیز از برکت وجود امام تا یک

کیلومتر از اطراف جماران، پائین آمده است.

شبی که انقلاب شد اینجانب با برادرمان در خانه بودیم و پدرمان با عمویمان مشغول عرق خوردن بودند و شیشه اسمیرنوف نصفه شده بود و ما و برادرمان منتظر بودیم که آن شیشه خالی شود و ما با آن کوکتل مولوتف بسازیم و به هر جائی که رادیوی بی.بی.سی اعلام میکند، بیندازیم، اما ناگهان انقلاب گردید و پدر و عمویمان را با شیشهٔ اسمیرنوف به کمیته بردند.

اینجانب نیز چند بار به کمیته رفته ایم و در آنجا گزارش همسایـــه ها را داده ایم زیرا قبل از انقلاب، مردم از همه چیز بی خبر بودند و از همسایهٔ خود نیز بی خبر بودند و بعد از انقلاب از حال همسایهٔ خود با خبر میباشند ولی گزارش نمیدهند، اما اینجانب با برادر کوچکمان یک سازمان جاسوسی در بالکن درست کرده ایم و از همسایه ها گزارش میدهیم و تاکنون سه همسایه را به کشتن داده ایم.

روزیکه انقلاب گردید اینجانب به فرودگاه مهرآباد رفتیم و یک میلیون نفر دیگر هم همراه ما آمده بودند و در آنجا یکنفر که امام بود از طیاره آمد و یکنفر که قطب زاده بود از طیاره آمد و یکنفر نیز که بنی صدر بود با یکنفر یزدی از طیاره آمد و چند نفر دیگر هم از طیاره آمدند که ما بعد هم آنها را نشناختیم.

فایده دیگر انقلاب، حزب توده می باشد، زیرا اگر یک انقلابی امام داشته باشد و آن امام، عبا و عمامه و نعلین داشته باشد، حزب توده هم مثل عبا و عمامه و نعلین، برای آن انقلاب واجب می باشد و اگر حزب توده در انقلاب نباشد، امام آن بدون نعلین می باشد. در محلهٔ ما یک توده ای می باشد که اینجانب در انشاهای خود او را به دانش آموزان عزیز و آموزگار گرامی، معرفی نموده ایم و

این مرد سابقاً کفترباز بوده و مرتب به پشت بام میرفته و کفتربازی می نموده و بعد از انقلاب، این مرد «الله اکبرباز» شده و به پشت بام میرود و الله اکبربازی میکند، ولی پشت به قبله الله اکبر می خواند و پدرمان میگوید قبلهٔ آنها، آنطرف می باشد.

دیگر از فوائد انقلاب، تنبل شدن مردم می باشد، زیرا قبل از انقلاب، اینجانب با پدر و مادر و عمه و پدر بزرگ و مادر بزرگ خود از میدان فوزیه تا میدان شهیاد پیاده می رفتیم و خسته نمیشدیم. ولی بعد از انقلاب یک قدم هم پیاده نمی رویم و هرجا می رویم با تاکسی و اتوبوس و دوچرخه میرویم زیرا پدرمان می گوید چشممان از پیاده روی ترسیده و بگور پدرمان می خندیم اگر بخواهیم دوباره پیاده روی نمائیم، ولی عمویمان میگوید ایندفعه اگر خواستیم پیاده روی کنیم، باید مسیرش از قبل مشخص شده باشد که به کجا میخواهیم برویم و از کجا میخواهیم سردربیاوریم و خودمان باید راه خودمان را پیدا نمائیم، ولی عمهٔ ما میگوید کلاغه اومد راه رفتن کبکه را یاد بگیرد، راه رفتن خودش هم یادش رفت.

این بود انشای چگونه انقلاب شد که برای آموزگار گرامی و بچه های عزیز شرح دادیم و ما باید از این انشاء سرمشق بگیریم زیرا در انقلاب قبلی، هنگام پیاده روی، جیب پدر ما را زدند و وقتی به خانه برگشتیم، دزد آمده و خانه و زندگی ما را برده بود و پدرمان همیشه میگوید اگر میخواهی دوباره انقلاب کنی، حواست باشد که دست غریبه، توی جیبت نرود و خانه ات را هم برای دزدها، خالی نگذاری. آمین یارب العالمین.

در سالگرد بازگشت امام چه کردید؟

بسم الله الرحمان الرحیم. در سالگرد بازگشت امام علیه السلام به میهن عزیز، اینجانب صادق صداقت، فحش خواهر و مادر بخود میدادیم. اینجانب سرودی هم برای سالگرد امام درست کرده ایم که برای شما میخوانیم.

ای صادق صداقت اینهم امام امت — با این امام امت قربان بری به عمت
ای صادق صداقت بچهٔ بی لیاقت — امام امام میکردی مرده شور قیافت
گفتی که شاه آدمکشه — مخالفاشو میکشه
اون اگه یکدونه میکشت — این صدتا صدتا میکشه
آهای آهای سلیمون — صندلی بذار تو ایوون
امام میخواد نطق بکنه، — قدقد کنه، تخم بکنه
یه تخم گنده بذاره — توده ای اونو ور داره
آهای آهای توده ایها — تخم امام مال شما
اونو ببرین نیمرو کنین — سبزی دارین، کوکو کنین
تخم امامو بخورین — پخته و خامو بخورین
ما بچه های نازنازی — یواش یواش میریم بازی
دست به کتاب نمی زنیم — حرف حساب نمی زنیم

هرکی حساب حرف بزنه		امام بهش تیر میزنه
ای صادق صداقت		شهادتت مبارک

این بود سرودی که اینجانب صادق صداقت برای سالگرد بازگشت امام به میهن سرودیم.

بازگشت امام و دارودستهٔ امام به میهن منافع زیادی برای شرکتهای هواپیمائی دارد که مهمترین آن ارفرانس می باشد و در آن ارفرانس نیز صندلی می باشد که در آن صندلی، امام علیه السلام و کنار آن امام، صادق قطب زاده نشسته بود و پشت سر آن امام بنی صدر نیز نشسته بود و این بنی صدر، موقع آمدن سبیل نیز داشت و در آن طیاره، خبرنگاران نیز بودند و یکی از آنها، نزد امام آمده و سلام نمود و سئوال نمود که امام علیه السلام در این موقع که بعد از پانزده سال به میهن عزیز برمیگردند، چه احساسی دارند و آن امام با قاطعیت پاسخ فرمودند «هیچی» و آن صادق قطب زاده، آن «هیچی» را ترجمه نمود و آن خبرنگار عقب عقب رفته از همانجا با چتر نجات پائین پرید.

اینجانب، در آنروز با بچه های محل به فرودگاه مهرآباد رفته بودیم و بادکنک برده و باد کرده و کبوتر برده و ول کرده و سوت سوتک برده و سوت زده و گوشت کوبیده برده و گاز زده و قمقمه برده و چای خورده و پپسی کولا برده و سرکشیده و شش ساعت در آنجا معطل بوده و یک میلیون جمعیت دوازده ساعت در آنجا معطل شده و در گوشهٔ میدان شهیاد فقط یک مستراح بوده که سیصد و هفتاد و سه هزار نفر برای آن صف بسته بودند و وقتی آمدن امام علیه السلام نزدیک شده بود، همهٔ مستقبلین بعد از ده دوازده ساعت، گرفتار ناراحتی شده و پابه پا می شدند و بعضی ها طاقت نیارده، پیش از رسیدن امام

علیه السلام، خود را به توالت منزل رساندند ولی اینجانب صادق صداقت، شیشه های پپسی کولا را مرتب خالی کرده دوباره پر مینمودیم.

دیگر از فوائد استقبال از امام، گمشدن لنگه دمپائی اینجانب صادق صداقت می باشد که با دمپائی به استقبال آن امام رفته بودیم و موقع آمدن امام و شلوغی جمعیت یک لنگه از آن دمپائی که پلاستیک نیز بود، از پای اینجانب درآمده و در میان جمعیت گم شده بود و ما دنبال آن می گشتیم و جمعیت فریاد میزد: «بوی گل و سنبل و یاسمن آمد- رهبر محبوب ما، از سفر آمد». اینجانب هم داد میزدیم «دمپائی بنده هم از پام درآمد- دمپائی بنده هم از پام درآمد»، ولی متاسفانه با این شعر و شعارها، دمپائی اینجانب صادق صداقت در حالیکه زیر شلواری راه راه و کت شلوار خاکستری به تن داشتیم، در روز تاریخی۱۲ بهمن۱۳۵۷ در حوالی میدان شهیاد مفقود گردید. از کسانیکه از دمپائی نامبرده اطلاع دارند تقاضا داریم دمپائی را در اولین فرصت به دفتر رئیس جمهور تحویل داده، تا اینجانب صادق صداقت، لی لی کنان برویم پس بگیریم.

دیگر از فوائد دمپائی، راحتی تنبیه میباشد زیرا مادرمان هر وقت می خواهد اینجانب را تنبیه نماید با دمپائی میزند و از وقتی که یک لنگه آن گم شده، با لنگه دیگر میزند.

در روز آمدن امام عزیز، در شلوغی میدان شهیاد از هر طرف به اینجانب فشار می آمد و از پشت سر اینجانب صدای میومیوی یک گربه نیز می آمد و اینجانب برگشتیم و نگاه نمودیم و گربه در بغل یک مرد بود و آن مرد به ما گفت که این گربه از صبح سحر بهانهٔ امام را گرفته و از دیشب که در روی پشت بام رفته و خودش عکس امام را در ماه دیده، تمام روز بی طاقتی مینموده و

میومیو میکرده و از وقتی به اینجا آورده ایم که در مراسم پیشواز امام، حضور داشته باشد، آرام گردیده ولی هنوز از ذوقش میومیو میکند. اینجانب خیلی از آن گربه خوشمان آمد و آن را بغل نموده و ماچ نموده و آخرین اعلامیهٔ امام را از جیب در آورده برای آن گربه خواندیم، آن گربه از ذوقش چنان دم خود را تکان میداد که ما چند بار خیال کردیم سگ می باشد.

البته اینجانب صادق صداقت چند روز پیش یکنفر به ما گفت که آن گربه را شیخ صادق خلخالی هفتهٔ گذشته به نام نامی امام امت، خفه نموده است .

رویهمرفته این بود انشای اینجانب صادق صداقت که دربارهٔ روز آمدن امام به میهن عزیز، نوشته و پاکنویس گردید. آمین یارب العالمین.

بهترین روز زندگی خود را شرح دهید

بسم الله الرحمن الرحیم. واضح و مُبرَهَن است که بهترین روز زندگی اینجانب، روزی بود که برادر اینجانب را اعدام نمودند، زیرا آن برادر منافق بود. بنابراین اینجانب یک روز بعد از ظهر به وظیفهٔ حزبی خود عمل نموده و به کمیته رفته و برادر خود را لو دادیم. ولی متأسفانه برادران کمیته، گزارش اینجانب را باور نمی نمودند و خیال می نمودند که اینجانب روی کتک کاری با برادر خود، این لو را میدهیم، بنابراین، اینجانب کارت عضویت حزب توده را به برادران پاسدار نشان داده و آن برادران، عکس اینجانب را که در کارتمان بود با قیافهٔ اینجانب که در صورتمان بود، مقایسه نموده و دیدند که شباهت کامل داریم و غیر از یک زخم کوچک که در عکسمان بود ولی در صورتمان خوب شده بود، تفاوتی نمی باشد. بنابراین آدرس گرفته و به اینجانب قول دادند ظرف بیست و چهار ساعت، آن برادر را اعدام می نمایند.

اینجانب صادق صداقت، طبق وظیفهٔ حزبی به آن برادران پاسدار پیشنهاد نمودیم که خودمان برادر خود را کشته و سر او را بریده و به کمیته تحویل داده و مژدگانی دریافت نمائیم ولی برادارن پاسدار به وظیفهٔ شرعی خود عمل نموده و ظرف بیست و چهار ساعت برادر را اعدام نمودند.

یکی دیگر از روزهای خوش زندگی اینجانب که مربوط به قبل از انقلاب میباشد، روزی بود که نعمت الله آغاسی را از نزدیک در فاصله بیست قدمی دیدیم و برای او سوت زدیم و آن آغاسی نیز سوت اینجانب را شنیده و به اینجانب «ایوالله» گفته و سوار اتومبیل بنز خود شده و رفت.

یکی از مزایای نعمت الله آغاسی، ترانه «شب کارون، چه گلبارون» بود که آن آغاسی میخواند، ولی بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی که با هزار زحمت و بدبختی، وسائل جنگ با عراق را فراهم نمودیم، آن ترانه نیز به زباله دانی تاریخ افتاد و ترانه «شب کارون ، چه بمبارون» در همهٔ جبهه ها پخش گردید و اینجانب هر وقت یاد آن آغاسی و آن رود کارون می افتیم، از انقلاب نمودن خود پشیمان شده و هر وقت ترانه های خوزستانی و آبادانی و اهوازی را با خود زمزمه می نمائیم، بغض در گلوی اینجانب گرفته و تاکنون چند بار نزیک بوده اینجانب را خفه نماید که همسایه ها را خبر نموده ایم.

دانشمندان بزرگ هر کدام در زندگی خود، یکی از بهترین روزهای آن را شرح داده اند. سعدی و حافظ نیز در این باره اشعار زیادی سروده اند. اینجانب نیز که از بچگی حافظ را دوست داشته و تابستان ها، سرپل تجریش، فال حافظ می فروخته ایم، خودمان هم در این باره اشعار زیادی سروده ایم. یکی از روزهائی که اشعار زیادی دربارهٔ آن سرودیم، شبی بود که عکس امام علیه السلام را در کرهٔ ماه دیدیم. در آن عکس که به اندازه شش در چهار بوده و آرم عکاسی افشین نیز در گوشهٔ آن بود، امام علیه السلام لبخند زیبائی به لب داشتند و اینجانب نیز از روی پشت بام به عکس امام لبخند زدیم و برای آن دست تکان دادیم ولی فرداشب که به پشت بام رفته بودیم تا دوباره عکس امام را در ماه ببینیم، عکس آن امام، در ماه نبود و جای آن، روی دیوار ماه، شعار نوشته بودند و اینجانب برای نزدیک شدن به ماه، روی خرپشته رفته و با

زحمت زیاد توانستیم بخوانیم که روی دیوار ماه نوشته بود «لعنت بر پدر و مادر کسی که در این محل، عکس امام بچسابند».

دیگر از بهترین روزهای زندگی اینجانب، شب عروسی پدرو مادرمان میباشد و اینجانب بچه بودیم و یادمان نمی آید ولی عکس های آن را دیده ایم که در باشگاه بوده و زن و مرد نیز قاطی بوده اند و اینجانب صادق صداقت، یک روز که پدرمان با ما دعوا کرده بود به وظیفهٔ حزبی خود عمل نموده و آن را نیز به کمیته بردیم و نشان دادیم و به برادران پاسدار توضیح دادیم که در آن عروسی، زن و مرد در یک سالن قاطی بوده اند و کارت عضویت حزب توده را نیز نشان دادیم و پیاده به خانه برگشتیم و آن پدر را دیدیم که روی نیمکت خوابانده و به او شلاق میزنند و همسایه ها نیز جمع شده و صلوات میفرستند.

بهترین روز دیگری که در زندگی اینجانب بوده، روز قبولی در امتحان رانندگی می باشد که هفتهٔ پیش بود و سه نفر را زیر گرفتیم و قبول نیز شدیم. زیرا آن سه نفر از منافقین بودند و آخوندی که از اینجانب امتحان می نمود آن سه نفر را از زمان زندان می شناخت.

اینجانب در موقع امتحان رانندگی، مرتب در آینه نگاه می نمودیم زیرا قبل از انقلاب، چند بار به خاطر نگاه نکردن در آینه، رد شده بودیم، ولی آخوندی که از اینجانب امتحان می نمود به اینجانب تذکر داد که توی آینه نگاه ننمائیم و آن آخوند گفت نگاه کردن مرد در آینه، مکروه بوده و قرتی بازی می باشد.

رویهمرفته اینجانب بهترین روزهای زیادی در زندگی داشته ایم که چندتای آنرا شرح دادیم و چندتای دیگر آن را نیز در زنگ تفریح برای همشاگردی های عزیز شرح میدهیم زیرا خصوصی می باشد. آمین یارب العالمین.

النظافت من الایمان

بسم الله الرحمن الرحیـــــم. واضح و مُبَرهَن است که النظافت، من الایمان می باشد زیرا اگر کسی در زندگی ایمان نداشته باشد، النظافت نیز ندارد.

یکی از مزایای النظافت، الپاکی و التمیزی می باشد و اینجانب صادق صداقت هر وقت به الحمام رفته، در آنجا پای خود را با السنگ پا شسته و پای ما نیز با ایمان میشود. همچنین در محل ما یکنفر آخوند نیز می باشد که آن آخوند نیز النظافت را رعایت نموده و شپش های تمیزی در عبای خود داشته و آن شپش ها، هفته ای دو روز حمام رفته و تمیز می شوند.

یکی دیگر از فوائد النظافت، پاکسازی در ادارات می باشد، زیرا پیش از انقلاب اسلامی، در ادارات، پاکسازی نگردیده و کارمندان در نماز جمعه و نماز شنبه و نماز هفت روز هفته شرکت ننموده و بی ایمان بار آمده و در شرکت کامپیوتر که برادر اینجانب صادق صداقت کار می نماید، بعد از انقلاب، کارمندهای بی نظافت و بی ایمان اخراج گردیده و پاکسازی شده و یک عدد «وان یکاد» نیز به آن کامپیوتر آویزان نموده و آن کامپیوتر با آن «وان یکاد» تنظیم بوده و هر وقت نیز خراب گردیده، آن برادر از باب الحوائج کمک

طلبیده و آن باب الحوائج نیز که متخصص کامپیوتر بوده، بطور غیبی آنرا درست نموده و برادر اینجانب خوشحال می شود.

ما دانش آموزان عزیز باید همیشه در زندگی خود، النظافت را رعایت نموده و اگر دانش آموزی النظافت را رعایت ننمود، به سازمان اطلاعات ۳۶ میلیونی گزارش داده تا در اسرع وقت اعدام گردد.

یکی از راه های نظافت، پاک کردن داخل دماغ بوده که در کتاب های توضیح المسائل نیز اندازه آنرا نوشته اند که سه بند انگشت بوده و باید انگشت خود را تا آخر بند سوم در داخل بینی دخول و از چپ به راست و از راست به چپ و از بالا بپائین و از پائین به بالا و از شمال به جنوب، داخل دماغ خود را مسواک بزنیم! واضح و مبرهن است که مسواک زدن دماغ، عمر انسان را زیاد نموده و هشتاد و چهار سال عمر مینماید!

رویهمرفته این بود انشای اینجانب صادق صداقت دربارهٔ فوائد النظافت من الایمان لاکن اینجانب یک برادری داشتم که آن برادر میگوید دین و ایمان باید از نظافت جدا باشد ولی برادر دیگری داریم که او نیز می گوید دین باید با نظافت قاطی بوده و با سیاست نیز قاطی بوده و با مارکسیسم نیز مخلوط بوده و آن برادر برای اینجانب عربی می خواند و اینجانب صادق صداقت به فارسی به آن برادر می گوئیم ولمون کن بابا! آمین یارب العالمین.

سحر خیز باش تا کامروا باشی

بسم الله الرحمن الرحیم، دربارهٔ این موضوع، اینجانب تا بحال انشاهای زیادی نوشته ایم ولی سحرخیزی برای انسان، فوائد زیادی دارد و دانشمندان بزرگ همه سحرخیز می باشند و در محلهٔ ما نیز یکنفر سحرخیز داریم که سپور می باشد ولی کامروا نمی باشد. بنابراین نتیجه میگیریم هر گردوئی، گرد نیست.

دیگر از فوائد سحرخیزی، عبادت و خواندن دعا و مناجات به درگاه خدا و دستور تیرباران جوانان میباشد و ما یک امام علیه السلام را می شناسیم که هر روز سحر این کارها را نموده و کامروا میباشد و یک رئیس جمهور سحرخیز نیز می شناسیم که کامروا می باشد، زیرا آن رئیس جمهور سحرخیز بوده و هر روز صبح زود، پینگ پنگ بازی می نماید. بازی پینگ پنگ از بازی های آموزنده می باشد و امیرتیمور نیز که از دشمنان گریخته و به خرابه ای پناه برده بود از مورچه ای سرمشق گرفت و از سربازی به سرداری رسید ولی پینگ پنگ بازی نمیکرد. بنابراین نتیجه می گیریم که در زندگی باید از مورچه ها سرمشق بگیریم و دنبال پینگ پنگ و یک قل دو قل نرویم زیرا امیر تیمور نرفت و موفق گردید.

فایدهٔ دیگر سحر خیزی، خوردن آبگوشت های دیشب می باشد، زیرا اگر انسان در زندگی، صبح ها دیر از خواب بلند شود، برادر او، گوشت کوبیده ها را خورده و او ناراحت میگردد و اینجانب در منزل از همه زودتر بیدار شده گوشت کوبیده ها را نیز از خواب بیدار کرده و میخوریم. بنابراین نتیجه میگیریم نابرده رنج، گنج میسر نمیشود- مزد آن گرفت جان برادر که صبح زودتر بلند شد گوشت کوبیده ها را خورد.

در محل ما یک همسایه می باشد که سحر خیز می باشد و هر روز صبح زود از خواب بلند شده و عبادت میکند و نماز می خواند و روزه میگیرد و به مکه میرود و به همین دلیل، کامروا می باشد و توده ای نیز می باشد.

اینجانب صادق صداقت یک پدری داریم که آن پدر نیز سحر خیز می باشد و هر روز صبح زود از خواب بیدار میشود و در خیابان های محله، دوندگی میکند زیرا چاق می باشد و میخواهد وزن خود را کم نماید و هر روز صبح، پاسداران محله به او ایست میدهند و تیراندازی میکنند و سئوال و جواب مینمایند و وزن پدر ما کم می شود و در حال حاضر، مثل نی قلیان می باشد. بنابراین نتیجه میگیریم بهترین رژیم برای لاغر شدن، رژیم پاسدار و تفنگ و سرنیزه می باشد.

از فوائد دیگر سحر خیزی، یکی نیز استفاده از هوای پاک و تمیز سحرگاهی می باشد و ما یک فامیل داریم که هر روز صبح زود از خواب بلند شده و در هوای پاک و تمیز سحرگاهی، منقل خود را روشن نموده و باد زده و تریاک سحرگاهی می کشد و همیشه کامروا می باشد.

اینجانب صادق صداقت یک برادر داشتیم که آن برادر نیز سحر خیز بود و در

زمان حکومت نظامی، رادیوی بی.بی.سی. را گوش مینمود و آن رادیوی بی.بی.سی به برادر ما میگفت به حکومت نظامی گوش ننماید و به دستور امام خمینی از صبح زود به خیابان برود و آن برادر، هر روز صبح زود از خواب پاشده و به خیابان رفته و اعلامیهٔ امام را در منزل مردم انداخته و به تیراندازی سربازان جا خالی داده بود. ولی آن برادر هفتهٔ گذشته که صبح زود از خواب برخاسته و اعلامیه مجاهدین را در خانه های مردم انداخته بود، پاسداران به او تیراندازی نمودند و آن برادر جا خالی داد ولی مجروح گردید. بنابراین نتیجه می گیریم بیرون آمدن در حکومت نظامی، خطرش کمتر از بیرون آمدن در حکومت غیر نظامی میباشد، همانطور که شاعر فرموده:

بخت داماد، چونکه برگردد شب اول، عروس، نرگردد

فایدهٔ دیگر سحر خیزی، نوبت گرفتن در صف نان و چای و صابون وسیگار و فلفل زرد چوبه میباشد و ما یک روز که از سحردر صف ایستاده بودیم، در ساعت چهارنیم بعد از ظهر با تیر هوائی پاسداران متفرق گردیدیم، زیرا اجتماع ما در صف ، برای انقلاب اسلامی، ضرر داشت و موجب مسخره رادیو بغداد میگردید. بنابراین نتیجه می گیریم که انقلاب اسلامی از فلفل زرد چوبه نیز مهم تر بوده و از مسئولان رادیو بغداد تقاضا داریم مقداری فلفل زرد چوبه برای اینجانب صادق صداقت بفرستند، زیرا آنها باعث شدند که اینجانب با همهٔ سحر خیزی و یازده ساعت ونیم ایستادن در صف، بدون فلفل زرد چوبه به منزل بازگشته و توسط مادرمان با دستهٔ بادبزن، تنبیه انقلابی بشویم.

آخرین فایدهٔ سحر خیزی، کار کردن در مغازهٔ کله پزی می باشد زیرا انسان در کله پزی می تواند به مملکت خود خدمت و از فرار مغزها، جلوگیری نماید. آمین یارب العالمین.

آمریکا را شرح دهید

بسم الله الرحمن الرحیم. آمریکا کشوری میباشد با پرچم راه راه که شبیه زیر شلواری عموی ما می باشد و این عمو که هفتهٔ گذشته برای خریدن نان با زیر شلواری به نانوائی رفته بوده توسط پاسداران اسلام دستگیر گردیده و به جرم همکاری با آمریکا، او را اعدام نمودند. بنابراین ما دانش آموزان عزیز نتیجه میگیریم که پوشیدن زیر شلواری راه راه، ارتباط با آمریکا حساب میشود و عموی خدا بیامرز ما نیز در محاکمهٔ دو دقیقه ای خود، ده ثانیه از خودش دفاع نمود و به آنها گفت اگر زیر شلواری من، پرچم آمریکا باشد، باید خشتک آن هم پر از ستاره های سفید و آبی بوده باشد، ولی خشتک من ستاره ندارد. اما آن دادگاه به حرف های عموی اینجانب صادق صداقت گوش نکرده و او را با زیر شلواری اعدام نمودند.

این بود ماجرای عموی اینجانب که در بازار بود و همیشه گران فروشی می نمود و پول جمع مینمود و آن پول ها را برای مخارج امام علیه السلام به نجف میفرستاد. این عمو بعد از آمدن امام نیز به آن امام پول میداد و همیشه آماده بود تا جان خود را نیز فدای امام نماید ولی جان او فدای زیر شلواری گردید. پدرمان میگوید علت اعدام عموی ما، بی احترامی به پرچم آمریکا می باشد و

اگر عمامه نموده بود و روی سر خود گذاشته بود، به آن پرچم بی احترامی نمیشد و اعدام نمیگردید.

در بارهٔ عوامل آمریکائی مطالب زیادی در کتاب ها نوشته شده و یکی از آنها کریستف کلمب بوده که با آن کشور رابطه داشته و در زمان قدیم با کشتی به آنجا می رفته ولی هنوز اعدام نگردیده. و این کریستف کلمب ، بعد از کشف آمریکا، به کشور ما آمده و در کشور ما نیز امام علیه السلام را کشف نموده و سپس از راه زمینی به کشور مصر رفته و در آنجا نیز مشغول کشف های مهمی میباشد که ما نمیدانیم موفقیت او، حتمی می باشد یا نمی باشد.

اینجانب صادق صداقت، آمریکا را خیلی دوست میداریم زیرا آمریکا کشوری می باشد که هیچی غلطی نمی تواند بکند و ما جمعه بعد از ظهر که با بچه های محله جمع می شویم فریاد «مرگ بر آمریکا» میزنیم و یکنفر از لات های محل ما هفتهٔ گذشته عصبانی شده بود و میخواست برود آمریکا را خفه کند و برگردد.

بزرگترین دشمن آمریکا در حال حاضر، بچه محل های ما و امام علیه السلام می باشند و آمریکا نیز از این موضوع ترسیده و ناراحت بوده و از ترس و وحشت هفته ای چند میلیون دلار پول برای امام علیه السلام میفرستد ولی هنوز برای بچه محل های ما چیزی نفرستاده.

در محلهٔ ما چند آمریکائی و انگلیسی نیز زندگی میکنند که بچه های آنها نیز حزب اللهی می باشند و با ما شعارهای اسلامی میدهند ولی موقع رفتن کتک کاری نیز میشود زیرا آن بچه ها میگویند انقلاب را آنها کرده اند و ما میگوئیم انقلاب را ما کرده ایم و کتک کاری میکنیم و یک پیرمرد ، از بالکن به ما نگاه

میکند و میگوید انقلاب را هیچکس نکرده غیر از امام علیه السلام و فقط ایشان بوده که انقلاب را کرده!

دیگر از فوائد آمریکا، شوروی میباشد زیرا اگر کریستف کلمب آمریکا را کشف نکرده بود، شوروی نیز کشف نمیشد. در شوروی نیز مثل جمهوری اسلامی، همه چیز کوپنی میباشد و مردم آزاد میباشند و اگر کسی فکر کند آزاد نمی باشد، آن شخص را اعدام می نمایند تا فکر او راحت شود ، ولی در آمریکا چیزها کوپنی و صفی نمی باشد و مردم واقعاً آزاد می باشند و اسلحه نیز مثل جمهوری اسلامی آزاد میباشد و کار فراوان میباشد و حقوق ها خوب میباشد و مثلاً یکنفر آدمکش ماهی پنجاه هزار دلار طبق قانون کار، دستمزد میگیرد و زندگی آدمکشان و سرمایه داران مثل جمهوری اسلامی میباشد. پس نتیجه میگیریم جمهوری اسلامی، هم شباهت به شوروی دارد و هم شبیه آمریکا میباشد. همانطور که شاعر فرموده «نشان از دو سو دارد این نیک پی»!

دیگر از فوائد آمریکا، انگلیس می باشد و آن کشور کوچکی میباشد که جزیره است و اطراف آن را آب فرا گرفته و به علت زیادی سلطنت طلبان، این جزیره سنگین گردیده و بزودی در آب فرو خواهد رفت.

رویهمرفته کشور آمریکا، سرزمین حاصلخیزی میباشد و در نواحی غرب آن که کالیفرنیا می باشد روزنامه های فراوانی سبز میشود که در شب چهارشنبه سوری، برای حفظ سنت های باستانی بدرد میخورد!

این بود انشای اینجانب صادق صداقت، دانش آموز کلاس چهارم پارسال که امسال به علت پاکسازی و همکاری با منافقین اسم اینجانب را ننوشتند. آمین یارب العالمین.

روز سیزده بدر، چه خواهید کرد؟

بسم الله الرحمن الرحیم. اینجانب صادق صداقت روز سیزده بدر، صبح زود از خواب بلند شده، رختخواب را جمع کرده، دست و صورت را با آب شسته، دندان ها را با انگشت مسواک میزنیم، زیرا مسواک نایاب میباشد. سپس مادر اینجانب غذا پخته به اتفاق خواهر و برادر و عمو و عمه سوار اتوبوس شده، به زندان اوین رفته و با پدر خود ملاقات می نمائیم زیرا آن پدر اشتباه نموده و در عید نوروز برای پیشنماز محله کارت تبریک فرستاده بوده و او را به جرم اعمال طاغوتی و رابطه با شاهنشاهی و خروج ارز و همکاری با بختیار و ارتباط با مدنی و زنای محصنه و شرکت در کودتا و دخالت در فرار بنی صدر و رابطه با رجوی و سفر به اردن هاشمی در جوانی و شرکت نکردن در نماز وحدت آفرین جمعه در هفتهٔ گذشته، دستگیر نموده و به زندان اوین برده اند.

بنابراین ما روز سیزده به ملاقات آن پدر رفته و بعد چون بیشتر مردم در خارج از شهر میباشند، به اتفاق پسرخالهٔ خود که پاسدار می باشد به دزدی می رویم.

اینجانب در روز سیزده، سعی مینمائیم که به نحسی سیزده دچار نشویم و همه جا احتیاط می نمائیم و به رادیو گوش نمی کنیم و سخنان امام سیزدهم

علیه السلام را نمی شنویم و در خیابان به پاسدارها سلام میکنیم و به توده ای ها سلام میکنیم و در محل ما یک توده ای میباشد که هر سال سیزده بدر روی پشت بام میرود و الله اکبر میگوید و چند حزب اللهی میباشند که همیشه او را میگیرند و پائین می آورند و میگویند تو آبروی این «الله اکبر» ما را بردی. رویهمرفته الله اکبر چیز مفیدی میباشد و پارسال که چند نفر حزب اللهی در خیابان یکنفر را می زدند و الله اکبر میگفتند، وقتی آنها فرار نمودند، به معجزهٔ الله اکبر، آن یکنفر مثل جنازه، کف خیابان افتاده بود. اینجانب صادق صداقت جلو رفته و به آن مرد الله اکبر گفتیم. ولی آن مرد بلند نشد. چند الله اکبر دیگر نیز گفتیم ولی آن مرد بلند نشد. اینجانب صادق صداقت یک فاتحه خواندیم و خودمان بلند شدیم و آمدیم. بنابراین نتیجه می گیریم که گاهی یک فاتحه از هزار تا الله اکبر بیشتر بدرد میخورد.

یکی دیگر از فوائد فاتحه، خواندن آن برای مملکت و برای صنایع مملکت و برای کشاورزی مملکت میباشد و هر وقت در منزل ما، تلویزیون فیلم نطق امام علیه السلام را نشان میدهد، پدرمان (که الان در زندان میباشد) صدای آن را خاموش مینماید و فقط تصویر امام دیده میشود که لب هایش تکان میخورد و آن پدر یک نوار ضبط صوت را پر از فاتحه نموده و آن ضبط صوت را روشن نموده و روی تلویزیون میگذارد و هرکس نگاه میکند، می بیند امام دارد فاتحه، فاتحه، فاتحه میگوید و پدرمان میگوید امام علیه السلام، دارد فاتحهٔ مملکت را می خواند و به زودی ما هم فاتحهٔ او را میخوانیم.

یکی دیگر از فوائد ضبط صوت، ضبط آهنگهای شاد ایرانی از رادیو آمریکا رادیو اسرائیل و رادیو بغداد می باشد. همانطور که شاعر فرموده: عدو شود سبب خیر، اگر خدا خواهد. و مادرمان میگوید:

این معجزهٔ امام است که دشمنان شناخته شدهٔ اسلام و مسلمین، اینطور باعث شادی و نشاط امت اسلامی میشوند.

یکی دیگر از فوائد معجزات امام علیه السلام اینست که یک کوسه را سه سال در خشکی نگهداشته و آن کوسه هنوز زنده مانده است.

این بود انشای اینجانب دربارهٔ شرح سیزده بدر امسال که چند روز بیشتر نمانده. آمین یارب العالمین.

توضیح آموزگار مکتبی در حاشیهٔ انشای صادق صداقت:

بسمه تعالی. نظر به اینکه سیزده بدر امسال، به روز جمعه تلاقی کرده و دانش آموز وظیفه، صادق صداقت بدون توجه به اهمیت شرکت در نماز دشمن شکن و وحدت آفرین جمعه، برای سیزده بدر خود، برنامهٔ دیگری تنظیم نموده و قصد ملاقات پدر خود را در زندان اوین دارد، لذا با استناد به همین انشاء و با جلب توافق حاکم شرع و رئیس کمیتهٔ خانه و مدرسه، نامبرده بلافاصله برای دیدار پدر خود به زندان اوین اعزام و مقرر گردیده سه ماه در آنجا با پدر خود محشور باشد. والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته.

یک روز از زندگی خود را شرح دهید - ۱

واضح و مبرهن است که یکروز از زندگی اینجانب صادق صداقت، ساعت هفت صبح با لگد پدرمان شروع شده و ساعت ۱۰ شب با کتک مادرمان تمام میشود و در وسط روز با شلاق خوردن در کمیته، ظهرمان تحویل میشود!

اینجانب هر روز صبح، از خواب بلند شده و به عکس امام علیه السلام که در طاقچه میباشد، سلام مینمائیم و آن عکس ما را نگاه مینماید. سپس چون مسواک گیر نمی آید، قدری خمیر دندان به انگشت خود زده و برای شستن دندان میرویم ولی چون خمیر دندان نیز گیر نمی آید، قدری صابون به مسواک مالیده و اگر مسواک نیز نباشد، صابون به انگشت خود میمالیم و به دستشوئی رفته دندان های خود را از چپ به راست و از شمال به جنوب با انگشت مسواک زده، سپس صورت خود را با یکدست میشوئیم و با دو دست نمی شوئیم، زیرا تمرین ریاست جمهوری می نمائیم و رئیس جمهور ما نیز صورت خود را با یکدست میشوید زیرا آن رئیس جمهور، یکدست بیشتر ندارد.

اینجانب صادق صداقت سپس در صف توالت ایستاده، زیرا در منزل ما توالت رفتن نوبتی می باشد. ابتدا پدرمان رفته و رادیو را برده و بخش فارسی

بی.بی.سی، را مخفیانه گوش نموده و سپس بیرون آمده و آخرین خبرها را به ما میگوید.

از وقتی انقلاب شکوهمند واقع گردیده، و همه چیز در میهن اسلامی، با صف میشود، توالت رفتن ما نیز انقلابی و توده ای گردیده و پس از رسیدن نوبت و رفتن به توالت، صبحانهٔ خود را که عبارت می باشد از تخم مرغ و کره و مربا و شیر و عسل، آرزو نموده و یک تکه نان خشک و آب جوش خورده به مدرسهٔ اسلامی می رویم.

اینجانب در مدرسه، ابتدا، آموزگار گرامی را شناسائی نموده، عقیدهٔ آن آموزگار را دربارهٔ اپوزیسیون و دکتر امینی و دکتر بختیار و دکتر مدنی و دکتر بنی صدر و دکتر رجوی و دکتر بسیطی پرسیده و دربارهٔ عقیدهٔ آن آموزگار دربارهٔ امام علیه السلام نیز تحقیق می نمائیم. سپس آن آموزگار عکس یک وافور به دانش آموزان عزیز نشان داده و از ما سئوال می نمایند که در خانهٔ خودمان و یا در خانهٔ فامیل خود، از آن وافور داریم یا خیر؟ اینجانب نیز یک عدد عکس تخته نرد از جیب خود در آورده و از آن آموزگار گرامی سئوال مینمائیم که در خانه خود یا در خانهٔ فامیل خود از آن تخته نرد دارند یا نه؟ آن آموزگار گرامی سپس عکس یکدستگاه ویدئو در آورده و به دانش آموزان عزیز نشان داده و سئوال می نماید که از آن دستگاه در خانهٔ کسی دیده ایم یا نه؟ اینجانب صادق صداقت نیز عکس یک نوار سکسی ویدئو را درآورده و از آموزگار گرامی سئوال مینمائیم که فیلم آنرا در جائی تماشا نموده یا خیر؟سپس آن آموزگار گرامی از دست اینجانب صادق صداقت عصبانی گردیده و اینجانب را از کلاس اخراج نموده و اینجانب صادق صداقت به دفتر مدرسه رفته و راجع به فحش دادن آن آموزگار به امام، به مدیر مدرسه گزارش داده و آن مدیر به کمیته تلفن نموده و از آن کمیته پنج نفر اعزام و آموزگار

گرامی و بیگناه اعدام، و افراد به کمیته برگشته و اینجانب تاکنون چهار نفر از آموزگاران گرامی را به این ترتیب اعدام نموده و در کلاس چهارم جیم، آموزگاران گرامی از اینجانب حساب نیز می برند.

در یک روز زندگی خود، اینجانب عصر از مدرسه تعطیل شده در مسجد سر راه، نماز خوانده و برای مادرمان از پیشنماز مسجد فلفل زرد چوبه خریده به خانه میرویم.

در خانه اینجانب تلویزیون را روشن نموده و برنامهٔ کارتون مجلس را تماشا می نمائیم. سپس شام خود را که چلو خورشت فسنجان و قیمه پلو و سالاد و سبزی می باشد آرزو نموده، نان و پیاز خورده به رختخواب میرویم.

اینجانب در رختخواب برای دوام و بقای جمهوری اسلامی دعا نموده و قبل از خواب، به امر آموزگار گرامی با خدای تعالی صحبت نموده ولی جواب نمی شنویم. اینجانب صادق صداقت تا بحال دربارهٔ موضوعات مختلف با خداوند تعالی گفتگو نموده ایم، اما آن خداوند تعالی همیشه در پاسخ اینجانب سکوت نموده اند، همانطور که شاعر فرموده جواب ابلهان خاموشی است!

دیگر از فوائد یکروز زندگی اینجانب صادق صداقت، رفتن به نماز دشمن شکن جمعه در دانشگاه می باشد که هفته ای یکبار انجام گردیده و اینجانب پس از سه سال که مرتب به دانشگاه رفته و نماز بخوانیم، لیسانس خود را نیز گرفته و به جبهه اعزام میشویم! قبل از انقلاب شکوهمند، اینجانب جمعه ها به میدان ارک رفته و در برنامهٔ دشمن شکن «شما و رادیو» شرکت کرده ولی مدرک به اینجانب نداند!

رویهمرفته یکروز از زندگی اینجانب صادق صداقت فوائد زیادی دارد که بزرگترین فائده آن نرفتن به جبهه و ننوشیدن شربت شهادت و نپیوستن به لقاءِ الله و محشور نشدن با ملائکه ها در بهشت می باشد و یک کلید بهشت نیز از کمیته به اینجانب داده بودند تا زودتر به جبهه رفته و با آن کلید، درهای بهشت را باز کرده و وارد بهشت شویم، ولی اینجانب صادق صداقت هنگام بودن در توالت و بازی کردن با آن کلید، ناگهان کلید بهشت از دست اینجانب بداخل چاه مستراح افتاده و خیال اینجانب راحت گردیده.

در خاتمه، این بود انشای اینجانب صادق صداقت دربارهٔ شرح یکروز از زندگی، که دو روز از زندگی اینجانب را حرام نمود.

یک روز از زندگی خود را شرح دهید - ۲

بسم الله الرحمن الرحیم .بار دیگر آموزگار گرامی از اینجانب صادق صداقت و بقیهٔ همکلاسی های عزیز خواسته است که یکروز از زندگی خود را شرح دهیم. اینجانب صادق صداقت در یک روز از زندگی خود، صبح زود از خواب بیدار میشویم و به خیابان میرویم و تیرباران ها را تماشا میکنیم و به خانه برمیگردیم و دست و روی خود را می شوئیم و دوباره به خیابان میرویم و تیرباران ها را تماشا میکنیم و به خانه برمیگردیم و صبحانه میخوریم و به خیابان میرویم و تیرباران ها را تماشا میکنیم. بعد به خانه برمیگردیم و میخواهیم دوچرخهٔ برادرمان را بگیریم و آن برادر دوچرخه اش را نمیدهد و مابا او دعوا میگنیم ولی او بازهم نمیدهد و مابه کمیته میرویم و گزارش میدهیم که برادرمان پارسال طرفدار مجاهدین بوده و از کمیته ، می آیند و آن برادر را به کوچه میبرند و تیرباران میکنند و دوچرخه مال ما میشود. همانطور که شاعر می فرماید: نابرده رنج گنج میسر نمی شود- مزد آن گرفت جان برادر که گزارش داد!

ما باید در زندگی همگی جاسوس امام باشیم زیرا امام خودش هم در زندگی مواظب همه چیز بوده و خدا نیز جاسوس ها را دوست دارد.

اینجانب در یکروز از زندگی خود، اگر جمعه باشد در نماز جمعه شرکت مینمائیم و کوپن قند و چای و برنج به ما میدهند و اگر شرکت ننمائیم، کوپن نمیدهند. بنابراین نتیجه میگیریم که نماز خواندن موجب برکت میباشد و ما در جمعهٔ گذشته، بعد از نماز دست هایمان را به آسمان بردیم و برای سلامت امام امت دعا نمودیم ولی یکنفر از پشت سر، کوپن ها را از جیب ما درآورده بود. بنابراین نتیجه میگیریم در جمعه های آینده دست هایمان را توی جیبمان بگذاریم و برای سلامت امام دعا کنیم.

اینجانب صادق صداقت در یکروز از زندگی خود ۵ تومان میگیریم و روی دیوارها، شعارهای اسلامی و انقلابی می نویسیم و هر شعار خوبی نوشته باشند، زیرا آنان اسم امام خمینی را می گذاریم. و دیروز که می آمدیم روی یک دیوار نوشته بودند «لعنت بر پدر و مادر کسی که در این مکان خاکروبه بریزد» و ما زیرش نوشتیم «امام خمینی» و امروز که می آمدیم ، دیدیم مردم هر چه خاکروبه داشته اند، در آنجا ریخته اند و فرار نموده اند. و در محلهٔ ما یک توده ای هست که میگوید این خاکروبه ها را ضد انقلاب می ریزد.

ما در یکروز از زندگی خود، شب ها با برادران پاسدار به دزدی می رویم و خانه های شمال شهر را خالی میکنیم و اگر صاحبخانه سر برسد ، از او معذرت میخواهیم و میگوئیم اشتباه کردیم و شیطان مارا گول زده و این کارها را به دستور شیطان انجام داده ایم. آنوقت شیطان به ما دستور میدهد که دست و پای صاحبخانه را نیز به صندلی ببندیم و در دهن او دستمال فرو کنیم و ما این کارها را با دقت انجام داده اثاثیه قیتمی خانه را با وانت کمیته از آنجا می بریم همانطور که پیغمبر فرموده اطلبو العلم ولو بالصین، یعنی دنبال علم بروید اگر چه در چین باشد.

اینجانب در یکروز از زندگی خود به جماران میرویم و در حسینیه جمع میشویم و رهبر انقلاب برای ما سخنرانی میکند و هر وقت نفس آن رهبر میگیرد، ما شلوغ میکنیم و صلوات میفرستیم تا آن رهبر، نفسش جا بیاید و دوباره صحبت کند وما از آن صحبت ها ارشاد میشویم و سر راه برگشتن به خانه چند نفر را با چاقو می زنیم همانطور که شاعر فرموده: همنشین تواز تو به باید، تا ترا عقل و دین بیفزاید.

دیگر از کارهائی که در یکروز از زندگی خود انجام میدهیم دختربازی میباشد که به طریقه مکتبی انجام میدهیم و دختر همسایه برای یاد گرفتن فقه و قرآن شرعیات و تعلیمات دینی، پیش ما میاید و قبل از انقلاب ، برای یاد گرفتن حساب و هندسه و فیزیولوژی پیش ما می آمد ولی ما طرز تدریس را تغییر نداده ایم و مثل قبل از انقلاب به او یاد میدهیم!

دیگر از کارهای روزانهٔ ما توده ای شدن میباشد زیرا یک چریک در محلهٔ ما می باشد که خودش توده ای گردیده و شب ها ودکای روسی میخورد و مست میکند و ما را نیز تشویق میکند که در راه حفظ میهن عزیز توده ای بشویم و میگوید میهن عزیز ما به فداکاری جوانانش احتیاج دارد و میگوید میهن عزیز ما بسیار پهناور میباشد و در شمال آن یخبندان می باشد و اسکیموها زندگی می نمایند و در جنوب آن رقص قفقازی و آذربایجانی اجرا می نمایند. و آن رفیق باز هم ودکا می خورد و آخر شب برای ما قفقازی میرقصد ولی ما همیشه فقط ماست و خیار میخوریم.

این بود انشای آموزندهٔ اینجانب صادق صداقت که برای دانش آموزان و مبصر عزیز خوانده شد زیرا آموزگار گرامی ما را دیروز در حیاط مدرسه تیرباران نمودند. آمین یارب العالمین

افتادگی آموز اگر طالب فیضی

بسم الله الرحمن الرحیم. واضح و مبرهن است که ما باید افتادگی بیاموزیم اگر طالب فیض می باشیم و هرگز نخوریم آب، اگر افتادگی نیاموزیم. اینجانب صادق صداقت همواره در زندگی افتادگی آموخته ایم و در کلاس های ضربتی آموزش افتادگی نیز که بعد از انقلاب، دایر گردیده، نام نویسی نموده و افتادگی را با اسلوب ده انگشتی آموخته ایم.

یکی از فواید افتادگی آموزی، مستضعف بودن می باشد، زیرا اگر مادر زندگی لباس تمیز پوشیده و موهای خود را شانه کرده و سر خود را بالا گرفته و شق و رق در خیابان راه برویم، ضد انقلاب می باشیم، ولی اگر لباس کثیف پوشیده و دست و روی خود را نشسته و در خیابان چهار دست و پا راه برویم، مستضعف می باشیم و رهبر مستضعفان جهان نیز ما را دوست دارد، همانطور که شاعر فرموده: دشمن دانا به از نادان دوست.

اینجانب صادق صداقت یکروز غروب که در خیابان، چهاردست وپا به منزل

پسر عموی خود می رفتیم و کفش کهنه های خود را نیز پوشیده، ناگهان یکی از برادران پاسدار انقلاب بر پشت اینجانب صداق صداقت پریده و به اینجانب گفت چون سر چهارراه دعوا شده، زودتر آن پاسدار را به محل دعوا برسانیم. انیجانب صادق صداقت نیز تندتر حرکت نمودیم و چون راه نیز شلوغ بود، آن برادر پاسدار از اینجانب صادق صداقت خواست آژیر نیز بکشیم. بنابراین ، اینجانب صادق صداقت آژیر کشیده و با دهن خود صدای آمبولانس درآورده و آن پاسدار را به چهارراه رسانده و آژیر کشان به منزل پسر عموی خود برگشتیم . بنابراین نتیجه میگیریم: گاوان و خران باربردار- به ز آدمیان مردم آزار.

در محلهٔ ما یک توده ای می باشد که او نیز افتادگی آموخته و طالب فیض می باشد وهر وقت در نماز دشمن شکن جمعه شرکت مینماید و به سجود میرود، دیگر از زمین بلند نشده ، تا صبح روز شنبه، مثل تاپاله در آن زمین پخش بوده و افتادگی می آموزد.بطوریکه سپورها مجبورند آن توده ای را با جارو و خاک انداز جمع نموده به زباله دانی تاریخ بریزند. دیگر از فوائد افتادگی، افتادن به دست و پای امام علیه السلام می باشد و ما یکنفر دبیر کل حزب توده را می شناسیم که سه سال است در این کلاس شرکت نموده و حق ارتقاء به کلاس بالاتر را نیز ندارد!

اینجانب صادق صداقت چند نفر را میشناسیم که به پاریس رفته و در آنجا مشغول آموزش افتادگی میباشد و برای خود تشکیلات نیز داشته ، روزنامه و مجله و ماهنامه و تقویم دیواری درست کرده و عکس خود را در حال افتاده و نیمه افتاده و هنوز نیفتاده! در آن چاپ مینمایند و درباره افتادگی خود، مطالب ارزنده ای مینویسند!

اینجانب صادق صداقت در زندگی، افتادگی را از امام خمینی آموخته ایم که آن امام، پانزده سال در نجف روی پتو افتاده بود و ناله نیز می نمود. بعد آن امام به پاریس رفته و زیر درخت سیب افتاده بود و باز ناله می نمود و بعد آن امام به قم رفته و در آنجا، گوشهٔ اتاق افتاده بود و ناله می نمود. سپس آن امام به جماران رفته و هنوز نیز در آنجا افتاده و ناله می نماید، زیرا آن امام طالب فیض میباشد و وقتی جوانان را تیرباران نموده و میهن عزیز ما را بمباران می نمایند، آن امام نیز به فیض خود رسیده و خوشحال گردیده و با خوشحالی، ناله نیز می نماید.

اینجانب یکنفر آیت الله شریعتمداری نیز می شناسیم که طالب فیض بوده و او نیز افتادگی آموخته ولی بلند شدن نیاموخته! بنابراین نتیجه میگیریم کسی که افتادگی آموخته باید راه بلند شدن را نیز آموخته باشد وگرنه دیگران دست وپای آن افتاده را بسته و دهان او را دوخته و طرفداران او را اعدام کرده و خود اورا در شهر صنعتی قم زندانی نموده و لباس او را از تنش درآورده و چوب درآستین های او می نمایند، همانطور که شاعر فومود:

افتادگی آموز اگر طالب فیضی   اما نه که اینجور همیشه پخش زمین شی!

پسرخاله اینجانب صادق صداقت نیز که برای دیدن عکس امام علیه السلام روی پشت بام میرفته، اواخر نردبان، افتادگی آموخته بطوریکه با کله پائین آمده ولی چون نیت خیر داشته چیزیش نشده و فقط کله و دست و کتف او شکسته ولی در عوض عکس امام را در ماه ندیده.

این بود انشای جالب اینجانب صادق صداقت دانش آموز کلاس چهارم جیم دبستان دولتی شهید مصطفی خمینی که برای آموزگار گرامی و دانش آموزان

عزیز خوانده شد و ما از این انشاء پنجاه نسخه نیز فتوکپی نموده و برای اطلاع بقیهٔ همکلاسان عزیز به جبههٔ جنگ فرستاده ایم و از راه دور برای آن همکلاسی ها دعا نموده و امیدواریم آنها هر چه زودتر بغداد را فتح نموده و رادیو تلویزیون بغداد را گرفته و اینجانب صادق صداقت بتوانیم انشاهای خود را از رادیو بغداد بخوانیم تا هموطنان عزیزمان در میهن اسلامی ایران، هر شب به آن گوش دهند! آمین یارب العالمین.

دلتان میخواست کدام شخصیت بودید؟

بسم الله الرحمن الرحیم. اینجانب صادق صداقت همیشه نصایح دانشمندان بزرگ را آویزهٔ گوش خود قرار داده و آرزو داشته ایم که خودمان نیز آدم مهمی در زندگی باشیم و شخصیتی که دلمان می خواست جای او بودیم، برادرمان کاظم صداقت می باشد که از ما دو سال بزرگتر می باشد و اینجانب صادق صداقت را کتک میزند.

شخصیت دیگری که اینجانب می خواهیم جای آن شخصیت باشیم، فقیه عالیقدر می باشد زیرا اینجانب صادق صداقت، خوب میومیو میکنیم. حتی یکروز که پدرو مادر و برادر مشغول ناهار بودند اینجانب از پشت پرده میومیو کرده، پدرمان گفت این رادیو را بلند کن ببینیم منتظری چه میگوید!

اینجانب همیشه در تلویزیون به فقیه عالیقدر نگاه می نمائیم از حرف زدن ایشان سرمشق می گیریم و پدر و مادر به اینجانب می گویند خل بازی درنیار. اینجانب به حضرت محمد(ص) و آقای کارل مارکس نیز علاقه داریم و دلمان می خواهد که جای این دو شخصیت بوده و نزد حزب اللهی ها و توده ای ها رفته و مثل پیغمبر و کارل مارکس یک تف گنده به صورت آنها می انداختیم.

یکی دیگر از شخصیت هائی که ما می خواهیم جای آن باشیم، امام خمینی علیه السلام می باشد ولی پدرمان می گوید ما نمی توانیم بدون اجازهٔ آمریکا و شوروی و انگلیس، جای امام خمینی را بگیریم. اینجانب عصرها روی گلیم نشسته و کنج حیاط به ناخن های انگشت خود نگاه مینمائیم و دستور اعدام بچه های محل را صادر می نمائیم و غلط غولوط حرف می زنیم و کلمه ها را پس و پیش میگوئیم ولی مادرمان با دستهٔ جارو به اینجانب زده و میگوید پاشو بروگمشو، همون یکی برای هفت پشتمون بسه.

ما هروقت که زیر درخت روی گلیم می نشینیم، کاظم که برادر اینجانب می باشد ، پیش ما میآید و ما به او آیت الله پسندیده می گوئیم و کاظم می گوید بلند شو و اینجانب به او می گوئیم که انقلاب خودمان را به حیاط همسایه نیز صادر کرده ایم و کاظم تعجب میکند و از دیوار همسایه بالا می رود تا انقلاب هائی که ما صادر کرده ایم ببیند و تا بحال چند بار از همسایه ها کتک خورده است.

اینجانب بعضی روزها، نیز به آشپزخانه رفته و در سطل آشغال میرویم و سه ساعت آنجا می نشینیم و مادرمان هر چه میگوید، اینجانب بیرون نمی آئیم و به مادرمان می گوئیم که اینجانب، قطب زاده و یزدی می باشیم و میپرسد پس چرا در سطل آشغال رفته ای؟ و ما میگوئیم به زباله دانی تاریخ افتاده ایم.

شخصیت دیگری که اینجانب دوست داشتیم جای او قرار بگیریم، پرفسور معصومی جراح قلب بوده، زیرا اگر اینجانب صادق صداقت جای پرفسور معصومی بودیم موقع معاینهٔ قلب امام علیه السلام، آن امام را قلقلک میدادیم تا امام علیه السلام برای اولین بار در زندگی خنده اش بگیرد و ما خندهٔ آن امام را ببینیم.   آمین یارب العالمین

بهترین اختراع بنظر شما کدام است ؟

بسم الله الرحمن الرحیم. واضح و مبرهن است که هر اختراعی، خوب میباشد و به نظر اینجانب صادق صداقت، یکی از اختراعات مهم و خوب، اختراع آنتن تلویزیون میباشد، زیرا اگر آنتن تلویزیون اختراع نگردیده بود، تصویر آن خوب نمی آمد.

دیگر از فوائد آنتن تلویزیون، جلوگیری از افتادن در هنگام الله اکبر میباشد، زیرا چند شب پیش که اینجانب به مناسبت سالگرد تأسیس حزب توده، به پشت بام رفته و الله اکبر می گفتیم و باد نیز میآمد، نزدیک بود اینجانب صادق صداقت از پشت بام به حیاط پلاک پانزده بیفتیم، ولی آنتن تلویزیون را گرفته و جان خود را از مرگ حتمی نجات دادیم. بنابراین نتیجه میگیریم بعضی وقت ها آنتن تلویزیون از الله اکبر نیز مهم تر میباشد.

یک دیگر از اختراعات مهم، اختراع کلید می باشد، زیرا اگر کلید اختراع نشده بود، مردم برای باز کردن قفل ها سرگردان شده مجبور بودند کلید ساز بیاورند تا آن قفل را باز نماید. بهترین نوع کلید، کلید بهشت میباشد و بهترین نوع بهشت نیز، بهشتی میباشد که اخیراً عملیات شهرسازی و

خیابان کشی آن زیر نظر مقاطعه کاری امام خمینی، شهردار افتخاری بهشت، انجام گرفته و آمادهٔ بهره برداری می باشد.

یکی از بزرگترین اختراعات بشر، برج ایفل میباشد که در پاریس بوده و خاصیت توپ مروارید را داشته و رهبران دم بخت، خود را به آن میمالند تا بختشان باز شود و بخت آنان بعد از سی چهل سال، خود بخود باز می شود.

در میهن عزیز و اسلامی ما، بعد از انقلاب شکوهمند، اختراعات زیادی از روی شمشیر ذوالفقار حضرت علی علیه السلام، درست شده که به حضور علی زمانه، امام خمینی علیه السلام، تقدیم شده است. یکی از آن اختراعات، تانک ذوالفقار می باشد که دو لوله داشته، دیگری خنجر و دشنه و چماق و ضامندار و پنجه بوکس ذوالفقار و شلاق ذوالفقار بوده، در شکنجه گاه زندان اوین ، دستگاه ناخن کشی ذوالفقار اختراع گردیده است.

رویهمرفته در مملکت ما مخترعین بزرگی وجود داشته اند. یکی از آنان، مخترع (دروازه های تمدن بزرگ) بوده ولی آن مخترع از مصالح خوب استفاده ننموده و آن دروازه، روی سرآن مخترع خراب گردید. یک اختراع دیگر، اختراع مستراح میباشد که مخترع بزرگ اسلام، آیت الله خلخالی آنرا اختراع نمود تا مردم به این مستراح ها رفته و به روح اجداد او، رحمت بفرستند. اختراع توالت های کیوسکی نیز بعد از انقلاب، خیلی مفید بوده، قبل از انقلاب، به علت آماده نبودن این توالت ها، در آنها تلفن گذاشته و مردم تلفن می نمودند ولی بعد از انقلاب شکوهمند، گوشی این تلفن ها قطع گردیده و امت حزب الله، بصورت ایستاده در این کیوسک ها قضای حاجت نموده، ادرار مکتبی مینمایند و به روح گراهام بل، مخترع تلفن عمومی، رحمت میفرستند.

اینجانب صادق صداقت نیز که پریروز در منزل گرسنه بودیم، تصمیم به اختراع یک سیخ کباب کوبیده گرفته و آن کباب را اختراع نمودیم و آن اختراع را با نان خوردیم و چند روز از صدقهٔ سر آن اختراع، دل پیچه گرفته به مخترع کاغذ توالت دعا نمودیم. بنابراین نتیجه میگیریم که اختراعات بزرگ، بهمدیگر مربوط می باشد.

رویهمرفته این بود انشای اینجانب صادق صداقت که با عجله اختراع شد. یک از اختراعات مهم اینجانب نیز اختراع همین انشاهای صادق صداقت میباشد. همانطور که پرزیدنت بنی صدر نیز اقتصاد توحیدی را اختراع نمود و فرار کرد، ولی اینجانب صادق صداقت سنگر خود را همچنان حفظ نموده، هیچ ادعائی نیز نداریم. آمین.

تعطیلات عید را به کجا خواهید رفت؟

البته واضح و مبرهن است که دانش آموزان عزیز باید تعطیلات عید را به یک جائی برویم و ما و برادرمان تصمیم داریم تعطیلات عید را به جبهه برویم و در آنجا با دشمنان اسلام جنگ نمائیم و شهید شویم که برای سیزده بدر، در بهشت باشیم .

مادرمان میگوید باید تعطیلات عید به قم برویم و النگوهائی را که برای خانه سازی مستضعفین داده ایم شاید پس بگیریم، اما پدرمان میگوید النگو بی النگو، اسلام تا بحال النگو به کسی پس نداده. حتی حضرت خدیجه هم نتوانست النگوهایش را از پیغمبر(ص) پس بگیرد.

ما پارسال عید به خرمشهر رفته بودیم و در آنجا نیروهای متجاوز عراقی را دیدیم که هنوز حمله نکرده بودند و آنطرف رودخانه قدم می زدند ولی از قیافه شان معلوم بود که می خواهند چند ماه دیگر حمله نموده و از صدور انقلاب شکوهمند اسلامی به کشور خودشان جلوگیری کنند.

ما دانش آموزان عزیز باید خیلی خوشخال باشیم که بالاخره توانستیم کاری

بکنیم که نیروهای متجاوز عراقی به کشور ما حمله کنند که ما بتوانیم در شرایط جنگی، محمدرضا سعادتی را محاکمه کنیم زیرا یک سال و نیم بود که از آغاز انقلاب این شخص در زندان بود ولی چون جنگ نبود نمی توانستیم او را محاکمه نمائیم همانطور که شاعر فرموده: دم غنیمت است.

دیگر از فوائد تعطیلات عید، رفتن به تظاهرات های مختلف می باشد زیرا همانطور که امام جمعه علیه السلام فرموده اند پیاده روی و تظاهرات باعث میشود که امپریالیسم جهانخوار بداند که ما قادر به پیاده روی میباشیم. در زمان های قدیم که مردم پیاده روی نمی کردند و تظاهرات نمی نمودند، امپریالیسم جهانخوار، منافع آنها را می خورد و به آخوندها پول میداد تا مردم را اغفال نمایند. اما خوشبختانه امروز با وجود بنیاد مستضعفان و حساب صد و مصادره اموال مردم و فروش ارز و قاچاق قالی و اشیاء عتیقه، آخوندهای ما، نیازی به کمک امپریالیسم ندارند و مستقل بوده و خودکفا می باشند.

ما یک دائی داریم که پارسال تعطیلات عید به اوین رفته بود، ولی خودش نرفته بود، بلکه از طرف کمیته با اتومبیل بنز آمدند و اورا بردند و خانهٔ آنها را زیر و رو نمودند و چند شماره روزنامهٔ آیندگان و مجله تهرانمصور پیدا نمودند و آنها را نیز بردند و ضمیمهٔ پرونده نمودند و در خانهٔ دائی ما، چند گلدان نقرهٔ عتیقه نیز وجود داشت که آنها را بردند ولی ضمیمهٔ پرونده ننمودند.

رویهمرفته تعطیلات عید، مفید و آموزنده می باشد ولی مابه هر شهری میرویم باید روزهای جمعه در نماز جمعه شرکت نمائیم زیرا تمام شهرهای میهن عزیزما، مجهز به امام جمعه می باشد که در دانشگاه ها نماز می خوانند و ما باید روزهای جمعه به دانشگاه برویم زیرا بقیه روزهای هفته تعطیل می باشد، این بود انشای اینجانب صادق صداقت که چرکنویس شد.

چگونه مین ها را پیدا کنیم؟

بسم الله الرحمن الرحیم. اینجانب صادق صداقت دانش آموز کلاس دوم جیم که برای پیدا کردن مین به جبهه آمده ایم، طرز پیدا کردن مین را برای آموزگار عزیز و فرمانده محترم و رئیس محترم ستاد ارتش و فرمانده کل قوا، شرح میدهیم.

اینجانب همیشه در زندگی از پیدا کردن مین لذت برده و در زمان پیش از انقلاب، به علت نبودن مین، در خیابان ها گشته و تشتک پپسی کولا و کوکاکولا جمع آوری می نمودیم و کار خیلی خطرناکی نیز بود، زیرا انسان شهید نمی گردید ولی در جبهه ما می توانیم شهید نیز بگردیم.

یکی دیگر از فوائد شهادت، رفتن به بهشت می باشد و در بهشت جوی های عسل نیز بوده که اخیراء لوله کشی نیز شده و دو شیر در آنجا می باشد که از یک شیر عسل گرم و از یک شیر عسل سرد بیرون می آید و اینجانب میتوانیم هر روز صبح کرهٔ بهشتی روی نان مالیده و به دستشوئی برده و زیر شیر عسل بگیریم یا به بیابان های بهشت رفته و در جوی عسل زده و صبحانهٔ خود را میل نمائیم.

یکی دیگر از فوائد مین یابی، هیجان آن میباشد و اینجانب تاکنون چند نفر از همکلاسی های خود را دیده ایم که هنگام پیدا کردن مین، به هوا پرتاب شده و میان زمین و آسمان به لقاالله پیوسته اند.

مین دستگاهی می باشد نه زیاد کوچک و نه زیاد بزرگ، بلکه زیاد متوسط. این دستگاه در زمین نصب میباشد و طرز خنثی کردن آن با دستگاه مخصوص و ماشین مخصوص می باشد ولی با الله اکبر نیز می شود آن را خنثی نمود. اینجانب روز گذشته که مشغول تماشا بودیم، یکی از همکلاسی های خود را دیدیم که مشغول خنثی کردن مین بود و الله اکبر گفت ولی آن مین خنثی نگردید. بار دیگر الله اکبر گفت ، آن مین خنثی نگردید. بار سوم با صدای بلند، الله اکبر گفت، آن شاگرد منفجر گردید.

یکی دیگر از فوائد مین گذاری، صدمه زدن به دشمن و کشتن نفرات او میباشد، به همین دلیل اینجانب به اتفاق همکلاسی ها و پاسداران و فدائیان امام و جهاد سازندگی، روز گذشته در تمام شهرهای خوزستان و خیابان ها و پیاده روها، مین گذاری نمودیم ولی هنگام برگشتن، نود درصد اینجانبان منفجر شدیم. زیرا متاسفانه راه برگشتن نبود و اینجانبان نیز تعلیمات ندیده بودیم و از کلاس درس به جبههٔ مین گذاری رفته بودیم، همانطور که شاعر فرموده:

ای صادق عزیزم تو منفجر ز مین شو- توی بهشت امشب با حوریان قرین شو

این بود انشای اینجانب صادق صداقت دربارهٔ طرز پیدا کردن مین های مختلف در جبهه که در موقع نوشتن آن چند تا از مین های دشمن را کشف و خنثی نمودیم. آمین، یارب العالمین.

اگر امام بمیرد، چه میکنید؟

بسم الله الرحمن الرحیم. البته واضح و مبرهن است که اینجانب صادق صداقت، اگر امام علیه السلام بمیرد اول به رادیو و تلویزیون تلفن کرده و خبر داده که برنامه عزاداری پخش نمایند. سپس منزل خود را پاکسازی و خانه تکانی نموده و هرچه شیرینی و آجیل و آب نبات و شوکولات در منزل باشد، معدوم می نمائیم ، زیرا بعد از انفجار لانهٔ جاسوسی حزب جمهوری اسلامی و شهید شدن آیت الله بهشتی، پاسداران انقلاب هرکس را در خیابان جعبهٔ شیرینی دستش بود یا لبخند میزد، دستگیر نموده و سؤال و جواب می نمودند که چرا شیرینی خریده و چرا لبخند میزند؟ بنابراین، اینجانب صادق صداقت، علاوه بر پاکسازی منزل خود از شیرینی و آجیل و حتی بیسکوئیت و آب نبات قیچی وشکرپنیر، قیافهٔ خود را نیز اخم آلود نموده و در خیابان موقع راه رفتن گریه مینمائیم.

اینجانب صادق صداقت چون مکتبی نبوده و انقلابی نیز نبودیم تا بحال موقع راه رفتن در خیابان ، طرز صحیح راه رفتن را نمی دانستیم و بنابراین روزیکه شاه در خارجه مرده بود و اینجانب خبر نداشتیم موقع راه رفتن در خیابان، اشک از چشمان می آمد، زیرا ته کفش ما میخ داشت و پایمان را ناراحت

نموده بود و چشم ما دلش برای پای ما سوخته بود و چون پایمان نمی توانست خودش گریه کند، چشم ما بجای آن گریه می نمود. همانطور که شاعر فوموده «چو عضوی بدرد آورد روزگار- بجایش دیده می گرید»، و در حال گریه از خیابان رد میشدیم و دو پاسدار با تفنگ به اینجانب ایست دادند و یک پاسدار، اینجانب را از پشتِ سر دو دستی گرفت و ایست داد و اینجانب به آن پاسدار گفتیم که این چه جور ایست دادن است، وقتی آدم را از پشت سر بغل می کنید و نگهمیدارید، دیگر چرا ایست میدهید؟ آن پاسدارها گفتند چرا گریه میکنی؟ دلیلش را بگو! اینجانب به آنها گفتیم دلیلش در ته کفش اینجانب می باشد. آن پاسدارها، خیال کردند اینجانب عکس شاه را در ته کفش خود قایم نموده و داریم گریه میکنیم. آنها اینجانب را کتک زده و کفش های اینجانب را در آوردند و پایمان راحت شد و گریه مان بند آمد و شروع کردیم به خندیدن. آن پاسداران اسلام خیال کردند اینجانب صادق صداقت دیوانه می باشیم و از اینجانب معذرت خواهی نموده و رفتند و گفتند ما خیال کردیم برای مردن شاه گریه میکنی. زیرا امروز هرکسی در خیابان گریه کند، او را دستگیر مینمائیم.

اینجانب صادق صداقت آن روز پند پاسداران را آویزهٔ گوش خود نموده و میخ کفش خود را با دستهٔ هونگ کوبیده و از آن روز ببعد همیشه موقع رد شدن در خیابان لبخند به لب داشته و بشکن می زدیم. ولی یکروز که در حال بشکن زدن در خیابان بودیم، چند پاسدار مجدداً از عقب و جلو اینجانب را نگهداشته و ایست دادند! اینجانب پرسیدیم چی شده؟ آنها گفتند آیت الله دستغیب دیشب منفجر شده، داری لبخند و بشکن میزنی. اینجانب خبر نداشتیم و همیشه لبخند وبشکن میزدیم ولی آنها باور ننمودند. اینجانب آن پاسداران را پیش چند نفر از مغازه های محل برده و از کسبه سئوال نمودیم که آیا اینجانب همیشه موقع رد شدن از اینجا بشکن نمی زنیم؟ آنها گفتند

میزنی. بنابراین آن پاسداران بیگناهی اینجانب را باور نموده و گفتند ما خیال نمودیم از کشته شدن آیت الله دستغیب خوشحال می باشی، زیرا امروز هر کس که خوشحال باشد یا شیرینی خریده باشد، دستگیرش می نمائیم.

بنابراین، اینجانب صادق صداقت اگر امام علیه السلام بمیرد، غصه دار و ناراحت شده و چند میخ بزرگ ته کفش خود کوبیده و اشک ریزان از خیابان عبور می نمائیم تا پاسدارها به اینجانب کاری نداشته باشند.

این بود انشای اینجانب صادق صداقت دربارهٔ مردن امام که چون بغض گلویمان را گرفته و میخ کفشمان درآمده ، همینجا تمامش میکنیم و انشاء الله بقیهٔ آن را بعد از مردن امام می نویسیم.

روز انتخابات چه کردید؟

اینجانب صادق صداقت در روز انتخابات ابتدا از خواب بیدار شده، سپس از پنجره، دیوار روبروی خیابان را نگاه کرده، فهمیدیم باید به ناطق نوری رأی بدهیم. بعد از پنجره آشپزخانه دیوار آنطرف خیابان را خواندیم ، نوشته بود باید به آقای خاتمی رأی بدهیم. بعد از بالکن، دیوار کارخانه را نگاه کردیم نوشته بود لعنت بر پدر و مادر کسی که در این مکان بشاشد. بعد از پنجره توالت دیوار آخری را نگاه کردیم، چیزی روی آن ننوشته بود.

اینجانب صادق صداقت با عجله خود را به آن دیوار رسانده و «به خاتمی رأی بدهید» روی آن نوشته بطوریکه دست و لباس سیاه شده و مادر گرامی با کتک، «مرده شور آن خاتمی را ببرند با تو» گفته، اینجانب تا بعدازظهر گریه نمودیم.

بعدازظهر به حوزه علمیه انتخابات رفته برادران و خواهران را در حال صف دیده برای گرفتن کوپن انتخابات ته صف ایستاده، ساعت چهار بعد از ظهر به صندوق رسیده و رأی خود را برای آقای ناطق نوری به صندوق انداخته و برای اینکه رأی اینجانب صادق صداقت به اسم کس دیگری خوانده نشود،

عکس یک عدد بلندگو و یک عدد نورافکن و پروژکتور کنار اسم ناطق نوری نقاشی نموده، بطوریکه وقتی برمیگشتیم، شنیدیم یکنفر از پای صندوق میگفت لئونارد داوینچی هم رأیش را داد.

یکی از مزایای انتخابات، آزادی آن میباشد. در زمان قدیم که انتخابات آزاد نبوده، مردم از دادن رأی خودداری و به انتخاب رئیس جمهوری بی اعتنا و مملکت اجباراً بطور پادشاهی اداره شده بطوریکه کورش کبیر میگوید منم داریوش، شاه شاهان. و شاهنشاه آریامهر به او جواب میدهد آسوده بخواب زیرا ما میخواهیم مملکت را جمهوری نمائیم.

اینجانب در مدت تبلیغات انتخاباتی برای آقای خاتمی تبلیغ نموده زیرا بقول مادر بزرگمان عمامه او چرکتاب میباشد و زود کثیف نمیشود، ولیکن اینجانب رأی خود را به ناطق نوری داده، زیرا آموزگار گرامی هفته قبل از انتخابات در زنگ کاردستی به اینجانبان دانش آموزان کلاس چهارم ب گفت: با انتخاب ناطق نوری عمر رژیم لعنتی کوتاه خواهد شد.

بنابراین برادر یکی از بچه ها که پاسدار بوده روز بعد آن آموزگار را به کمیته برده و به اوین فرستاده و میخواهند عمر خودش را کوتاه کنند.

در زمان رژیم سابق که برادر اینجانب صادق صداقت حق رأی نداشته و چهار سال نیز بیشتر نداشته، خیلی ناراحت بوده که چرا با او مثل زنها رفتار کرده و حق رأی به او نداده. بعد که شاهنشاه آریامهر حق رأی به زنها داده اینجانب بهمراه پدر و عمو و دائی و برادر و شوهرخاله و کسبه خیابان در مسجد محل جمع شده صلوات فرستاده و به حق رأی مادر و زن عمو و زن دائی و عمه و خاله اعتراض بطوریکه شب بما چلوخورشت قیمه داده برای سقوط رژیم

شاهنشاهی، آخوند دعا کرده و ما آمین گفته، یواش یواش رژیم را ساقط نمودیم.

روز قبل از انتخابات اینجانب همراه برادران حزب الله با شعار «خاتمی- خاتمی- کی گفته تو آدمی» بطرف منز ل رهبر راهپیمائی نموده، بطوریکه اواسط راه از خودمان خجالت کشیده، با شعار «ای ناطق نوری- خیلی بی شعوری» برگشته به منزل خویش آمدیم.

رویهمرفته اینجانب نیز مثل آقای خاتمی از نتیجه انتخابات ریاست جمهوری راضی بوده ولی برادران حزب الله نیز از اینجانب راضی بوده و فقط آموزگار اینجانب از حکم اعدام خود ناراضی بوده بطوریکه سازمان حقوق بشر دخالت نموده که جنازه او را بعد از اعدام بخانواده اش تحویل دهند. آمین یا رب العالمین.

چگونه بر مشکلات خود در زندگی پیروز ؟

-بسم الله الرحمن الرحیم. آقا اجازه ؟ شویم اش جا افتاد.

- خفه شو بچه. گچ تموم شده. بخون!

- دوباره بسم الله الرحمن المجدداً رحیم! آموزگار جدید و گرامی موضوع خوبی برای انشاء به ما داده اند، زیرا اگر آدم بر مشکلات خود در زندگی پیروز نشود، مثل آموزگار قبلی، خودکشی نموده و ما دانش آموزان عزیز مجبوریم در مجلس ختم او شرکت و گریه نمائیم.

یکی از فوائد مجلس ختم، آخوند می باشد که روضه خوانده و از اینکه حضرت سیدالشهدا هم بر مشکلات خود در زندگی پیروز نشده ما را گریه می اندازد. ما همیشه یک عمو در زندگی داشتیم که دیگر نداریم و آن عمو در زندان شاه نتوانسته بود بر مشکلات خود در زندگی پیروز شود، بنابراین بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی دوباره دستگیر و برای پیروزی بر مشکلات زندگی، در زندان اوین به ادامه تحصیل مشغول، بطوری که در مدت سه ماه بدون محاکمه فارغ التحصیل رشته اعدام گردیده، امام امت را از خود خشنود و شهید لاجوردی را از خود راضی نمود.

دختر عمه اینجانب صادق صداقت نیز برای پیروزی بر مشکلات خود با شوهر و بچه به هلند رفته زیرا شوهرش در ایران سیاسی بوده ولی حزب قبلی او را لو داده و فراری گردیده و در هلند مشغول پیروزی بر مشکلات خود در زندگی بوده اما دولت هلند نیز برای پیروزی بر مشکلات خویش در زندگی، می خواهد آن ها را تحویل جمهوری اسلامی بدهد.

همانطور که اینجانب شاعر فرموده:

بیخود در هلند شدی پناهنده   از همه نامردتر همین هلنده
کشور گُله، اما دولتش   واقعاً گنده، واقعاً گنده
اون میخواد نفتو ارزون بخره   کاری نداره، جون آدم چنده
رفتار تو ای کشور هلند   صادق صداقت نمی پسنده
خوب نیستش آدم فحش مادر بده
وگرنه بهت میگفتم خاک برسرت!

پارسال که پدر اینجانب برای پیروزی بر مشکلات خود در زندگی، اینجانب صادق صداقت را از خانه بیرون نمود، اینجانب برای پیروزی بر مشکلات زندگی به خانه عمه خویش رفته، آن عمه از اینجانب پرسیده در انتخابات ریاست جمهوری به کی رأی داده ای؟ اینجانب نیز راستش را گفته. آن عمه نیز در را بسته و از پنجره به اینجانب گفته برو خونه آقای خاتمی بخواب!

دیگر از فوائد آقای خاتمی، بهتر بودن از ناطق نوری میباشد. در محله ما یک آخوند میباشد و او نیز از ناطق نوری بهتر میباشد و ما هر روز صبح زود بیدار شده و درِ خانه آن ها رفته و رأی به او داده و او را انتخاب می نمائیم.

رویهمرفته برای پیروزی بر مشکلات زندگی ما قبل از هر چیز باید در زندگی خویش مشکلات داشته باشیم. در زمان قدیم که مشکلات زندگی کم بوده ولی جوالدوز اختراع شده بود، مردم بجای انقلاب کردن، جوالدوز بخود زده، گشاد گشاده راه رفته مشکلات زندگی خویش حل نموده بوده.

این بود انشای اینجانب صادق صداقت که یکی از مشکلات زندگی بوده ولی پیروز می باشیم همانطور که آموزگار گرامی موقع نوشتن کلمه «شویم» بر تخته سیاه، گچشان تما....آقا اجازه، خودکارمان تمام شد! باقیش را ننوشتیم. میماند برای جلد دوم انشاءهای صادق صداقت. آمین!

SCHOOL COMPOSITIONS OF

SADEGH SEDAGHAT

by
Hadi Khorsandi